

کنزوکاوسی درباره رویدادهای
۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵

پژوهشی از ک. هومان

نام اثر: کندوکاوی درباره رویداد ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پژوهشی از: ک . هومان

چاپ اول: در ماهنامه آزادی ، سال ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶

چاپ دوم : مرداد ۱۳۹۷

ازانتشارات: رسانه گروهی پارس

Pars Mass Media, Inc.

P.O.Box 455

Westwood, Massachusetts 02090

C All rights reserved :

مقدمه ناشر

رویدادهای مردادماه ۱۳۳۲ بخشی از تاریخ معاصر ماست که اکنون پس از گذشت چنددهه هنوز بین ملت دیواری از تفرقه ایجاد می کند و دو گروه مجزای هم را در صحنه سیاسی ایران پدید آورده است: مصدقی و شاهی.

مصدقی ها بر این باورند که اگر شاه اجازه می داد تا مصدق برنامه های خود را عملی کند ایران بهشت برین شده بود و حکومت ملاها بر سر کار نمی آمد. طرفداران پادشاهی می گویند، شاه هر خواسته ای مصدق داشت برآورده کرد اما سرانجام این مصدق بود که با زیاده طلبی ها و نادیده گرفتن قانون اساسی مقدمات سقوط خود را فراهم ساخت.

پژوهشگران زیادی پیرامون این رویداد دست به قلم برده اند که سرانجام تمایزشان به یکی از دو طرف نمایان گردیده است. برخی مصدق را به پایه ی قدسین رسانده اند و هرکار اشتباه او را بعنوان خدمت معرفی کرده اند و کسان دیگر آنقدر در مورد پادشاه زیاده روی کرده و خدمات مصدق را نادیده گرفته اند که نوشته هایشان سندیت خود را از دست داده است.

پژوهشگر و همکار ارزنده ما در ماهنامه آزادی آقای هومان مجموعه ی حاضر را گردآوری کرده است که در ماهنامه آزادی نیز به چاپ رسیده و بنا به داوری خوانندگان آزادی یکی از بررسی های مستند و بی غل و غشی است که با شفافیت به زوایای این رویداد پرداخته و در این راه از دست رنج پژوهشگران دیگر نیز بهره گرفته و تاریخچه ای راستین از آنچه در مرداد ۱۳۳۲ روی داد گرد آورده است. اکنون زمان آن فرارسیده است که باستایش از روان محمدرضا شاه، مصدق و سپهبد زاهدی، که بدون شک هر سه به سربلندی ایران می اندیشیده اند و خواستار سرفرازی و بهروزی مردم ایران بوده اند

به همه تفرقه ها پایان دهیم و تنها به ایران هم بسته و یگانه بیندیشیم، باشد که کشور عزیز ما بتواند جای ویژه و ستایش انگیز خود را در میان همه ی کشورهای آزاد جهان باز یابد.

در گردآوری این کتاب تلاش بر این بوده است که از پی وری ها و محکوم کردن هریک از طرفین بر مبنای دشمنی های فردی پرهیز شود و تنها به نکات راستین که با گواهی های تاریخی همراه است پرداخته شود. اگر در این راه به کوتاهی ها و ناراستی ها برخوردید ما را آگاه کنید تا در چاپهای بعدی مورد بازنگری قرار گیرد.

بامهر: رسانه گروهی پارس - بوستن

امرداد ۱۳۹۷

فهرست مطالب:

شماره برگ	عنوان
۱۱-	پیشگفتار.
۱۲-	آنچه در شب ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ گذشت.
۱۳-	اختیار قانونی شاه در برکناری نخست وزیر.
۱۴-	نقش دکتر نورالدین کیانوری، رهبر حزب کمونیست توده.
۱۷-	دکتر محمد مصدق در وسوسه وزارت دفاع.
۲۱-	دکتر مصدق وزیر دفاع می شود.
۲۲-	دکتر مصدق در تدارک سقوط شاه.
۲۵-	اعتراف کتبی سروان مدنی، از آنچه که قرار بود پس از سقوط شاه صورت بگیرد.
۲۶-	باز نشسته کردن و برکناری شماری از افسران ارتش.
۲۹-	آنچه که شاه نوشته است.
۳۰-	روایت سرهنگ ممتاز.
۳۳-	روایت دکتر فرّاد روحانی، کارشناس مسایل حقوقی نفت و داور بانک جهانی در امور نفت.
۳۴-	روایت ابراهیم صفایی مفسّر سیاسی و روزنامه نگار.
۳۶-	نوشته ای از دکتر پیروز مجتهدزاده، پژوهشگر تاریخ درباره ی طرح ت.پ.آژاکس.
۳۷-	روایت علی میر فطروس، پژوهشگر تاریخ.
۳۸-	تعریف کودتا.
۴۱-	اظهارات محمد امینی، کنشگر سیاسی درباره ی حکم برکناری دکتر مصدق.
۴۳-	بهانه ی دکتر مصدق در خودداری از اجرای حکم برکناری.
۴۸-	ماجرای به زیر افکندن تندیسهای شاه و رضاشاه .
۵۰-	بررسی خلیقات (biographic) دکتر مصدق.
۵۴-	ماجرای انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و نقش دکتر مصدق.

- ۵۶- روایت دکتر مصدق درباره انتخابات دوره شازدهم
- ۵۷- دوگانگی های رفتاری و گفتاری مصدق
- ۶۰- انحلال دیوانعالی کشور
- ۶۲- تمدید اختیارات قانونگزاری دکتر مصدق و اعتراف به دخالت در انتخابات.
- ۶۳- دخالت در انتخابات دوره هفدهم مجلس
- ۶۴- مطبوعات در زمان نخست وزیری دکتر مصدق.
- ۷۰- درخواست وام از دولت امریکا.
- ۷۳- برقراری حکومت نظامی.
- ۷۵- وضع قانون امنیت اجتماعی
- ۷۶- برگزاری فراندوم.
- ۸۹- فراندوم و تغییر رژیم از زبان ابراهیم صفایی.
- ۸۹- استدلال ایرج پزشکزاد، دیپلمات پیشین و داستان نویس در باره ی فراندوم.
- ۱۰۱- اشتباه شاه در خروج از کشور.
- ۱۰۶- نقش دولت امریکا در ملی شدن صنایع نفت.
- ۱۱۱- کمکهای مالی و نظامی امریکا.
- ۱۱۶- دکتر کیانوری همچنان در کار اغوای دکتر مصدق.
- ۱۱۷- روایت مصطفی فاتح، معاون ایرانی شرکت نفت ایران وانگلیس.
- ۱۱۹- دکتر مصدق در پیوند باملی شدن صنایع نفت.
- ۱۲۸- آشنائی بادوچهره از مشاوران نزدیک مصدق
- ۱۲۹- آب بود یاسراب؟
- ۱۳۲- درراه وجاهت ملی
- ۱۳۴- نقش کمپانی های نفتی آمریکا
- ۱۳۸- نفوذ افسران حزب توده در ارتش، شهربانی وژاندارمری.
- ۱۴۸- تفسیری نادرست از دکتر مصدق.
- ۱۵۰- آیا دکتر مصدق دموکرات بود، با کدام معیار؟
- ۱۵۴- دیدگاه چند صاحب نظر درباره ی ملی شدن صنایع نفت.
- ۱۶۵- نگاهی به دستاورد قرار داد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه . خ)، که در زمان رضاشاه بسته شده بود.

-
- ۱۶۷- سیاه نمایی های مخالفان شاه.
۱۷۱- بررسی خدمات دکتر مصدق.
۱۷۴- سخن پایانی .

پیشگفتار

درباره ی رویداد ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ به هرمناسبتی بسیار نوشته و گفته اند و همچنان می نویسند و می گویند به ویژه آنکه با فرارسیدن سالروز آن رویداد، نقش رسانه های شنیداری و دیداری از هرطیف و نام؛ قابل تأمل است، برخی آن را کودتا ازسوی دکتر مصدق و یارانش و برخی دیگر، آن رویداد را ضدّ کودتا و عدّه نیز آن را کودتای شاه بر علیه دکتر مصدق؛ خوانده و می خوانند و از این راه نوعی آشفتگی و سردرگمی نسبت به بخشی از تاریخ معاصر ایران، درآذهان به وجود آمده است.

از این رو ما در این سلسله نوشتار بر آنیم که با نگاهی کاوشگرانه و براساس مستندات و به دور از هرگونه جهت گیری، رویداد مورد اشاره را با توجه به مفهوم کودتا و اصول قانون اساسی مشروطه ضمن بررسی ویژگیهای رفتاری و گفتاری و منش دکتر مصدق که حتا از برای بسیاری از هوادارانش ناشناخته مانده است، با نگاهی به شرایط و امکانات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران از رهگذر ملی

شدن صنایع نفت، مورد کندوکاو و بررسی قرار دهیم، باشد که توانسته باشیم با همه ی رواج فرهنگ «تابوتراشی» و «خشم آوری نسبت به گفتار مخالف» که متأسفانه بر جامعه ما ازسده هاپیش تاکنون سایه افکنده است، بخشی از رویداد تاریخی معاصر میهن مان را از آشفتگی پالایش کرده باشیم.

آنچه در شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ گذشت.

رویداد را از آنجا آغاز می‌کنیم که در شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ حکم برکناری دکتر مصدق از مقام نخست وزیری توسط فرمانده گارد شاهنشاهی بنام «سرهنگ نصیری» با مراجعه به منزل ایشان که ضمناً مقرّ نخست وزیری نیز بود، تسلیم یکی از اعضاء گارد محافظ خانه ی دکتر مصدق می‌شود تا به نامبرده تسلیم و رسید حکم را دریافت کرده به وی بدهد، دکتر مصدق دریافت حکم را با شرحی که بر روی پاکت نوشته بود، تأیید می‌کند و این نوشته از طریق همان محافظ به آورنده ی حکم تسلیم می‌شود، اما بلافاصله دستور بازداشت نصیری را به گارد محافظ خانه اش از طریق ستاد ارتش میدهد و نصیری بازداشت می‌شود.

دکتر مصدق روز بعد (۲۵ مرداد) در جلسه ای که با وزیران کابینه اش داشت، از افشای دریافت حکم برکناری اش خودداری می‌کند و در بامداد همان روز نیز طی اعلامیه ای خطاب به مردم ایران که از رادیو پخش شد، به دریافت حکم برکناری خود کمترین اشاره ای نمی‌کند، ولی بازداشت دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس زیرک زاده و چند تن دیگر از همکاران خود را از سوی سرلشکر زاهدی که همزمان با برکناری دکتر مصدق به موجب حکم شاه به نخست وزیری منصوب شده بود و همچنین حضور سرهنگ نصیری فرمانده گارد به خانه اش در نیمه های شب قبل، و ترک

شاه از ایران را، وقوع یک کودتا بر علیه نخست وزیر قانونی قلمداد می‌کند، که این واژه از آن زمان به خاطر تکرار به ویژه از سوی هواداران دکتر مصدق و کمونیستها که همواره در راه تخفیف وجهه شاه و اصولاً رژیم پادشاهی بوده اند، به گونه ی

یک اطلاق درست و موّجه، و یک سند مسلم و قطعی درمی‌آید. نیچه فیلسوف مشهور آلمانی می‌گوید: «تکرار یک دروغ، به صورت یک سند قطعی در خواهد آمد» و این یک نظریهٔ درست و تجربه شده است.

دکتر مصدق در دیداری نیز که در روز ۲۷ مرداد با هندرس

سفیر کبیر آمریکا داشته است در برابر پرسش اودرباره ی صدور فرمان برکناری اش می گوید: «چنین فرمانی راندیده است، اگر هم دیده بود فرق نمی کرد، شاه یک مقام تشریفاتی است، اونمی تواند از پیش خود فرمان عزل و نصب صادر کند.» دکتر متینی، نگاهی به کارنامه ی سیاسی دکتر مصدق - ۳۶۷

دکتر مصدق بعدها در کتاب خاطراتش اذعان به دریافت حکم برکناری اش از نخست وزیری می کند و تنها ایرادش را طرز ابلاغ حکم و زمان آن می داند، او در این باره می نویسد:
 «...چرا دستخط مبارک را آن وقت شب آنهم با افراد مسلح و تانک به صورت کودتا ابلاغ نمودند... اگر شاه دستخط عزل را به طور متعارف و عادی به من ابلاغ می کردند، کناره جویی می کردم... و یا در جای دیگر کتابش آورده است: «چنانچه دستخط عزل من صادر نمی شد...» که همین نوشته تأییدی است از سوی دکتر مصدق بر صدور حکم برکناری اش که به موجب قانون اساسی مشروطه، از سوی شاه صورت گرفته بود، منتها نسبت به طرز ابلاغ و زمان آن اعتراض داشته است که به آن خواهیم پرداخت.

اختیار قانونی شاه در برکناری نخست وزیر.

شاه طبق اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی، حق برکناری و انتصاب نخست وزیر را داشته است که به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت، حال بیاییم از راه برهان خلف گفته ی دکتر مصدق را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و آن اینکه اگر شاه حکم برکناری دکتر مصدق را به هر دلیل صادر نمی کرد، مجلس شورای ملی هم که با رفراندوم غیرقانونی تعطیل شده بود، شاه هم که به درخواست مصدق برای برگزاری انتخابات دوره هیجدهم، پس از برگزاری رفراندوم موافقت نکرده بود (که اگر می کرد، تأییدی بود بر عمل نادرست دکتر مصدق در برگزاری رفراندوم)، از سویی دیگر؛ بنا به نوشته ی دکتر مصدق در کتاب خاطراتش، چون خداوند را به شهادت طلبیده و به قرآنی که سوگند یاد کرده بود، هرگز قصد برکناری شاه را نداشته است، بنابراین پرسش این خواهد بود که

آیا دکتر مصدق تازمان حیاتش ویا هر زمان که خود اراده می کرد، می بایست در مقام نخست وزیری باقی می ماند، ویا باز برخلاف آنکه خود را همواره مُراعی قانون مشروطه نشان می داد، دست به برگزاری رفراندوم غیرقانونی دیگری زد؟

برخی از هواداران دکتر مصدق که همواره شاه را به نقض قانون اساسی مشروطه متهم کرده و می کنند، کمترین اشاره ای به قانون شکنی های دکتر مصدق نمی کنند و با تعابیر نادرست و آمیخته به مغلطه سعی در توجیه اعمالش نموده و می نمایند، که از جمله این موارد، انحلال مجلس از طریق برگزاری رفراندوم است که نه تنها انجام این کار در قانون اساسی مشروطه جایی نداشت، بلکه به موجب اصل ۴۸ قانون مزبور انحلال مجلسین از وظایف مُختصّه شاه بود، که میگوید: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می تواند هر یک از مجلسین شورا ی ملی و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد مُنحل نماید.» که در قانون اساسی به هیچ مقام دیگری چنین اختیاری داده نشده بود، که اگر می داد، دکتر مصدق به جای برگزاری رفراندوم از آن بهره می گرفت.

نقش دکتر نورالدین کیانوری، رهبر حزب کمونیست توده.

دکتر مصدق در دادگاه گفت: «در حدود ۱۰ و ۲۰ مرداد شایعاتی درباره ی کودتا انتشار یافت. از رئیس ستاد پرسیدم، گفت جای نگرانی نیست، احتیاطات لازم شده است،

روز شنبه ۲۴ مرداد بعد از ظهر شخصی مرا پای تلفن خواست و گفت امشب کودتا می شود و دو تانک راهم از سعدآباد به خیابان حشمت الدوله آورده اند، اسامی اشخاص و جریان را به ریاست ستاد گفتم. ایشان جلوی خانه ی من قوای دفاعیه به حدّ کافی گذاردند، معلوم شد گارد شاهنشاهی کودتا را شروع کرده است. سه بار تلفنی با رییس ستاد صحبت کردم...».

ایران در عصر پهلوی - مصطفی الموتی - ج ۷ ص ۴

گفتنی است که شخص اطلاع دهنده بنا بر نوشته ی دکتر کیانوری، رهبر حزب توده ی ایران در کتاب خاطراتش، کسی به جز او نبود که

از طریق همسرش مریم فیروز که وابستگی نسبی نزدیک با دکتر مصدق داشته است (دختر دایی)، توانسته بود از طریق همسر دکتر مصدق و ارتباط تلفنی با وی تماس بگیرد و جریان را راست و دروغ در جهت تأمین منافع حزب به ایشان بگوید و این تماس های تلفنی تا روز ۲۸ مردادماه همچنان برقرار بوده است، اما دکتر مصدق از او نام نمی برد تا رابطه اش را بارهبر حزب توده کتمان کرده باشد.

کیانوری می نویسد: «به هر حال من اطلاعات را به مصدق می رسانیدم. راه تماس با مصدق به همان نحو بود که قبلاً گفته ام؛ بلافاصله پس از رسیدن خبر، مریم تلفن اندرون خانه دکتر مصدق را می گرفت و دکتر مصدق هم، که اعتماد کامل به ما پیدا کرده بود، همیشه تشکر می کرد، متأسفانه دکتر مصدق در خاطرات و تألمات تنها به یک تلفن اشاره کرده است... و در جای دیگر کتابش نوشته است: خوب این «فرد ناشناس» که مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت و اطلاعاتش بیشتر از رییس ستاد ارتش بود چه کسی است؟ از این گفته مصدق معلوم می شود که ما به او وفادار بودیم یا نزدیکترین دوستانش مانند ریاحی؟! صبح ۲۳ مرداد بازم ما در نشریات حزب خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر کردیم، بعد از ظهر این روز سرهنگ مبشری به خانه ی من آمد و خبر داد که برای شب قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است...».

(کتاب خاطرات. ۲۴۸ و ۲۶۴ و ۲۶۵-) که نشان از پنهان کاری دکتر مصدق از افشای نام شخص خبر چین دارد؛ نه آگاهی دادن درست به خواننده ی کتاب خاطراتش! وانگهی با غیرقانونی بودن این حزب و فرار اغلب رهبران آن از جمله کیانوری، به شوروی و همبستگی حزب توده با فرقه تجزیه طلب دموکرات آذربایجان، چگونه بود که دکتر کیانوری که در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۲۹ به همراه چند تن دیگر از رهبران حزب توده و همکاری دوتن از افسران نگهبان از زندان گریخته و به شوروی رفته بود، حال به ایران برگشته و توانسته بود آزادانه به فعالیت به پردازد، سهل است که با دکتر مصدق نخست وزیر ایران در تماس باشد؟ چشم پوشی یک رییس دولت مشهور به قانونمندی از بازداشت یک زندانی فراری را چگونه می توان توجیه کرد؟

جای تردید نیست که این تماس تلفنی دکتر کیانوری و اشاره اش به وقوع کودتا، ذهن دکتر مصدق را دایر بر اینکه هر اقدامی را بر علیه خود از سوی شاه و مخالفانش کودتا بنامد؛ آماده کرده بود، ضمناً با توجه به اینکه چند تانک و سرباز مسلح با چند تن از افسران از منزل دکتر مصدق محافظت می کردند (به نوشته ی ایشان در کتاب خاطراتش)، پذیرفتن اینکه سرهنگ نصیری با تانک و افراد مسلح برای تسلیم حکم برکناری مصدق، به خانه ی ایشان رفته باشد با منطق و واقعیت همخوانی ندارد، چرا که با بازداشت نصیری، هیچ کجا صحبت از توقیف تانک و افراد مسلح که گفته شده همراه کودتاچی ها بوده اند (به گفته ی دکتر مصدق و مخالفان شاه)، اشاره نمی شود، عقل سلیم هم نمی پذیرد که سرهنگ نصیری با یک دستگاه تانک و چند زره پوش و چند تنی از افراد مسلح می توانسته در برابر گارد محافظ خانه ی دکتر مصدق که از پشتیبانی چندین تانک که به نوشته ی برخی رسانه های آن روزها به ۱۲ دستگاه می رسید، و یا به نوشته ی دکتر مصدق، به اندازه ی کافی از قوا برخوردار بوده، عرض اندام کند، وانگهی چگونه نصیری توانسته بود با تانک و چند زره پوش و افراد مسلح آنهم در حالیکه حکومت نظامی برقرار و بنا به نوشته ی دکتر مصدق، ستاد ارتش از دهم مرداد مراقب نقل و انتقالات غیرعادی نظامی بوده است، آنهمه راه را بدون مانع و درد سر، از محل گارد شاهنشاهی مستقر در سعد آباد شمیران طی کند و خود را به خانه ی دکتر مصدق برساند و یا به گفته ی برخی از لشکر باغشاه عامل چنین کاری بشود و آنهمه سلاح و افسر و سرباز را تا به در خانه ی دکتر مصدق برساند، از این رو با توجه به اینکه تیپ رشت به فرماندهی سرتیپ قره نی و تیپ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ تیمور بختیار و لشکر یک باغشاه و لشکر ۲ زرهی در تهران و لشکر گارد ادغام شده در دیگر نیروها نیز عملاتشان داده بودند که از هواداران شاه می باشند، شاه اگر قصد ساقط کردن دکتر مصدق را با بهره گیری از نیروی نظامی داشت چه لزومی به صدور حکم برکناری دکتر مصدق و انتظار تأیید دریافت حکم برکناری از سوی او بود؟! آنان که دم از کودتای ۲۵ یا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دکتر مصدق می زنند، بدون تردید یا از روی غرض است، یا از ویژگی و مکانیسم کودتا ناآگاه اند و یا

آنچه را که شنیده اند تکرار می کنند.

دکتر مصدق، در وسوسه ی وزارت دفاع.

دکتر مصدق تصمیم می گیرد از شاه بخواهد منصب وزارت دفاع را که به موجب اصل پنجاهم متمم قانون اساسی مشروطه که می گوید: «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است». به شاه تفویض شده بود، نه به دولت، به او واگذار کند، تا به زعم خود با ریاست فایقه بر ارتش و انتصاب فرماندهان مورد اعتماد خود در رأس نیروهای نظامی، به زعم خود از وقوع کودتا جلوگیری و ضمناً آنچه را که در سر می پرورانده، از قوه به فعل در آورد.

اگر چه پیشینه ی رویدادها گواه اند که دکتر مصدق هیچگاه با پهلوی ها بر سر مهر نبوده است، اما تا پیش از رویداد نهم اسفندماه ۱۳۳۱ که بین شاه و اوضاهراً کدورت‌هایی پیش نیامده بود، ظاهر امر را بنا به مصلحت‌هایی رعایت می کرد، اما پس از رویداد نهم اسفندماه ۱۳۳۱ کیانوری با بهره گیری از این فرصت؛ به ویژه از ارتباطش با دکتر مصدق، زمان را برای تشدید کدورتها بین دکتر مصدق و شاه مناسب می یابد و با اخبار دروغ و ایجاد هرچه بیشتر توهم در ذهن او، به ترغیب و تشویق دکتر مصدق بر علیه شاه و ارتش می پردازد و دکتر مصدق بی خبر از دام فریب و توطئه کیانوری، به راهی که نمی بایست می رفت؛ کشیده می شود؛ تا از این راه حزب توده برای رسیدن به اهداف خائنانه اش در تضعیف رژیم پهلوی و ارتش برسد، متأسفانه دکتر مصدق از پوست موزی که به زیر پایش افکنده شده بود غافل بود.

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش می نویسد: «پس از مراجعت از لاهه، این تحریکات به منتهای شدت خود رسید و مسلم شد که بدون وسایل، رییس دولت نمی تواند مسؤول حفظ امنیّت و انتظامات باشد، از این رو ناچار شدم که در خواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر [۱۳۳۱] که نظر خود را به عرض ملوکانه رسانیدم فرمودند خوب است اول من چمدان خود را به بندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. به عرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم

چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزیبی از دولت است تصدی نمایند، بنا براین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدانند و به هر نحو که مقتضی می دانند عمل فرمایند. پس از مذاکرات زیاد چنین قرار شد اگر تا ساعت هشت آن روز خبری از طرف اعلیحضرت نرسید من استعفای خود را بفرستم والا به کار ادامه دهم. موقع مرخصی از من خواستند اگر وقایعی رُخ داد آنچه را که در خیر شاه لازم است خودداری نکنم... ساعت هشت رسید، چون خبری از اعلیحضرت نرسید، استعفای خود را با ذکر علت به این شرح فرستادم:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی. چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده؛ البته بهتر است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. باوضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده؛ پیروزمندانه ادامه دهد. فدوی «دکتر مصدق» برگ
۲۱۰ و ۲۱۱

پیش از این نیز اشاره کرده بودیم که به موجب اصل پنجاهم متمم قانون اساسی مشروطه که می گوید: «فرمانفرمایی کل قشون ببری و بحری با شخص پادشاه است» نه با دولت، بنا براین توقع دکتر مصدق از تفویض این مقام به او به بهانه ی جلوگیری از تحریکات و برقراری امنیّت و انتظامات که از وظایف وزارت کشور بود و وزیر آن یکی از اعضای هیأت دولت بود، بی مورد بود، از سویی دیگر بهره گیری از نیروی نظامی برای سرکوب اقلیتی مخالف که دکتر مصدق همواره مخالفان خود را گروهی در اقلیت قلمداد می کرد، بر خلاف منش دولتمردی دموکرات است که هواداران دکتر مصدق ایشان را به آن منش و باورمی شناسند و تبلیغ می کنند که خود نیز در زمان نمایندگی مجلس بارها به زیانمند بودن سرکوب مردم توسط نیروی نظامی و جنبه های نادرست آن، اشاره کرده بود، وانگهی با آنهمه هوادار که در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ باشورش خود، اسباب روی کار آمدن دوباره اش را فراهم کرده بودند، چه جای نگرانی از تحریکات شمار اندک اقلیت بود؟

در جای دیگر کتابش می نویسد: راجع به فرماندهی کل قوا عرض می کنم، اصل پنجاهم قانون اساسی که می گوید «فرماندهی کل قشون برّی و بحری با شخص پادشاه است: در حکم اصل پنجاه و یکم است که می گوید «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» و این دو اصل و بعضی دیگر همه یک جنبه تشریفاتی دارند. اگر شاه می تواند با یک دولتی جنگ کند؛ می تواند فرماندهی کل قشون برّی و بحری را هم که مسئولیت آن با دولت و بالخصوص شخص وزیر جنگ است عهده دار شود. اگر شاه می توانست تمام این کارها را بکند مشروطیت لزوم نداشت، وجود مجلس زائداست. در مملکت مشروطه شاه تابع رأی مجلسی است که از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل می شود!».

برگ ۳۷۱ و ۳۷۲

دکتر مصدق چون به اعتراف خودشان در دادگاه نظامی، یک انسان متشرّع بوده است، بنابراین دواصل متمم قانون اساسی مشروطه را به روش فقهاتی، تعبیر و تفسیر کرده است، اما قانون اساسی مشروطه آیه های قرآن نبود تا درباره ی هر یک از اصول آن بتوان مانند آیه های قرآن که تاکنون برای هریک از آیه های آن بیش از چند هزار تعبیر و تفسیر از سوی علمای فقه شده است، به تعبیر و تفسیر پرداخت، اصل پنجاه و پنجاه و یکم با صراحت اختیارات شاه را بشرحی که اشاره شده است، دور از هرگونه تعبیر و تفسیر روشن کرده است و این دواصل؛ اصولی نیست که در زمان رضاشاه و یا محمدرضا شاه به تصویب مجلس مؤسسان رسیده باشد، تا ریب و شبهه ای از آن متصور شود. اگر به اصل ۴۸ متمم قانون اساسی به این شرح «انتخاب مأمورین رییسۀ دوایر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول؛ از حقوق پادشاه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نموده باشد ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست، مگر در مواردی که قانون تصریح کند»، نگاه کنیم، می بینیم که در این اصل چون گذاران محدودیت شاه را ضروری دیدند، حدّ وحدودی از برای شاه وقت قایل شدند از این رو اگر در مورد دواصل یاد شده نیاز به محدودیت ها یا تبصره یا تبصره هایی بود، اشاراتی می شد، قانون چه خوب و چه بد؛ تا زمانی که تغییر نکند و یا اصلاحاتی در آن صورت نگیرد، قابل اجراست.

دکتر مصدق وزیر دفاع می شود.

پس از رویداد ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ بنا به شرایط و مسایلی که در آن روزها بر فضای سیاسی و اجتماعی ایران حکمفرما شده بود و هنوز دموکراتها در امریکا بر سر کار بودند واز مصدق پشتیبانی می کردند و دولت انگلیس هنوز با کمپانی های نفتی امریکا بر سرچگونگی و میزان تقسیم سهام نفت شرکت نفت ایران و انگلیس به توافق نرسیده بود، شاه با همه ی اکراه به تفویض اختیار قانونی خود به دکتر مصدق؛ ناگزیر به انجام آن به کسی می شود که کمترین دانشی به امور نظامی نداشت.

اگرچه در قانون اساسی مشروطه کمترین اشاره ای به تفویض اختیار قانونی شاه به دیگری یا نهادی نشده بود، حتا اگر در تفویض آن به دولت منعی نمی بود، چون شاه پیش از رویداد ۳۰ تیرماه نشان داده بود که کمترین تمایلی به تفویض حق قانونی خود به وی را ندارد، از این رو لازم می آمد که این تفویض در مجلسین مطرح و به تصویب می رسید، همانگونه که در باره ی رضا خان در زمان نخست وزیری اش در مجلس پنجم انجام شده بود.

رضا خان سردار سپه در زمان نخست وزیری اش برای آنکه خیالش از سوی احمد شاه آسوده باشد و او نتواند هر زمان که بخواهد او را از منصب وزارت بر کنار کند و در غیاب او کشور دوباره دستخوش هرج و مرج و استقرار دوباره ی خان ها و شیخها و راهزنان گردد، از مجلس می خواهد مقام فرمانفرمایی کل نیروی نظامی از احمد شاه منتزع و قانونا به او تفویض شود. زمانی که این در خواست از مجلس شد، دکتر مصدق یکی از نمایندگان مجلس می گوید از یکی از مواد قانون اساسی استنباط می می شود که مجلس شورای ملی می تواند در صورت ضرورت، فرماندهی کل قوا را به رضا خان بدهد، از این رو چنین طرحی در مجلس پنجم مطرح می شود و مجلس در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ به شرح ماده واحده ریاست عالیة کل قوا ی دفاعیه و تأمینة مملکتی را مخصوص آقای رضا خان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون

اساسی وقوانین مملکتی انجام وظیفه نمایند و سَمَتِ مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد که به تصویب اکثریت نزدیک به اتفاق (از جمله دکتر مصدق نیز) نمایندگان مجلس رسید، که نشان می دهد در برابر در خواست دکتر مصدق مُشتهر به مُراعی قانون اساسی مشروطه، چنان تفویضی می بایست در مجلس مطرح و به تصویب می رسید، گفتنی است که رضا خان سردار سپه با آنهمه قدرت که زبازد عام و خاص بود و هست، تفویض مقام فرمانفرمایی کل نیروی نظامی را به رأی و تصویب مجلس موکول کرده بود، ولی دکتر مصدق با آن همه شهرت به قانون مندی اش، تفویض چنان مقامی را می خواسته به زور ارباب و تهدید و با بهره گیری از شرایط زمان از شاه به دست بیاورد! دکتر مصدق که بارها و بارها کودتا و برسرکار آمدن رضا خان را دست پخت دولت انگلستان قلمداد می کرد، در دادن اختیارات بیشتر به او، ازوی پشتیبانی می کرد.

نا گفته نماند اگرچه درخواست دکتر مصدق از شاه ظاهراً تفویض وزارت جنگ یا دفاع بود، اما با انحلال گارد شاهنشاهی و انتصاب رییس ستاد فرماندهان زمینی و هوایی و دریایی از سوی دکتر مصدق، فرماندهی کل قوا را نیز در دست گرفته بود که طبق قانون اساسی مجاز به آن کار نبوده است، چرا که وزارت دفاع دارای شرح وظایف جدا از فرماندهی کل قواست که قانون بر عهده شاه گذاشته بود.

دکتر مصدق در تدارک سرنگونی شاه.

دکتر مصدق در دادگاه گفته بود: از روز ۲۰ و ۱۰ مرداد [۱۳۳۲] از شایعاتی در باره ی رویداد کودتا یی از سوی برخی افسران طرفدار شاه آگاهی یافته و بارییس ستاد نیز برای آگاهی از چگونگی، تماس گرفته است ، در برابرچنین گفته ای؛ این پرسش پیش می آید که به چه انگیزه ایشان با همه ی نگرانیهایی که از سوی هواداران نظامی شاه داشته و شاه نیز در ایران حضورداشت ، خود ویا از طریق نماینده اش با شاه تماس نمی گیرد و چگونگی را از او جویا نمی شود، به این مضمون که «آیا اوازطرحی که برای سرنگونی اش از سوی برخی افسران در شرف

وقوع است، خبردارد؟»، چرا؟ از تحلیل این ماجرا می توان دریافت که قصد دکتر مصدق از خودداریش در تماس باشاه و پرسش از اودر باره ی شایعات اشاره شده، بدون تردید این بوده است که با توجه به اینکه خود عهده داروزارت دفاع (در واقع فرماندهی کل قوا) بوده واطمینان کاذبی که ازسوی فرماندهان رده بالای نیروی نظامی از جمله رییس ستاد ارتش(سرتیپ ریاحی) و رییس شهربانی کل (سرتیپ مُدبّر) وفرماندارنظامی (سرهنگ اشرفی) و سپس سرتیپ دفتری یکی از خویشانندانِ نزدیک به خودش که عهده دار ریاست شهربانی وحکومت نظامی توأماً بود و جملگی از برگزیدگانش بودند داشت، به زعم خود شکست به اصطلاح کودتا چیان رادردسترس می دید واز این طریق بهترین بهانه برای سرنگونی شاه از برایش فراهم میشد که در صورت تماس باشاه که او را در رأس کودتاچیان می پنداشت، ممکن نبود به این هدف برسد، چرا که رفتار او باشاه واصولاً با خاندان پهلوی نشان می داد که می خواست چنین حرکتی از سوی برخی نظامیان صورت بگیرد، لذا چه بهتر که شاه نداند که او به آنچه که در حال وقوع است، پی برده است، تا به هدفش که همانا سرنگونی شاه بود برسد. در تأیید این دیدگاه به بخشی از گفته ی حسین مکی و دکتر کریم سنجابی از یاران بسیار نزدیک دکتر مصدق، اشاره می کنیم.

حسین مکی می گوید: «دکترمصدق می خواست شاه ابرکنار کند ومطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ۱۳۳۱ اکبر میرزای صارم الدوله رافرستادند به اروپا تابا بچه های محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه ملاقات کند. دکتر صحت که طبیب مخصوص محمدحسن میرزا بود، گفت بچه های محمدحسن میرزا قبول نکردند.» دکتر متینی برگ ۳۴۸

دکتر کریم سنجابی در مصاحبه ای با «طرح تاریخ شفاهی» از گفتگویی که پیش از برگزاری رفراندوم با مصدق انجام داده بود، می گوید که او را از برگزاری رفراندوم بر حذر داشته و متذکر شده بود که در صورت انحلال مجلس این امکان وجود دارد که شاه دست به کودتا بزند، اما مصدق به او می گوید: «...اما امکان کودتا، قدرت حکومت دردست ما است وخودمان از آن جلوگیری می کنیم...شاه فرمان عزل را نمی تواند بدهد وبر فرض هم بدهد مابه او گوش نمی کنیم...». صفایی

-اشتباه بزرگ ملی شدن نفت -۳۵۴)، که چنین نیز کرد، به ویژه اگر سوگندی را که دکتر مصدق ظاهراً به خاطر رفع نگرانیهای شاه در پشت جلد قرآن نوشته و از برای شاه فرستاده بود، مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد، گفته ی حسین مکی و دکتر کریم سنجانی تأیید می شود. دکتر مصدق می نویسد: «آن رییس دولتی که بخواهد رژیم مملکت را تغییر بدهد، اول باید قوایی در اختیار داشته باشد تا بتواند مقصود خود را عملی کند» خاطرات - برگ ۲۴۸

با چنین اظهار نظری از سوی دکتر مصدق و با توجه به اصرار ایشان به واگذاری وزارت دفاع به وی و تفویض اختیار قانون گذاری و برقراری حکومت نظامی، آیا جای شک و تردیدی در گفته ی حسین مکی و قصد دکتر مصدق در سرنگونی شاه باقی نمی ماند؟

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش می نویسد: «...برای اینکه بکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ماگرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند بنوعی ذهن ایشان را مشوّب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیاندازند و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی برسانند، این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهورای آرا قبول نمایم، در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را به حضورشان فرستادم». برگ ۲۱۱
نیازی به ذکاوت و درک والای انسانی نیست تا با خواندن این عبارات به نیت درونی دکتر مصدق پی برده نشود، به ویژه آنکه می بینیم تاریخ این سوگند یکم مردادماه ۱۳۳۱ یعنی یکماه پس از رویداد ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ بوده است که حزب توده نقش بسیار فعال و مؤثری در برپایی آن شورش داشته است تا جاییکه خلیل ملکی در پیوند با آن رویداد، به دکتر کریم سنجابی گفته بود که: «حزب توده دیگر آبرویی از برای ما باقی نگذاشته است» و هم اینکه با مراده ای که دکتر کیانوری رهبر حزب توده با دکتر مصدق برقرار کرده بود، ایشان از آنچه که قرار بود در آینده بر علیه شاه صورت بگیرد بویی برده و در انتظار بوده است و گرنه اگر به جزاین می بود، تنها سوگند به وفاداری کفایت می کرد و نیازی به حاشیه رفتن که: «اگر رژیم مملکت را تغییر دهند، من ریاست جمهوری راقبول

نمایم!» در سوگندش نبود.

اعتراف کتبی سروان مدنی، از آنچه که قرار بود پس از سقوط شاه صورت بگیرد.

سروان شهربانی مدنی در بازجویی ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۳ در برابر پرسش بازپرس دادگاه به این شرح: «بسیار خوب گفتید جمهوری توده ای از چه قرار است، توضیح دهید اینکه اگر جمهوری توده می شد مثلاً چه کسی ممکن بود رئیس جمهور شود که واجد شرایط باشد؟ چند نفری را نام ببرید».

سروان مدنی به خط خود پاسخ می دهد: «در این صورت ممکن بود دکتر مصدق رئیس جمهور شود. امضاء» و همودر این بازجویی به حضور گسترده ی حزب توده در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ اشاره می کند. (فتوکپی برگ بازجویی در صفحه ۲۲۲ کتاب مأموریت برای وطنم گراور شده است). از تحلیل این نوشته ها و گفتارها می توان دریافت که تنظیم عبارات سوگند پشت جلد قرآن از سوی دکتر مصدق؛ هوشیارانه و رندانه بوده است.

بازنشسته کردن و برکناری شماری از افسران ارتش .

دکتر مصدق پس از در دست گرفتن فرماندهی کل قوا؛ در راستای پیاده کردن اهدافش به بازداشت شماری از افسران و بازنشسته کردن ده ها تن نظامی پرداخت که حاصل سوسه ها و اغواگری های دکتر کیانوری بود، تا دست افسران توده ای در نبودن افسران غیر قابل اعتماد آن حزب، در رسوخ و نفوذ هرچه بیشتر در ارکانهای ارتش جهت براندازی رژیم باز تر شود، اما دکتر مصدق از برکناری و بازنشسته کردن افسران، غافل از اغواگریهای دکتر کیانوری، به گونه ای دیگر که همانا تصفیه ارتش از افسران هوادار شاه و سرنگونی او بود می اندیشید. و آن گونه که دکتر مصدق در کتاب خاطراتش آورده است، برکناری و یابازنشسته کردن این افسران پایان کار نبود و هنوز افسرانی بودند که میبایست به بهانه هایی برکنار می شدند که به خاطر رویدادها

ومسایلی که رُخ داد، کار به برکناری بیش از ۱۳۶ افسر نکشید.
دکتر مصدق در باره ی باز نشسته کردن چند ده تن از افسران می نویسد:

«...وبعد موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه پیش آمد، چون هر دسته از واحدهای نظامی پنج نفر را از بین خود انتخاب نمودند که به سوابق افسران آن واحد رسیدگی شود و نظر بدهند، پس از آنکه نظریات مزبور رسید، اینجانب دیدم عدّه بالنسبه زیادی را پیشنهاد کرده اند که باز نشسته شوند، از سه نفر مشاورین فوق الذکر و دو معاون وزارت دفاع ملی که هیئت مشاوره را تشکیل می دادند، تمنا کردم به موضوع دقیقاً رسیدگی و بررسی نمایند، چنانچه عدّه زیادی هم باز نشسته نشوند برای دولتهای بعد مجال خواهد بود که به سوابق آنها رسیدگی کنند، ولی توجّه فرمایند که بر خلاف قانون کسی باز نشسته نشود و آن را پس از چندین روز مطالعه و رسیدگی پیشنهاد نمودند که از بین آن عدّه فقط ۱۳۶ نفر باز نشسته شدند...». کتاب خاطرات، برگ ۲۱۲

بازنشستگی کارکنان در ایران در آن روزها معمولاً تابع مدّت خدمت و یاسن آنان بود که اغلب ۳۰ سال خدمت و یا ۶۵ سال سن بود، توضیح بیشتر اینکه اگر سن کسی چه ارتشی و چه غیر ارتشی به ۳۰ سال می رسید، اگر چه سن او به کمتر از ۶۵ سال می بود، می توانست در خواست باز نشستگی کند و یا اگر سن او از ۶۵ سال افزون تر میبود اگر چه مدت خدمتش کمتر از ۳۰ سال بود، او هم می توانست در خواست باز نشستگی نماید (برخی معذورات پزشکی و غیر پزشکی در مورد بانوان و حتا مردها، می توانست سبب باز نشستگی آنان شود)، در همین راستا موارد استثناء هم وجود داشت و آن اینکه بنا به نیاز نهاد مربوطه و شایستگی و تمایل شخص، محدوده سنی و یا زمان خدمتی نا دیده گرفته می شد، در مثل دیده می شد که عضوی با بیش از سی سال خدمت و یا بیش از ۶۵ سال سن؛ همچنان مشغول خدمت بوده است، با این شرح کوتاه اگر آن ۱۳۶ تن مدّت خدمت شان و یا سن شان در حدّ بازنشستگی می بود، برای باز نشسته کردن آنان نیازی به تشکیل هیئت پنج نفره و سه نفره و دو معاون وزارت دفاع و بالاخره دخالت نخست وزیر نبود، کاری بود که بر طبق ضوابط و مقررات نیروی نظامی انجام می شد و جای کمترین

اعتراضی هم نبود، اما اگر این ۱۳۶ تن در شرایط سنی و یا زمان خدمتی نبودند و به خاطر نقطه نظرهای دیگر از جمله مثلاً فساد مالی و یا اخلاقی و یا سیاسی و یا هر بهانه و اتهام دیگر از خدمت برکنار شده بودند، لازم می آمد دادگاهی شوند و حکم دادگاه در باره شان اجرا گردد، اینکه به بهانه ی اصلاحات و یا تقلیل بودجه از کار برکنار و بازنشسته شوند، پذیرفتنی نیست، همچنین اینکه بدون رأی دادگاه گفته شود به خاطر اصلاحات بوده است، بر خورنده و بازی با حیثیت و اعتبار آنان بود، تقلیل بودجه نیز بهانه ای بی مورد بود، آیا می توان پذیرفت که حقوق و مزایای این ۱۳۶ تن نظامی آنچنان فشاری بر بودجه ی دولت وارد می ساخت که لازم آمده بود باز نشسته شوند؟ مگر قرار بر این شده بود حقوق بازنشستگی به افسران بازنشسته پرداخت نشود تا از بار بودجه ی دولت کاسته شود؟! و آیا همه ی گرفتاری های آن روزهای کشور حقوق و مزایای همین ۱۳۶ تن نظامی بود؟ و اینکه می نویسد: «چنانچه عده زیادی بازنشسته نشوند، برای دولتهای بعد مجال خواهد بود»، به روشنی نشان می دهد که لیست افسران باز نشسته حاوی شمار بیشتری بود که می بایست برکنار می شدند، منتها با سروصدای و اعتراضاتی که با برکناری ۱۳۶ تن از افسران به وجود آمده و شایعاتی نیز از برکناری شمار بیشتری در زبانها جاری شده بود، با توجه به فضای سیاسی و اجتماعی پس از رویداد ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱، برکناری شماری بیشتر مسکوت مانده بود.

دکتر کیانوری رهبر حزب توده ایران و عامل گوش به فرمان کرمین در این پیوند، در کتاب خاطراتش می نویسد: «در این دوران که دکتر مصدق وزارت جنگ را به دست گرفته بود... ما از طریق سرهنگ مُبشّری و سازمان افسری اطلاع پیدا کردیم که لشکر گارد شاهنشاهی نیروی بزرگی را در اطراف تهران متمرکز کرده است و به بهانه ی مانور نظامی قصد حمله به تهران را دارد. مامسئله را به مصدق اطلاع دادیم و او در اواخر شهریور ماه دستور انحلال لشکر گارد و تقسیم آن به سه تیپ را صادر کرد... ولی توطئه ادامه یافت... درمسئله توطئه فوق، ما نامه ای به دکتر مصدق نوشتیم و به خانه ی او تسلیم کردیم و منتظر نتیجه شدیم... در نهم شهریور یک نامه ی سر گشاده منتشر کردیم

... [به خاطر اختصار در نگارش؛ از درج این نامه ی سر گشاده می گذریم، خوانندگان می توانند برای آگاهی از متن این نامه به رویه ۲۴۸ و ۲۴۹ کتاب خاطرات کیانوری رجوع کنند]، اوسپس در پی این نامه ی سر گشاده می نویسد: در نتیجه این اعلام خطرهای ما بود که عده ای از توطئه گران دستگیر و ۱۳۶ نفر از افسران رده بالا وابسته به دربار باز نشسته شدند و لشکر گارد به سه تیپ تقسیم گردید». خاطرات، برگ ۲۴۸ و ۲۴۹

با چنین تصفیه ای در ارتش، خیال حزب کمونیست توده در امور ارتش تا حدود زیادی آسوده شد.

آنچه که دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش آورده است، نیاز بیشتری به واکاوی علت بر کناری ویا بازنشسته کردن آن عده از افسران ارتش و شمار بیشتری نیز به اتهام توطئه گران که در لیست بودند، نخواهد بود و موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه بهانه ای بیش نبوده است، ضمناً نشان می دهد که دکتر مصدق تا چه حد در دام فریب و توطئه کیانوری افتاده بود و کشور و مردم ما با چنان غفلتی از سوی دکتر مصدق، چه آینده ی تاریکی از کشیده شدن به پشت دیوار آهنین کمونیزم را در پیش رو داشتند. که به شرح بیشتر خواهیم پرداخت.

آنچه که شاه نوشته است:

شاه می نویسد: «... در ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ احکام انفصال مصدق را از مقام نخست وزیری و انتصاب سرلشکرزاهدی را بجای وی امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام رابه سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی محول نمودم ... پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر به کاخ سعدآباد رسید، ابتدا عازم ابلاغ فرمان من به سرلشکرزاهدی گردید.

سرهنگ نصیری با کمک و راهنمایی واسطه های مختلف به سرلشکرزاهدی [که در مخفی گاه بسر می بُرد] دسترسی یافته و فرمان مرابه وی ابلاغ نمود و وی نیز فوراً آمادگی خود را به قبول این مأموریت اعلام داشت. اکنون موقع آن بود که فرمان عزل به مصدق ابلاغ شود...

زاهدی به سرهنگ نصیری دستور داده بود که حتی الامکان فرمان را بدون واسطه به شخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعدا وصول آن را منکر شود. در حدود ساعت یازده شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود، از کاخ سعدآباد به سوی منزل مصدق حرکت کردند... سرهنگ نصیری بوسیله ی یکی از افسران مأمورخانه ی مصدق تقاضای ملاقات مصدق را کرد ولی این تقاضا قبول نشد، ناچار از یکی از افسران مصدق که تاحدی مورد اطمینانش بود قول گرفت که فرمان را به مصدق ابلاغ و رسید آن را گرفته و به سرهنگ [نصیری] برساند... بالاخره رسیدی را که مصدق به خط خود نوشته بود به سرهنگ داد و سرهنگ که با خط مصدق آشنا بود از جعلی نبودن رسید اطمینان یافت و در آن موقع که یکساعت از نیمه شب گذشته بود قصد مراجعت نمود... «مأموریت برای وطنم برگ- ۱۹۸ تا ۲۰۰»

همانگونه که اشاره شد، سرهنگ نصیری هنگامیکه قصد مراجعت از منزل مصدق را داشت به دستور دکتر مصدق از طریق ستاد ارتش بازداشت میشود.

روایت سرهنگ ممتاز

سرهنگ ممتاز فرمانده گارد محافظ خانه ی دکتر مصدق، پس از رویداد انقلاب اسلامی، طی مصاحبه ای با روزنامه ی «جبهه» چنین میگوید: «... در نیمه های شب ۲۵ مرداد به ما اطلاع دادند که نقل وانتقالهایی جلوی باغ شاه صورت می گیرد و ما هم اعلام آماده باش کرده تانکها را روشن نگاهداشتیم... خود من هم از محل کلانتری یک به سمت خانه ی دکتر مصدق حرکت کردم. وقتی با جیب به آنجا رسیدم سرهنگ نصیری را دیدم که با چهار یا پنج افسر به سمت خانه [خانه ی دکتر مصدق] می رفتند. یک ربع قبل از واقعه هم چراغهای منطقه خیابان کاخ را خاموش کرده بودند. من در تاریکی با سرهنگ نصیری روبرو شدم و از او پرسیدم که اینجا چکار می کنید؟ جواب داد نامه آورده ام. گفتم نامه آوردن در این موقع شب و با اینهمه اسلحه؟ جواب داد نامه را دیر وقت به من

دادند... در ضمن گفتگوی ما، افسران همراه او پراکنده شده می خواستند فرار کنند یا می خواستند به این صورت از منطقه محاصره خارج شده و از پادگانها سرباز بیاورند تا محاصره را بشکافند. بلافاصله نصیری را تحت نظر گرفته من رفتم رسید نامه

را که به نگهبانی داده بود از دکتر مصدق گرفتم که به نصیری بدهم. سرتیپ ریاحی تلفن زد که نصیری را بازداشت کرده به ستاد ارتش بفرستید. وقتی رسید پاکت را به اودادم او را خلع سلاح کرده و به ستاد ارتش فرستادم. بقیه افسران را که از تاریکی استفاده کرده فرار نموده بودند، در خانه های شان بازداشت کردیم...».

دراظهارات سرهنگ ممتاز که در متن ماجرای شب ۲۵

امرداد ۱۳۳۲ بوده است، جای چند ابهام و پرسش است: نخست اینکه از خلع سلاح نصیری میگوید، اما روشن نمی سازد که سلاح همراه نصیری که طبق معمول و روال ارتش سلاح کمربندی برای افسران بوده است، چه نوع سلاحهای دیگر بود که برای یک کودتای لازم بوده است به همراه داشته باشد، تا بتواند با کمک چهار پنج نفری که به گفته ی سرهنگ ممتاز همراه او بودند، در برابر آنها تانک و افراد محافظ خانه ی دکتر مصدق عرض اندام کند و امید موفقیت داشته باشد؟ به ویژه آنکه برخلاف گفته ی دکتر مصدق، زمانی که سرهنگ ممتاز به چهار پنج افسر همراه نصیری اشاره میکند، از تانک همراه گروه مزبور، چیزی نمی گوید. دوم اینکه اگر قصد کودتایی در کار بود، آیا می توان پذیرفت که لازم بود کودتای در انتظار دریافت رسید حکم برکناری نخست وزیر باشد؟! در کدامین کودتا چنین روالی پیشینه داشته است؟ سوم اینکه سرهنگ ممتاز میگوید که چهار یا پنج افسر همراه نصیری محل را از برای آن ترک گفته بودند که از پادگانها سرباز بیاورند، حال آنکه به گفته ی وی، آنان را در منزل شان بازداشت کردند، به بیان روشن تر اینکه قصد دیگری به جز ابلاغ حکم برکناری دکتر مصدق در میان نبود تا نیاز به آوردن سرباز از پادگانها باشد، که اگر چنین قصدی بود، در درجه نخست افسران مزبور را نه در خانه های شان، بلکه می بایست در پادگانها به سراغ شان می رفتند، همچنین اگر قصد کودتایی در میان بود آیا می توان برای باور بود که رهبر کودتای چیان (سرهنگ

نصیری) فاصله کوتاهی را قدم زنان تا در خانه ی دکتر مصدق برود وبا دیدن سرهنگ ممتاز با او به گفتگو به پردازد؟ ضمناً با توجه به اینکه نیروی ارتش همانگونه که پیش از این اشاره شده، در مقیاس وسیعی طرفدار شاه بوده است، بدون تردید برای یکسره کردن کار دکتر مصدق از ابتدا از نیروی پادگانها بهره می گرفتند، نه با اعزام سرهنگ نصیری با همراهی چند افسرویا به گفته ی مخالفان شاه حتا با چند سرباز مسلح، به ویژه اگر به پذیریم که بنا بر مدعی برخی، دولت بریتانیا و امریکا نیز در این ماجرا دست داشته اند، اگر طرح و نقشه کودتایی از سوی آن دودولت بود به ویژه که پای ژنرال شوارتسکف مستشار نظامی امریکا در ژاندارمری ایران در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ که با بسیاری از افسران ارشد ایران آشنایی و بعضاً دوستی داشته است، نیز در این ماجرا به میان کشیده شده است، و دولت بریتانیا و امریکا عامل کودتاهای بسیار در دیگر کشورها طی سالهای پیش از آن بوده اند، آیا در ایران از استعداد کودتاگری باز مانده بودند تا به کودتاگران از شاه گرفته تا سرلشکر زاهدی آموزش دهند برای سقوط دکتر مصدق، از نیروی نظامی بهره بگیرند، نه صدور حکم برکناری؟

از این رو نتیجه ای که می توان گرفت این است که اگر چه دولت بریتانیا و دولت امریکا چند ماهی پس از روی کار آمدن آیزنهاور، خواهان برکناری دکتر مصدق از راه تظاهرات و شورش ناراضیان و مخالفان او بودند و این جای تردید نیست، اما این دکتر مصدق بود که بابرگزاری رفراندوم و انحلال مجلس، نقش اصلی و کارساز سقوط خود را با توجه به بحرانی بودن شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور، تدارک دیده بود، از این رو، نیازی به استفاده از نیروی نظامی نبود، که اگر غیر از این می بود بهره گیری از نیروی نظامی به گونه ای که کار دکتر مصدق را یکسره کند، آنهم در شرایطی که او بسیاری از یاران صاحب نفوذش و پشتیبانی دولت امریکارا نیز از دست داده و در شرایط سخت و بحرانی مالی بسر می بُرد، کاری بسیار ساده و شدنی بود، اما پذیرفتنی است که طرز ابلاغ حکم در نیمه های شب توسط یک فرد نظامی همراه با چند افسر آنهم برخلاف روال همیشگی و انتظار، از روی عدم تدبیر صورت گرفته بود و نیز خروج به دور از توجیه شاه، این بهانه و تعبیر نادرست را به دکتر

مصدق ومخالفان شاه از هررده وطیف داد، تا بر آن ماجرا، نام کودتا بگذارند و آنقدر بگویند و بنویسند تا به صورت یک سند قطعی تاریخی برای تخریب شاه، در اذهان جا بگیرد و می بینیم که از این بابت چه آشفستگی هادربخشی از تاریخ معاصر کشور ما به وجود آمده است. به روایت دکتر فؤاد روحانی، کارشناس مسایل حقوقی نفت و داوربانک جهانی در امورنفت.

دکتر فؤاد روحانی از هواداران دکتر مصدق به نقل از کتاب «کیم روزولت» که نامش به عنوان عضو سیا برای سرنگونی مصدق زیاد شنیده می شود، می نویسد: «... نورمان شوارتسکف، ژنرال بازنشسته ی امریکایی که سابقه خدمت بین سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۷ در ایران را برای تجدید سازمان ژاندارمری داشت واعتمادشاه را جلب کرده بود... در ظاهر به قصد دیداردوستان قدیمی واردتهران شد... اوفقط مدت کوتاهی توانست درتهران بماند ویکبار به دیدن شاه رفت ... شاه در جواب اظهاراو دایربرقصد دولت امریکا به مساعدت با اوگفت: «وضع بسیار حساس است واونمی خواهد کارمُنجر به یک جنگ داخلی شود. بطور خلاصه آنچه شوارتسکف گفت شاه رامتقاعد ومطمئن به مؤثر بودن مداخله امریکا نکرد، میگوید که شاه مصدق راخطری برای سلطنت می دانست اما باوجوداین نمی خواست ضربه اول را اووارد آورد...». دکتر متینی - ۴۳۹

اگر نوشته های کیم روزولت را آنگونه که مخالفان شاه به آن بها می دهند به پذیریم، می بینیم که شاه دردیدار با شوارتسکف که چندروزی پس از برگزاری رفراندوم صورت گرفته بود، از درگیری با دکتر مصدق تحاشی می کند، اگرچه از او دل خوشی نداشت اما به زعم خود، از در گیری با او که منجر به جنگ داخلی شود، پرهیزداشته است، واینکه نوشته است: «باوجوداین نمی خواست ضربه اول را او واردآورد» به روشنی بیانگر این حقیقت است که شاه درتدارک بهره گیری از نیروی نظامی برای سقوط دکتر

مصدق نبود، که اشتباه دکتر مصدق با همه ی توصیه های یاران نزدیکش در خودداری از برگزاری رفراندوم، راه را برای شاه در برکناری او هموار کرده بود.

روایت ابراهیم صفایی، مفسر سیاسی و روزنامه نگار.

ابراهیم صفایی می نویسد: «روز ۱۸ مرداد [۱۳۳۲] جلسه محرمانه ای در پایگاه های آلپ سویس با شرکت «آلن دالس» رییس سازمان سیای امریکا و «هندرسن» سفیر امریکا در تهران و «اشرف پهلوی» و «کیم روزولت» از اعضای مؤثر سیا و ژنرال «شوارتسکف» امریکایی مستشار [پیشین] ژاندارمری ایران برپا و تصمیماتی گرفته شد. شوارتسکف و کیم روزولت با پیامها و دستورهایی خاص، عازم تهران شدند...». اشتباه ملی شدن نفت. ۲۷۰. (این مطالب با جرّ و تعدیل هایی در صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴ کتاب خاطرات دکتر مصدق به نقل از روزنامه ی فیگارو مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ برابر با ۲۸ شهریور ۱۳۳۴ نیز آمده است). بنابراین با توجه به اینکه گرد هم آیی مورد ذکر در پایگاههای آلپ در روز ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام شده بود (۴ روز پیش از ۲۲ مردادماه تاریخ حکم برکناری دکتر مصدق و چهار روز پس از برگزاری رفراندوم)، ورود شوارتسکف و کیم روزولت به ایران نمی توانسته زودتر از تاریخ یادشده صورت گرفته باشد. به تعبیری دیگر «روزولت» تا آن زمان مأموریتی برای انجام آنچه را که مخالفان شاه از آن با نام کودتا یاد می کنند، نداشته است، اگر هم آنچه را که «باری روبین» در برگ ۸۰ کتابش به این شرح: «اولین دیدار بین شاه و کیم روزولت روز اول اوت (۱۱ مرداد ۱۳۳۲) نوشته است به پذیریم، برای سقوط دکتر مصدق انجام چنان کاری (کودتایه زعم مخالفان شاه) به زمان بیشتر و راهکار ویژه نیاز بوده است نه در ظرف دو هفته، آنچه که در کتاب روزولت آمده است حکایت از آن دارد که در دیدار چندبار او با شاه و ژنرال شوارتسکف (برای یکبار)، به شاه توصیه میشده است که می تواند به خاطر کار خلاف قانون دکتر مصدق، از حق قانونی خود برای برکناری او اقدام کند و همچنین دادن این اطمینان به شاه که از این پس

دولت امریکا مانند گذشته پشتیبان دکتر مصدق نخواهد بود، نه توصیه ای برای بهره گیری از نیروی نظامی برای ساقط کردن او، آنهم به دست یک سرهنگ و چهارپنج نفر همراه او وحتا اگر احتمالا طرحی هم از آنان جهت بهره گیری از نیروی نظامی بود، دیده شد که با صدور حکم برکناری دکتر مصدق از سوی شاه، توجّهی به آن نشد و حکم برکناری مصدق طبق نص صریح اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی صادر شده بود.

با مُنحل شدن مجلس به دست دکتر مصدق، مُجوّز قانونی برکناری دکتر مصدق در آن شرایط حاد و نگران کننده ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از برای شاه فراهم می شود و در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ حکم مزبور طبق اصل چهل و ششم مُتمم قانون اساسی، صادر و در نیمه های شب ۲۵ مرداد به گونه ای که اشاره شده است به دکتر مصدق ابلاغ می گردد، اما زمانیکه دکتر مصدق به جای تمکین حکم برکناری خود سرپیچی می کند، از فردای آن شب از شوارتسکف و کیم روزولت در ایران کسی نشانی نمی یابد و شاه هم از ایران خارج میشود، بنابراین بسیار ساده است اینکه نتیجه بگیریم، بر خلاف ادعای مخالفان شاه، کودتایی از سوی ارتش صورت نگرفته بود، تا گفته شود که سازمان سیا و عاملان داخلی شان با بهره گیری از نیروی نظامی دست به کودتا زده بودند، چه کس یا کسانی شاهد تحرّک و نقل و انتقالات نظامی جز سرهنگ نصیری و چهارپنج افسر همراه او، در شب ۲۵ مرداد بوده اند، وانگهی در کجا می توان سراغ گرفت که انجام کودتا، نیاز به حکم برکناری و انتظار دریافت رسید داشته است؟! اما می توان گفت اینکه دکتر مصدق با سرپیچی از اجرا و تمکین حکم برکناری خود و آنچه راکه طی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه انجام داده بود، دست به کودتا زده بود.

نوشته ای از دکتر پیروز مجتهدزاده، پژوهشگر تاریخ درباره ی طرح ت.پ.آزاکس.

دکتر پیروز مجتهدزاده پژوهشگر تاریخ طیّ مقاله ای تحلیلی از رویداد ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ در شماره ۲۵۰ سوم آذرماه ۱۳۹۱ مجله راه زندگی می نویسد: «...دونالد ویلبر (Donald wilber) عضو برجسته ی سازمان سیا در تدوین طرح آزاکس در گزارشی که از «طرح سرنگون ساختن دولت

مصدق» دارد و مهمترین، گویاترین و صریح ترین سند رسمی (دولتی) درباره ی آن عملیات شمرده می شود، نه از کودتا، بلکه از «سرنگون کردن» مصدق، نخست وزیر ایران سخن به میان می آورد. حتی مأمور عملیاتی آن طرح در تهران، یعنی کرمیت روزولت (*KERMIT ROOSEVELT*) که به شهادت همسرش در خاطره نویسی های خود در کهنسالی، سخت دچار مشکل خودبزرگ بینی شده و از نقش «بزرگ» خود در کودتای مرداد ۱۳۳۲ داد سخن داده است. در کتاب خاطرات خود آن رویدادها را «ضد کودتا» نامیده است. نوشته های رسمی و مستند و یلبرابتدا به صورت کتابی زیر عنوان «سرنگون کردن مصدق نخست وزیر ایران» در ماه مارس ۱۹۵۴ توسط سی آی ای "CIA" منتشر شد، بعدها در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ یک گزارش ۸۰ صفحه ای از خلاصه آن کتاب در نیویورک تایمز انتشار یافت که در آن به تفصیل درباره ی نارسایی و ناکارآمدی اجرای آن طرح سخن رفته و رسماً و کتبا اقرار می شود که شاه تا آخرین لحظه با هر گونه کودتا برای سرنگون کردن مصدق مخالف بود. در همین رابطه، دکتر محمدعلی موحد که تحقیقات خوبی را درباره ی مسأله ی ملی کردن نفت و حوادث مرداد ۱۳۳۲ در ایران انتشار داده است، به اتکای اسناد دولتی امریکا، بی پرده تأیید می کند که «شاه» حتی در آن ایام که تیرگی روابط او و مصدق به بالا ترین درجه رسیده بود، با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می نمود... شایان توجه است که سپهبد زاهدی هم به اعتبار اسناد و شهادت های یادشده، تا آخرین لحظات از سرهنگ نصیری می خواست که ابلاغ فرمان عزل مصدق به هیچوجه نباید به صورتی باشد که جنبه کودتا رابه خود بگیرد. به همین دلیل است که همه ی اسناد مکتوب و شهادت های دست اندرکاران، تأیید دارند که سرهنگ نصیری از گارد شاهنشاهی، در اقدامی مسالمت آمیز، فرمان عزل مصدق را به وی ابلاغ کرد، ولی به دستور ایشان ... بازداشت شده و به زندان افتاد.».

گفتنی است که نام کامل طرحی که هدف اصلی آن درهم شکستن نیروهای حزب توده ی ایران بود، *TPAJAX* نامیده شده بود، که غرض از *TP* "توده پارتی" و *Ajax* نیز نام پودری است که برای شست و شو و از بین بردن چرک و لکه، بکار برده می شود.

روایت علی میر فطروس، پژوهشگر تاریخ درباره ی طرح ت.پ. آژاکس.

دکتر میر فطروس در مصاحبه اش با مسعود لقمان در ۲۷ اسفندماه ۱۳۸۷ (برگرفته از وبلاک روزنامک) میگوید: «... طرح ت. پ. آژاکس» اساساً - یک طرح کودکانه بود تا یک طرح کودتا، چراکه از نظر سازمانی و تدارکی، هیچیک از عناصر اجرایی آن، دقیق و درست تنظیم نشده بود. از این گذشته شاه با این طرح مخالف بود، چرا که طبق اسناد موجود - شاه معتقد بود که «مصدق باید از طریق قانونی برکنار شود، نه توسط یک کودتا».

همچنین در تارنمای ایشان آمده است: «... ویلبر، در گزارش خود، روند تهیه و تدارک عملیات برای تضعیف و سرنگونی دولت مصدق را بازگو کرده بود و علت اصلی طرح عملیات را نه منافع اقتصادی بلکه «ترس از کمونیسم و سلطه حزب توده بر ایران» می دانست ... عموم پژوهشگران و حتی محققان مصدقی و توده ای (مانند سرهنگ غلامرضا نجاتی و بابک امیر خسروی)، گزارش های کریمیت روزولت را لاف و گزافهایی دانسته اند که به توصیه مقامات سازمان سیا و در پیوند با شکست این سازمان در عملیات جزیره خوکها (در حمله به کوبا) به منظور تأمین بودجه ی از دست رفته ی سازمان سیا نوشته شده است.

در این باره «ریچارد هلمز» (رئیس اسبق سازمان سیا) نیز در مصاحبه تلویزیونی با B.B.C گفته بود: «... سیا در ۱۹۶۱ در عملیات «خلیج خوکها» علیه کوبا شکست خورده بود و می خواست به نوعی پیروزی خود را نشان دهد تا بتواند بودجه اش را که موجودیتش به آن بستگی داشت - توجیه کند. برای این مقصود، سازمان سیا به نقش ناچیزی که در ایران [در جریان سقوط مصدق] ایفاء کرده بود، توسل جست. سیا با این اقدام، تاریخ را جعل کرد. افکار عمومی امریکارا منحرف ساخت و زمینه دشمنی بین مردم ایران و امریکارا - که برای دونسل، از دوستان نزدیک و متحد هم بودند - فراهم ساخت.» لازم است بدانیم که انتشار کتاب

کرومیت روزولت، پس از گذشت بیست و چند سال از رویداد ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ با روی کار آمدن جیمی کارتر رییس جمهوری امریکا انتشار یافته است و می تواند جای تأمل باشد!

تعریف کودتا

از آنجا که مخالفان شاه (از جمله دکتر مصدق نیز) رویداد ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را کودتا ی شاه بر علیه دولت قانونی دکتر مصدق قلمداد کرده و می کنند، لازم است بدواً معنی و مورد مصرف این واژه را به درستی دانسته باشیم، تا بتوانیم نسبت به ردّ یا قبول دیدگاه های موافق و مخالف، به دستاورد درست برسیم. کودتا واژه ایست فرانسوی است (*coup d'etat*)، یعنی قیام مسلحانهٔ تمامی یا بخشی از نیروی نظامی بر علیه دولت رسمی و قانونی و برانداختن آن دولت، با چنین مفهومی از واژه ی کودتا، در حالیکه شاه بر اساس اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی و پیشینه ی انجام چنین کاری نیز از سوی احمدشاه (که به آن خواهیم پرداخت)، دکتر مصدق را از نخست وزیری برکنار کرده بود نه با بهره گیری از نیروی نظامی، چگونه میشود او را با دریافت حکم مزبور، از تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ همچنان نخست وزیر قانونی و رسمی شناخت تا گفته شود که در تاریخ ۲۵ یا ۲۸ مرداد، کودتایی بر علیه دولت رسمی و قانونی نخست وزیر صورت گرفته بوده است!؟

بازداشت آورنده ی حکم برکناری و انحلال گارد شاهنشاهی و دستور حذف نام شاه در مراسم دعای صبحگاهی و شامگاهی در یادگانهای از سوی دکتر مصدق و مهر و موم کردن کاخهای سلطنتی با حضور دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه اش و پایین کشیدن عکسهای شاه و ثریا در ادارات و سازمانها و بازداشت ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و رحیم هیراد رییس دفتر مخصوص شاه و سرلشکر باتمانقلیچ و سلیمان بهبودی رییس تشریفات دربار و سرتیپ شیبانی و سرهنگ زندکریمی و شماری دیگر از افسران و طرفداران شاه و سرنگون کردن تندیسهای شاه و رضاشاه به دستور دکتر مصدق و موافقت با برگزاری میتینگی در میدان بهارستان در عصر روز ۲۵ مرداد از سوی اعضای

جبهه ی ملی واحزاب واتحادیه های هوادار مصدق وسایرمخالفان شاه وسخنرانیهای تُند وتوهین آمیز دکترو شایگان ودکترو حسین فاطمی وزیرک زاده ورضوی وچند تن دیگربر علیه شاه ،همه وهمه از مصادیق روشن کودتا برعلیه شاه می باشد ونیز درقطعنامه ایکه درپایان متینگ مزبورصادرکرده بودند یکسره کردن تکلیف شاه خواسته شده بود.

همچنین درروزهای ۲۵تا ۲۸ مردادماه ، پاره ای از روزنامه ها ومجلات به ویژه روزنامه ی شورش وباختر امروز ازناسزاگویی به شاه دریغ نکردند،ودکترمصدق، شاه راعامل کودتایی نافرجام قلمداد کرد وبا اعلامیه ای که ازادیو انتشارداد، باغوغاسالاری مُسبب آشوبهایی درآن سه روز کذا گردید ودکترو فاطمی وزیرامور خارجه در ۲۵مردادماه به تمام سفرا ووزرای مختار وکارداران ایران درخارج از کشور اعلام کرد شاه از سلطنت مخلوع است ونباید مورداستقبال قرارگیرد، با چنین اعمالی از سوی مصدق واعضای کابینه اش واعلام خلع شاه بدون طیّ مراحل قانونی در محاکم ذی ربط ویا مجلس مؤسسان، چه نامی بجز کودتا می توان برآن نهاد؟ آیا همچنان می توان بروقوع کودتایی برعلیه دکترو مصدق برکنارشده از نخست وزیری پای فشرده؟ یاینکه این دکترو مصدق بود که با دریافت حکم برکناری اش بااعمالی که طی سه روزکذا،خود وچندتن از اعضاء کابینه اش انجام داده بودند ،دست به نافرمانی وكودتا زده بود؟ ویاچگونه آنهمه اقدامات ضدّ شاه درآن سه روز را می شود بازدن نعل وارونه از شمول یک کودتا خارج دانست؟ اگر مجلس بابرگزاری رفراندوم تعطیل نشده بود،بهانه ای برای برکناری دکترو مصدق فراهم نمی شد،درصورتی میشد رویداد شب ۲۵مرداد را کودتا نامید که بدون صدور حکم بر کناری دکترو مصدق از سوی شاه، بخشی از ارتش با تجهیزات کامل و پُر زور تر از نیروی محافظ خانه ی دکترو مصدق، به فرماندهی یک افسر ارشد به منزل ایشان که مقرّ نخست وزیری نیز بود، حمله ور می شد، نه اینکه یک سرهنگ(که فقط چهارپنج افسراوراهمراهی می کردند) حامل حکم برکناری ایشان بشود وبه آن نام کودتا داده شود.برای انجام یک کودتا چه لزومی به صدور حکم برکناری و درخواست رسید حکم برکناری خواهد بود؟

دکتر مجتهد زاده در «نشریه راه زندگی - ۱۲۵۰» می نویسد: «...اما در ایرانی که این دقت های علمی در استفاده از مفاهیم و اصطلاحات علمی وجود ندارد، رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به گونه ای جدی و رسمی «کودتا» با تعاریف علمی آن یاد شده است، بی آنکه توجه شود آقای مصدق رئیس نظام حکومتی «اتا» نبود که علیهش «کو» صورت گیرد. او نخست وزیر معزولی بود که چندروزی را به گونه ای غیرقانونی به حیات باقیمانده ی دولتش ادامه داد. کودتای واقعی را نخست وزیر ابرکنار شده ی اوقت، آقای مصدق مرتکب شد که با تعطیل کردن همه ی ارکان نظام حکومتی وقت، و در رأس همه ی آنها، با انحلال مجلس شورای ملی، عالی ترین مرجع حکومت مردمی را، در ۲۵ مرداد واژگون نمود.»

اظهارات محمد امینی، کنشگر سیاسی، درباره ی حکم برکناری دکتر مصدق

چندی پیش یکی از مجریان برنامه ی تلویزیونی پارسی زبان در لوس آنجلس، طی مصاحبه ای با یکی از هواداران دکتر مصدق به نام «آقای محمد امینی» از ایشان می پرسد آیا شاه در غیاب مجلس حق برکناری دکتر مصدق را طبق قانون اساسی داشته است یا نه؟

نامبرده پاسخ می دهد (به مضمون): در قانون اساسی چنین اختیاری به شاه داده نشده است و آنگاه با اشاره به اصل چهارم ششم متمم قانون اساسی، می گوید که مفهوم این اصل که میگوید: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» آن چنان نیست که شاه می تواند مستقیماً وزیری را عزل و یا نصب کند، بلکه این فرمان پس از رأی اعتماد یا عدم اعتمادی که نمایندگان مجلس به نخست وزیر و یا هر وزیر می دهند، صادر می شود، سپس در ادامه سخنانش میگوید که مخالفان دکتر مصدق به تلگرام احمدشاه از پاریس به رئیس مجلس شورای ملی اشاره می کنند که به موجب آن حکم برکناری رضا خان را صادر کرده بوده است که چون مجلس اعتنایی به دستور احمد شاه نکرد لذا نمی تواند این رویداد مستمسکی جهت برکناری دکتر مصدق بوده باشد و...»

تفسیر آقای دکتر امینی از اصل چهارم و ششم متمم قانون اساسی در پیوند

با اختیارات شاه، تفسیری نادرست واغوا کننده است، زیرا تا جاییکه «نص» هست «فتوی» جایز نیست و آن اینکه تفسیر اصل مزبور (نص) از قانون اساسی آنهم با همه ی صراحتی که دارد بی مورد است، به ویژه آنجا که اشاره به رأی و تصویب مجلس می کند، مجلسی که با برگزاری فرماندوم وجود خارجی نداشت، از این رو اجرای اصل مزبور از سوی شاه، در برابر عمل غیرقانونی یک نخست وزیری که با انجام غیر قانونی فرماندوم قانون اساسی را نادیده گرفته بود، عملی قانونی بود.

به نکات دیگر مصاحبه هوادار دکتر مصدق می پردازیم و آن اینکه او در پاسخ میگوید «در قانون اساسی چنین اختیاری به شاه داده نشده است» ولی مصاحبه گر از ایشان نمی پرسد اگر دستاویز شما قانون اساسی است، آیا در قانون اساسی به فرماندوم اشاره ای شده است، یا اینکه به زعم شما، فقط شاه می بایست مراعی قانون اساسی می بود؟

مصاحبه شونده از جمله تلگراف احمدشاه از پاریس رادر ماجرای قهر واستعفای رضا خان از نخست وزیری، در رد مدعای کسانی که به درست بودن عمل شاه در برکناری دکتر مصدق رأی می دهند ارائه می دهد، که دانسته نیست ایشان از کدامین پژوهشگر تاریخ شنیده و یا از آثارش آگاهی یافته است که از تلگراف احمدشاه از پاریس به مجلس، تعبیری مبنی بر صدور حکم عزل رضا خان کرده باشد، هر کودک دبستانی نیز با خواندن متن تلگرام مورد اشاره به این شرح: «نظر به اخبار تأسف آوری که از ایران رسیده و تحریکاتی که سردار سپه بر ضد امنیت عمومی می کند، ما اعتماد خود را از مشارالیه سلب نمودیم، لازم است اکثریت مجلس نسبت به شخص دیگری اظهار تمایل نماید تا فرمان صادر گردد». جز این نمی اندیشد که تلگرام احمد شاه از پاریس به رییس مجلس، حکم برکناری رضاخان از نخست وزیری نبود تا مورد استناد موافقان عمل محمد رضا شاه در برکناری دکتر مصدق باشد، بلکه ابراز عدم رضایت احمدشاه از رفتار رضاخان بود و برکناری او را موکول به نظر نمایندگان مجلس کرده بوده است تا پس از رأی قاطع نمایندگان مجلس، حکم برکناری رضاخان از نخست وزیری از سوی وی توشیح شود، ضمناً این تلگرام زمانی به دست مؤتمن الملک رییس وقت مجلس رسیده بود که رضا خان چند روز پیش از آن؛ نامه ی استعفای خود را به مجلس شورای ملی

تقدیم کرده بود، آنچه که مورد استناد این گروه یعنی آنان که بر عمل شاه در برکناری دکتر مصدق آنهم به ویژه در زمان فترت مجلس صحه می گذارند، می باشد، این است که علاوه بر انطباق حکم بر کناری دکتر مصدق با قانون اساسی، پیشینه ی چهارده بار حکم انتصاب و انفسال چند تن از نخست وزیران از سوی احمد شاه در زمان فترت مجلس بین دوره ی سوم و چهارم می باشد، شاهی که در رعایت قانون، مورد تأیید و احترام دکتر مصدق بوده است، نکته اینکه مصاحبه شونده کمترین اشاره ای به صدور چنین احکامی از سوی احمدشاه نمی کند، سهل است که از یاران دکتر مصدق که در بین شان از حقوق دانان کم نبودند و به دکتر مصدق توصیه می کردند که از برگزاری غیرقانونی رفراندوم خودداری کند تا از برای شاه فرصتی به جهت صدور حکم برکناری اش فراهم نشود، نیز یادی نکرد و این چنین است رفتار و گفتار برخی از تاریخ نویسان و مؤسّران تاریخ ما که به جای بهره گیری از اسناد و مدارک غیرقابل تردید، دیدگاه های شخصی و سیاسی خود را به نسبت تنفر و یا شیفتگی نسبت به کس یا کسانی، ابراز میدارند و به خورد مردم ناآگاه می دهند.

بهانه ی دکتر مصدق در خودداری از اجرای حکم برکناری

دکتر مصدق می نویسد: «نظر به اینکه دستخط طوری تنظیم شده بود که اصالت آن مورد تردید بود و... سبب شد که من از دو طریق یکی را انتخاب کنم: (۱) منافع خود را در نظر بگیرم و دست از کار بکشم... (۲) به مبارزه ادامه دهم...» خاطرات، برگ ۲۲۵ و ۲۲۶

چنانکه دیده شد، دکتر مصدق راه دوم را برگزید ضمناً دلایلی را که دکتر مصدق درباره ی نادرستی اصالت حکم برکناری اش می گوید عذرو بهانه ای بیش نیست، نخست اینکه در برابر حکم جعلی چه جای دادن رسیدی به این شرح: «ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارک به این جانب رسید. دکتر محمد مصدق...»، از سوی ایشان بود که سرهنگ ممتاز در مصاحبه اش با روزنامه ی جبهه به آن اشاره کرده بود؟ دوم اینکه با خروج ناگهانی شاه از ایران پس از بازداشت نصیری؛

جای شک و تردیدی از اینکه حکم مزبور از سوی شاه صادر شده است یا نه؛ باقی نمی ماند. سوم اینکه اگر مصدق حکم را جعلی می پنداشته معنایش این بود که شاه حکم را صادر نکرده که در چنین صورت به چه جهت و دلیل به مهر و موم کردن کاخ سلطنتی و دستور حذف نام شاه از مراسم صبحگاهی و شامگاهی در پادگانها و سرنگونی تندیسهای شاه و پدرش و اعلام خلع شاه به کارگزاران سیاسی ایران در خارج از کشور می پردازد؟ چهارم اینکه با انتشار حکم انتصاب زاهدی به نخست وزیری که کلیشه ی فرمان مزبور توسط اردشیر زاهدی از مخفی گاهش برای روزنامه ها در همان روز ۲۵ مرداد فرستاده شده و در برخی روزنامه ها هم به چاپ رسیده و علنی شده بود، شک و تردیدی برای پذیرفتن صدور حکم برکناری اش باقی نمی ماند، از این رو جز آنکه به پذیریم به دنبال بهانه هایی بود تا شاه را از سرراهش بردارد، جای کمترین ابهامی باقی نمی ماند، از این رو هرگونه تحلیل دیگر در این باره بی پایه و بی مورد خواهد بود.

همچنین آنان که مدعی اند دکتر مصدق از آنچه که در آن سه روز کذامی گذشته بی خبر بوده است، سخنی به درستی نمی گویند، چرا که دکتر سنجابی یکی از یاران بسیار نزدیک مصدق و از مخالفان آشتی نا پذیر شاه در دفتر خاطراتش می نویسد: «... نزد ایشان [دکتر مصدق] بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه ها را پایین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که او آمد به حزب ایران و پان ایرانیستها و بعضی از بازاریها تلفن کردم و عده ای را برای اجرای آن امر فرستادم... ولی باید انصاف بدهم که این کار درستی نبود...». دکتر متینی برگ ۳۶۵

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش نوشته است: «... صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود، دلیلی هم نداشت، چونکه تا ۱۹ اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود...». برگ ۳۶۳

ایشان در حالی که صدور دستخط شاه در برکناری اش را برخلاف قانون اساسی قلمداد می کند، خود در برگزاری رفراندوم قانون اساسی

راباهمه ی گوشزدهای یارانش درقانونی نبودن آن، نادیده گرفته وبه شرع انورتمسک جسته است! گفتنی است که حکم برکناری دکتر مصدق صرفاً به خاطر انحلال غیرقانونی مجلس ازسوی وی بود، که انحلال مجلس به موجب اصل چهل وهشتم متمم قانون اساسی که می گوید: «علیحضرت همایون شاهنشاهی می تواندهریک از مجلسین شورای ملی وسنا راجداگانه ویا هر دو مجلس رادر آن واحد منحل نماید» از اختیارات شاه بوده است نه نخست وزیربه هر بهانه وتفسیر. ضمناً چه خوب بود که ایشان اصلی از قانون اساسی را که می گوید صدورحکم برکناری اش از سوی شاه؛ برخلاف قانون بوده است ذکر می کرد؛ که نکرد!

دکترمصدق درباره ی آن روزها چنین می نویسد: «...همه میدانندکه عصرروز ۲۷ مردادماه دستوراکید دادم هرکس حرفی ازجمهوری بزند او را تعقیب کنند ونظراین بود که ازپیشگاه همایون شاهنشاهی درخواست شودهرقدرزودتر به ایران مراجعت فرمایند...». خاطرات - برگ ۲۹۵

دکتر مصدق آنجا که می نویسد «عصرروز ۲۷ مردادماه دستور اکیددادم هرکس حرفی از جمهوری بزند او را تعقیب کنند» درست می گوید، چرا که این دستور زمانی صادر شده بود که «هندرسن» سفیرکبیر امریکا دردیداری که در همان روز با دکتر مصدق داشته است، صریحاً به او گفته بود که دولت امریکا ازفعال بودن حزب توده بسیار نگران است، بنا براین در چنین شرایطی که در ایران به وجودآمده است، کمترین انتظاری نسبت به کمکهای مالی وسیاسی دولت امریکا نداشته باشد، ودر همین دیداربودکه درخواست دکتر مصدق را برای دریافت وامی به مبلغ ده میلیون دلار رد کرده بود، دکتر مصدق چون با سخنان هندرسن دریافت که با میدان دادن کمونیست هااز پشتیبانی دولت امریکا برخوردارنخواهدبود، ناگزیردستور می دهد از نمایشات وتظاهرات حزب توده که برپایی رژیم جمهوری را فریاد می زدند جلوگیری شود، تا دولت امریکا رانسبت به خودهمچون گذشته، برسرمهرآورد، اما ازسویی دیگربرای اینکه به زعم خود دولت امریکا را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهد از وزیر کشور می خواهد که برای انجام یک فراندوم به هدف

تعیین تکلیف قطعی شاه، دستورات لازمه را به فرمانداران بدهد...
 دکتر غلامحسین صدیقی وزیر وقت کشور در این باره چنین می نویسد: «...ساعت شش و نیم بامداد روز چهارشنبه ۲۸ مرداد تلفونچی خانه ی جناب آقای دکتر مصدق با تلفن به من خبر داد که آقای نخست وزیر فرمودند پیش از رفتن به وزارتخانه به اینجا بیایید، من در ساعت شش و پنج دقیقه با اتومبیل وزارتتی... حرکت کرده در ساعت هفت صبح به اطاقی که هیأت وزیران در آنجا تشکیل میشد وارد شدم... آقای نخست وزیر مرا احضار فرمودند به اطاق معظم له رفتیم، گفتند چون شاه از کشور تشریف برده اند و لازم است تکلیف قانونی و وظایف مقام سلطنت معین شود، من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع شور کردم. رأی آقایان این است که شورای سلطنتی به وسیله مراجع به آراء عمومی تشکیل شود. شمایه فرمانداران تلگراف کنید که از محل مأموریت خود خارج نشوند... گفتم چون مقررات مربوط به فراندوم در این باب باید به تصویب هیأت برسد

بہتر آن است که امروز عصر آن را در هیأت دولت مطرح کنیم... فرمودند چون تأخیر در کار مصلحت نیست بہتر است امروز تلگراف کنید. گفتم اگر این کار فوریت دارد دستور فرمایید امروز پیش از ظهر جلسہ هیأت وزیران تشکیل شود. فرمودند هنوز شور من با آقایان تمام نشده و آقایان نیز مطالعات و مشورت خود را تمام نکرده اند، شما تلگراف را مخابره کنید... دستور تهیه تلگراف را چنان که با آقای نخست وزیر مذاکره شده بود به... خواجه نصیری و دانا پور دادم...» دکتر متینی - ۳۶۸ - اما دکتر مصدق در کتابش کمترین اشاره ای به آنچه که بین او و دکتر صدیقی از برگزاری فراندوم گذشته بود، نمی کند.

آنچه که دکتر صدیقی نوشته است، به خوبی نشان می دهد که دکتر مصدق آنچنانکه پیش از این اشاره شده است، به زعم خود خواسته بود دولت امریکا را راضی و خیالش را از فعالیت های حزب توده راحت کند، اما از سویی دیگر با کودتایی که در ۲۵ مرداد انجام داده بود، با اجرای فراندومی دیگر و با اعمال نفوذ بیشتر در کار رأی گیری، به هر ترتیب و وسیله، شاه را از صحنه خارج کرده و به دولت امریکانشان دهد که مردم خواهان شاه نیستند و از این راه، دولت نامبرده را در برابر عمل

انجام شده قرار دهد، تا ظاهراً با توجه به جلوگیری از فعالیت های حزب توده، دولت امریکا چاره ای بجز ادامه پشیمانی از او را نداشته باشد، ضمناً آنچه را که درباره ی مشورت وزیران کابینه به دکتر صدیقی گفته بود، بدیهی بود که نتیجه مشورت وزیران کابینه ی او چیزی جز آنچه که دکتر مصدق می خواسته است نبود! (همانگونه که در برگزاری فراندوم نبود)، گذشته از آن، تا زمانیکه مشورت وی با آقایان تمام نشده بود، دستور اکید ایشان جهت مراجعه به آراء عمومی برای تعیین تکلیف سلطنت چه معنی داشت و چرا آنقدر بیصبرانه و عجولانه؟ اما اینکه در کتاب خاطراتش می نویسد: « که در نظر داشته است از شاه بخواهد که هر چه زودتر به ایران مراجعت کند»، چون چنین درخواستی نشده بود، بنابراین با توجه به آنچه که دکتر صدیقی نوشته است،

نوشته ی ایشان نمی تواند مستند بوده باشد و با منطق خرد هم جور در نمی آید که شاه رابه تماشای تندیسهای فرو افتاده و شکسته شده ی خودش و پدرش و دیگر اقدامات ضدّ او فراخوانده باشد!

«ژراردو ویلیه» نویسنده ی فرانسوی، درباره ی دیدار هندرسون سفیر کبیر امریکا با دکتر مصدق، در ۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲ می نویسد: « وقتی هندرسون خطر جدی مسلط شدن توده ای ها و عواقب مصیبت بار آن را برای ایران یادآوری کرد و از مصدق خواست که از ادامه تظاهرات و تحریکات حزب توده جلوگیری کند، دکتر مصدق، شاید به این امید که با اجابت این درخواست سفیر امریکا، زمینه را برای تغییر سیاست امریکا در ایران فراهم خواهد ساخت، فوراً تقاضای او را پذیرفت و در حضور سفیر امریکا دستور جلوگیری از تظاهرات توده ای هارا صادر کرد». از کتاب پدر و پسر - محمود طلوعی، برگ ۶۵۶

ماجرای به زیر افکندن تندیسهای شاه و رضاشاه .

دکتر مصدق در دادگاه نظامی در دفاع از خود در پیوند با سرنگونی تندیسهای شاه و رضاشاه می گوید: «شخص بنده به هیچ وجه عقیده به مجسمه نداشتیم و مجسمه در قانون شرع ماحرام است... صاف و صریح عرض می کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب

است و من فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم، بلکه شخص خودم به هیچ وجه من الوجوه به مجسمه عقیده نداشتم...»
دکتر متینی، برگ ۳۶۵.

در برابر این گفته ی دکتر مصدق، می پذیریم که ایشان فردی مسلمان و به دستورات شرع پای بند بوده است، و یا اصولاً به مجسمه عقیده نداشته است، اما پرسش این است چرا در آن روزهای کذا؟ او که با رضا شاه و سپس در ملی شدن نفت با امپراتوری بریتانیا درافتاده بود، چه ترس و واهمه ای داشت که دیدگاهش را نسبت به نصب تندیس، طی مقاله ای اگر نه در زمان رضاشاه، بلکه لااقل بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا زمان وزارتش که مانعی برای انتشار مقالات نبود، ابراز می کرد؟ به ویژه اینکه او که به پای بندی به شرع انورایمان داشته، موظف به نهی از منکر بوده است، و یا آن هنگام که نمایندگی مجلس را داشت و از اعظام و کلا بود، چرا دیدگاهش را درباره ی غیر شرعی بودن نصب تندیس، در مجلس شورای ملی مطرح نکرد، همانگونه که طرح ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرده بود؟ که در این باره تا آن زمان، نه نوشت و نه در مجلس مطرح کرد، لذا این چنین ادعایی راجز فرار از ابراز واقعیت و تبرئه خود نمی توان تعبیر کرد، و یادنامه ای که دکتر حسین فاطمی به آیت الله زنجانی آنهم هنگام اقامت در زندان نوشته است، نشان می دهد که سرمقاله های روزنامه ی باختر امروز که به قلم نامبرده در آن سه روز کذا نگارش میشده است، به موجب اعتراف وی بانظر وحتا انجام اصلاحاتی در متن آن، توسط دکتر مصدق تنظیم گردیده بود، دکتر حسین فاطمی در این نامه که عین دستخط او در کتاب «مصدق و تاریخ»، نوشته ی بهرام افراسیابی از انتشارات نیلوفر چاپ تابستان ۱۳۶۰ در صفحات ۳۹۸ و ۳۹۹ گراور و چاپ شده است، خطاب به آیت الله زنجانی می نویسد: «...می توانم اکنون که بازپرسی من تمام شده به حضرت تعالی عرض کنم که از جریان میتینگ، دکتر [مصدق] کاملاً مطلع بود، حتی مقالات روزنامه راهم که تا آنوقت هرگز من به دکتر نشان نمی دادم، در آن سه روز خودم جمله به جمله مقالات را برای او خواندم. در چند مورد هم نظریات اصلاحی داشت در حضور خودشان اصلاح کردم و برای چاپ فرستادم. ولی بطوریکه

میدانید یک کلمه در این باب به احدی نگفته و نخواهم گفت و حضر تعالی می توانید بوسیله ای صحت این عرایض را از او جویا شوید.»

حال به بینیم در سرمقاله های آن سه روز باختر امروز به قلم حسین فاطمی که از نظر دکتر مصدق گذشته و اصلاحاتی توسط ایشان در آن صورت گرفته بود، چه مطالبی درج شده بود. فاطمی در باختر امروز در روز ۱۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ به شدت به شاه حمله بُرد و دربار محمد رضا شاه را قبله گاه هر چه دزد، هر چه بی ناموس، و هر چه واخورده ی اجتماع و تنها تکیه گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس خواند. جالب اینکه او در این نگارش به خاطر کمکهایی که از سوی دولت آمریکا به دکتر مصدق شده بود در انتظار تداوم کمکهایی بیشتر بود تعمداً نام نمی بُرد، همچنین در ۲۶ مرداد نوشت: «برو ای خائن... برو ای اسیر اراده ی اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی ساله ی پهلوی را تکمیل کردی... خاینی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد رفت و در سرمقاله های دیگر از شاه با القابی چون وطن فروش، سردسته ی جنایتکاران، سرکرده ی اجانب و از دربار با عنوان های کانون فساد، مرکز فحشا و هیولای شهوت نام برده بود.

بررسی حقیقات *biographic* دکتر مصدق.

در تعریف واژه ی «دیکتاتور» در فرهنگهای پارسی چنین آمده است: خود رأی، مُستبد، مطلق العنان، فرمانرواییکه با قدرت و زور، حکومت و افکار و عقاید خود را بر جامعه تحمیل می کند. با چنین تعریفی از واژه ی دیکتاتور، زمانی که دکتر مصدق با یکدندگی و سماجت، با ابراز نظرهای یاران و مشاورانش در خودداری از برگزاری فراندوم به مخالفت بر می خیزد و قانون مشروطه را که همواره رعایت آن را به شاه گوشزد می کرده است، خود نا دیده می گیرد و در سایر موارد نیز از جمله به اظهار نظرهای متفاوتش در زمان نمایندگی مجلس و نخست وزیری نگاه می کنیم، می بینیم که رفتار او جز رفتار یک دیکتاتور نبود که او از شاهان پهلوی به همین اتهام خرده می گرفت؟

دکتر علی امینی از منسوبان دکتر مصدق در مصاحبه ای با حبیب

لاجوردی که به صورت کتابی زیر عنوان «خاطرات علی امینی» در آمده است می گوید:

«... خوب باید معایب مصدق السلطنه را گفت. به عقیده من معایبش زیادتر از محاسنش بود - به این عنوان که یک آدمی بود لجاج، یک آدمی بود خودخواه و واقعاً یک آدم دموکرات نبود... و در جای دیگر اظهار می دارد: ... مصدق السلطنه خدا بیامرز، به نظر من یک دیکتاتور بود... خوب، دیکتاتور حتماً نباید چماق بردارد کسی را بزند. همان قبول نکردن، تک روی است... بنابراین مصدق هم در واقع در مقام خودش دیکتاتور بود، خوب، چه برسد که شاه مملکت باشد و تمام قوا هم در اختیارش باشد. ۱۷۴ و ۱۰۱»

حسین مکی می نویسد: «روز ۱۱ تیر ۱۳۳۱ نزد مصدق رفتم، او با عصبانیت به من گفت: آقا، این چه مجلسی است؟ من هفتاد هشتاد نفر وکیل کت بسته به شما تحویل دادم، چرا اقدام به جمع و جور کردن آنها نکردید... و در جای دیگر کتاب خاطراتش نوشته است: منظور مصدق ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود، چرچیل در دوران جنگ جهانی دوم نداشت.» دکتر متینی - ۲۹۲ و ۳۱۰

نه تنها این گفته ی دکتر مصدق نشان می دهد که گفتار او با کردارش در باره ی داد سخن دادن درباره ی فرمایشی بودن انتخابات در زمان شاه و پدر ایشان همخوانی نداشت، بلکه دخالت وی در امر انتخابات از مصادیق بارز رفتار یک دیکتاتور است، یعنی همان صفتی را که او به شاهان پهلوی نسبت می داده است، اما برخی به خاطر دشمنی با شاه، از او انسانی بارفتار و گفتار دموکراتیک یاد می کنند.

دکتر فرمانفرمایان، پسر دایی دکتر مصدق و دارای دانشنامه ی نفت در اقتصاد از دانشگاه بیرمنگام و رییس اداره امتیازات در وزارت دارایی در رژیم پیش، می نویسد: «... خلاصه اینکه مصدق هم مانند غالب افراد بشر خالی از عیوبی نبود، اول اینکه ظاهربین بود، دوم اینکه اطلاعات صحیح راجع به بازار و سیاست بین المللی نفت نداشت به همین دلیل در این موضوعات تحت تأثیر چند تن از اطرافیان قرار داشت که آنها هم آنچه او میل داشت می گفتند تا مقرب الخاقانی خود را حفظ کنند، سوم اینکه خویشاوندان نزدیک خود را مثل سهام السلطان بیات

ودامادش متین دفتری را بسیار رعایت و یاری می کرد و از روز ملی شدن نفت تا آخر کار؛ آنها را در کمیسیونهای مختلف مذاکرات نفت شرکت داد، در صورتیکه آنها هیچ اطلاعی از نفت نداشتند و در ادوار گذشته هم هیچ خدمتی به مردم نکرده بودند، چهارم اینکه مردی مُستبد بالرای بود و بعضی اوقات چندان به سختی و خشونت سخن می گفت که کسی جرأت پاسخ نمی یافت، مهم ترین دلیل اثبات این سخن این است که معتقدترین و نزدیک ترین همکاران مصدق یعنی حسین مکی، سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر مظفر بقایی... از او جدا شدند... مصدق به علت خودخواهی و استبداد رأی و لجاجت خود، مکی و سایرین را از دست داد و سرانجام خود را به سقوط کشانید و در جای دیگر کتابش می نویسد: «در تمام دوره حکومت مصدق، یک نفر متخصص نفت چه خارجی و چه داخلی در دستگاه نبود». از تهران تا کاراکاس، جلد اول - برگ ۴۴۸ و ۵۳۵

دکتر جهان شاه لومعاون پیشه وری؛ رهبر فرقه دموکرات آذربایجان و یکی از سرخورده گان از باورهای گذشته اش، در کتاب عبرت آموزش می نویسد: «دکتر مصدق مردی میهن پرور و در مسایل بُنیانی در بیشتر موارد سخت پافشار و یک دنده بود، اما باین همه مانند دیگر مردان نقاط ناتوانی نیز داشت، او سخت زیر تأثیر کسانی که آنان را دوست و هم رزم خود می پنداشت قرار می گرفت، تا جاییکه همان اصولی را که بسیار بدانها پای بند بود زیر پای گذاشت...». ما و بیگانگان - جلد ۲ - برگ ۵۵

دکتر مصدق می نویسد: «وقتی نخست وزیر شدم به اطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند، مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت». خاطرات: برگ ۳۷۴

دکتر مصدق که خاطر اتش را در سال ۱۳۴۲ به رشته نگارش در آورده است، گویا از یاد برده بود که هنوز پنج ماهی بیش از زمان استقرارش در مقام نخست وزیری نگذشته بود که در روز نهم شهریور طی پیامی خطاب به مردم ایران از طریق رادیو، پس از تجلیل و تشجیع احساسات آنها گفت: «هر انتقادی از دولت بشود بیجا و بیمورد خواهد بود و تضعیف دولت و انتقادات نابجا به سود آنها بی تمام خواهد شد که ما را برای

پیشرفت کار خود همواره زبون و ضعیف می خواهند و ایجاد نفاق و اختلاف بین ما فرصت مناسبی به حریف خواهد داد...» که به واسطه مخالفت بعضی از نمایندگان با رویه دولت، مجلس شورای ملی تا ۱۷ شهریور تشکیل نشد... فاتح ۵۰ سال نفت ایران - ۵۶۳.

حسین مکی می نویسد: «شاه به من گفت با حذف دومیلیون بودجه ی دربار، من امسال ناچار شده ام در نوروز به جای یک پهلوی که هر سال به کارکنان دربار عیدی می دادم، نیم پهلوی بدهم، آنهم از راه فروش کادوهایی که برای عروسی به من داده اند... وقتی برگشتم نزد مصدق به او گفتم: آقای مصدق این شخص تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هر چه گفته اید انجام داده، حالا چرا بودجه ی دربار را زدید؟ کاری نکنید برود با خارجی هاسازش کند و بایک کودتا شمارا سرنگون کند. گفت: آن کسی که بتواند کودتا کند من بالگد او را بیرون می کنم. همین مطلب را به دکتر معظمی و همینطور به ذکایی و یکی از وکلای دوره ی چهاردهم و هفدهم هم گفته بود، آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا، احمد شاه چند رئیس الوزراء را عوض کرد... این که دیگر از او بدتر نیست، شما اگر مجلس را منحل کنید مسلم بدانید که شما هم به سرنوشت رومانوف هادچار خواهید شد. خلاصه مصدق این قدر مغرور بود...». دکتر متینی ۳۴۸

ماجرای انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، و نقش دکتر مصدق

دکتر منوچهر فرمانفرمایان می نویسد: «ساعت نخست وزیر وقت انتخابات [دوره شانزدهم] را اعلام می کند و انتخابات به اتمام می رسد، ولی در انتخابات تهران مصدق و نزدیکانش انتخاب نمی شوند، بنابراین مصدق به شیوه ی سابق متحصّن می شود آنهم در دربار! از مصدق که همیشه کوس بی طرفی و حتا مخالفت با دربار را زده بود، بعید بود که حالا با عده ای برود در دربار شاهنشاهی تحصّن کند، ولی برای مصدق همه کار شدنی بود و می خواست به هرنحوی که شده به مقصد برسد، بنا به دستور شاه انتخابات تهران باطل می شود، در صورتیکه در واقع انتخابات تهران و سایر نقاط ایران یک حکم داشت و همه فرمایشی بودند، معلوم نیست چطور مصدق از راه مستقیمی که برای خودش رسم کرده بود

دور شد؟ وقتی به مقصودش یعنی وکالت رسید دیگر به سایر نقاط کشور اعتنائی نکرد و در همان مجلس فرمایشی به کار خودش ادامه داد...»
و آنگاه در زیرنویس همین صفحه توضیح می دهد که شاه اجازه انحلال مجلس را اخیراً با تشکیل مجلس مؤسسان کسب کرده بود و دکتر مصدق مخالف آن بود، اما وقتی نوبت به خودش رسید موافق انحلال مجلس [به دست شاه] شده بود! از تهران تا کاراکاس - جلد ۱ برگ ۲۴۹.

روایتی از دکتر جلال متینی درباره‌ی تحصن دکتر مصدق در دربار

دوره ی پانزدهم مجلس در ۶ مرداد ۱۳۲۸ در زمان نخست وزیری ساعد، به پایان رسید و دوره ی شانزدهم در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ و در زمان نخست وزیری هموافتتاح گردید... در این فاصله دکتر مصدق به عنوان نبودن آزادی انتخابات دوره ی شانزدهم به مبارزه پرداخت و از جمله در ۲۲ مهر با عده ای قریب دویست تن به منظور تأمین آزادی انتخابات برای تحصن به دربار شاهنشاهی رفت و قبل از تحصن، این نامه را به وسیله هژیر، وزیر دربار تقدیم کرد: «پیشگاه اعلیضرت همایون شاهنشاهی، سوء جریان انتخابات دوره ی شانزدهم و مداخلات نامشروع مأمورین و مقامات ذی نفوذ از نظر شاهانه پنهان نیست... برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجأ و پناهی نیست... از پیشگاه همایونی استدعا دارند... بذل عنایت فرمایند که حقوق از دست رفته ی مردم به آنها بازگردد... پس از یکساعت هژیر وزیر دربار، پاسخ نامه ی دکتر مصدق را برای کسانی که قصد تحصن داشتند قرائت کرد که در آن آمده است: همیشه اوقات آماده هستم هر شکایتی را که آحاد ملت داشته باشند بپذیرم و مورد رسیدگی قرار دهم...»

دکتر مصدق با اظهار تشکر از توجه اعلیضرت، با عده ای در کاخ سلطنتی متحصن گردید. سپس وزیر دربار بیانات اعلیضرت همایونی را به شرح زیر به متحصنین ابلاغ نمود: «... به موجب قوانین جاریه در امر انتخابات مجلس شورای ملی، مرجع شکایت در یک حدود معینی دولت است و از آن گذشته انجمن نظارت و در مرحله نهایی خود مجلس

شورای ملی، بنابراین آنچه به نظر می‌رسد در این باب تنها اختیاری که به مقام سلطنت اختصاص یافته وقانونا در مورد دوام یا انقطاع دوره وکالت نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا تأثیر دارد، حق انحلال مجلسین است و عجاله بر مامعلوم نیست که آیا در مورد نمایندگان مجلسی هم که هنوز تشکیل نیافته است، مقام سلطنت می‌تواند این اختیار را اعمال نماید یا خیر...». نویسنده ی کتاب سپس در زیر نویس همین مطالب می‌نویسد: «ناگفته نماند که توسل به «ذات مبارک شاهنشاهی...» و تقاضای «صدور اوامر مؤکد» از پیشگاه همایونی به منظور تأمین آزادی برانتخابات، دعوت آشکار پادشاه - یعنی مقام غیرمسئول است به دخالت در وظایف مجلس شورای ملی و انجمن نظارت بر انتخابات و دولت، ولی دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد، چون شاه را «مقام غیرمسئول» می‌دانست با مراجعه مخالفان دولت به دربار و شخص شاه مخالفت می‌کرد تا چه رسد به تحصن مخالفان در دربار». نگاهی به کارنامه سیاسی - دکتر متینی ۲۰۶ و ۲۰۵

روایت دکتر مصدق، درباره ی انتخابات دوره شانزدهم مجلس

امادکتر مصدق در این باره چنین می‌نویسد: «در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت می نمود... من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آنها استعانت کنم، شادروان دکتر فاطمی با چند نفر از مدیران جراید موافق با نظر ما مذاکره نمود همگی موافقت نمودند که جراید خود را در اختیار مردم بگذارند. سپس دعوتی از عموم طبقات به عمل آمد که روز وساعت معینی برای عرض شکایت مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند ... در همانجا بیست نفر تعیین شدند که وارد کاخ شدیم و بعد همان عده به جبهه ملی موسوم گردید و چون این مرتبه هم شکایت مردم مورد توجه قرار نگرفت از دربار بیرون آمدیم و در خارج مبارزه کردیم، تا آنجا که دستگیر و تبعید وزندانی شدیم و توانستیم هفت نفر از اعضای جبهه ملی را به نمایندگی مردم تهران

وارد مجلس کنیم». خاطرات : برگ ۲۴۶
 از آنجا که نگارنده خود از نزدیک شاهد آن رویداد بوده است، به نادرستی بخش اخیر نوشته ی دکتر مصدق شهادت می دهد و آن اینکه همانگونه که فرمانفرمایان نوشته است، بنا به درخواست دکتر مصدق، شاه دستور ابطال انتخابات دوره شانزدهم را صادر و بلافاصله برای بار دیگر انتخابات برگزار و دکتر مصدق و شش تن دیگر از هوادارانش به نمایندگی مجلس دوره شانزدهم از تهران انتخاب می شوند، و در آن ماجرا یعنی اعتراض به نادرست بودن انتخابات قبلی کسی بازداشت و یا تبعید نمی شود. ایکاش آقای دکتر مصدق نام یکی دونفر از بازداشت و یا تبعید شدگان معترض و متحصّن در دربار را در کتابش ذکر می کرد. وانگهی اگر به گفته ی وی شکایت ایشان به جایی نرسید، چگونه بود که انتخابات بنا به خواسته ی متحصنین تجدید و منجر به انتخاب ایشان و شش تن از هوادارانش گردید؟!

نکنه جالب توجه اینکه شاه در بیاناتش نشان می دهد که به موارد قانونی در پیوند با حدود اختیارانش آشنا بوده است، اما دکتر مصدق با همه ی برخورداری از دانش حقوق و قوانین مشروطه و ظاهراً مراعی آن، ناآگاه و یا به گفته ی پسر دایی اش دکتر فرمانفرمایان «از برای مصدق همه کار شدنی بود».

دکتر مصدق یکبار دیگر در زمان نخست وزیری قوام، همراه سی تن، به عنوان اعتراض به دخالت دولت در انتخابات دوره پانزدهم در دربار متحصّن شده بود و شاه را ملجأ و پناهگاه ظلم دیدگان قلمداد کرده بود. (سالنامه ی پارس ۱۳۲۶ ص ۱۴۷ و ۱۴۸)، اما در زمان خودش به کسی اجازه رفتن به دربار داده نمی شد.

دوگانگی های رفتاری و گفتاری دکتر مصدق

دکتر فرمانفرمایان در جای دیگر کتابش می آورد: «...اگر درست ملاحظه کنیم درمی یابیم که همه ی کارهایی را که سایر نخست وزیران کم و بیش می کردند و مصدق بر آنها ایراد می گرفت، خودوی انجام داد... مصدق وقتی نخست وزیر شد فهمید که غیر از ملی شدن نفت و اجرای

قانون آن، می بایست قوّت و مایحتاج مردم و امنیّت آنها را فراهم کند. می بایست در چندجبهه با اشخاص قوی بجنگد و به زودی دانست که ادارهٔ کشور جز مردم داری است که بایک سلام و تعارف بتوان صد مُرید پیدا کرد. حکومت کردن یعنی نان رساندن به مردم و ایجاد امنیّت جانی و مالی و سیاسی، با کمال تأسّف در زمان حکومت مصدق نه نان بود و نه امنیّت. آیا می توان فقدان این دو را اساساً به توده ای ها، شاه و یا سید ابوالقاسم کاشانی نسبت داد؟ رییس دولت مُلزم به تأمین این امکانات است و مسؤول این کار است. در حکومت مصدق روزی نبود که دسته ای برله و علیه او در خیابانها راه نیفتند و مُخل آسایش مردم نشوند. در تهران و شهرستانها دکانها ها همواره بسته می شد و مردم بدبخت با شعارهای زنده باد مصدق و یا زنده باد حزب توده، شب را گرسنه بسر می بُردند، مصدق چنانکه گفتیم نه اهل دنیا بود و نه کاملاً اهل آخرت، اگر به نطق مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ دو سال بعد از آغاز نخست وزیریش بنگریم می بینیم که یک قدم در کار نفت و حل مشکلی که خودش در برنامه ی دولت آورده و به همین عنوان نخست وزیری را قبول کرده بود، پیش نرفته بود. چه فایده داشت که دیوان بین المللی لاهه به عدم صلاحیّت خود رأی دهد. ملت ایران از این گفتگوها چه ثمری بُرد؟ چه فایده داشت که او وزارت جنگ را نیز به خود بدهد؟ اگر نمی توانست اصول کار را در وزارت جنگ تغییر بدهد، چه فایده داشت در مجلس را به بندد و اختیاراتی برای خودش بخواهد؟ اگر بولد نبود از این اختیارات استفاده ی مالی و معنوی به ملت برساند چه فایده داشت دایم به انگلیس ها و خارجی ها فحش بدهد و باز هم متوسل به عوامل آنها شود تا بلکه کار از دست رفته را سامان دهد؟ در این مقوله سخنها می توان گفت... بیچارگی دولت مصدق آن روزی برای مردم ایران ثابت شد که اعلام کرد حاضر است به خریداران نفت پنجاه درصد تخفیف بدهد، و با اینهمه خریدار پیدا نشد... شگفتی در کار مصدق اینجاست که شرکت نفت سابق و شرکتهای بزرگ نفتی هم پنجاه درصد تخفیف می خواستند ولی مصدق حاضر نبود با آنها قراردادی امضاء کند، در صورتیکه می خواست پنجاه درصد تخفیف به کسانی بدهد که قدرت خرید نداشتند... او همچنین می نویسد: ... مصدق حاضر نبود سخن کسی را به پذیرد و مکی هم در باطن چون من با

او موافق نبود، اما نه به خاطر نفت، بلکه به خاطر رفتار سخت و نامعتدل مصدق... متأسفانه در زمان ما... کسی جرأت نمی کرد حرفش را بزند حتا به مصدق که بیش از همه فریاد آزادی خواهی سر می داد، مصدق موفق شده بود که دیکتاتوری خیابانی ایجاد کند، یعنی هرکسی که با او مخالفت می کرد احتمال داشت از طرف عده ای مورد تهدید واقع شود «از تهران تا کاراکاس - جلد اول ،

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۵۰ - ۴۶۶ و ۵۶۱

گفتنی است که این نوشته ها از نوک قلم کسی برمی آید که از قاجارها و پسر دایی دکتر مصدق و از کارشناسان خبره در امور نفت و سالها عهده دارمشاغلی در پیوند با این امور در وزارت دارایی بود و با پهلوی هانیز چندان بر سر مهر نبود.

در تأیید نوشته ی فرمانفرمایان اینکه در کابینه ی مستوفی الممالک، داور وزیر دادگستری شد و برای اصلاح دادگستری در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ از مجلس شورای ملی برای مدت چهارماه در خواست اختیارات می کند که به تصویب می رسد. چون زمان چهارماه کافی برای انجام اصلاحات نبود، پس از انقضای این مدت در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ مجدداً تمديد آن را از مجلس درخواست می کند که با مخالفت دکتر مصدق روبرو می شود.

دکتر جلال متینی می نویسد: «دکتر مصدق در جلسات ۲۵ و ۲۸ خردادماه [۱۳۰۶] مجلس نه فقط درباره ی تمديد اختیارات، بلکه درباره ی اصل لایحه اختیارات و محتوای آن که قبلاً به تصویب رسیده بود، در جایگاه مخالف با اعطای اختیارات گفت: «مجلس نمی تواند به دولت اجازه قانون گزاری بدهد، چرا؟ برای اینکه مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد، اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن. از این جهت این قسمت را بنده رأی ندادم. و در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۰۶ گفت: ... اساساً قانون گذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می دانم. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی نمی تواند این حق را

به دولت واگذار کند... بنده اگر در این موضوع پنج ساعت هم توضیح بدهم باز زیاد نیست... به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قواء مملکت به سه شعبه تجزیه می شود: قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه اجراییه... وضع قانون از وظایف قوه مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوه مقننه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر بگذارد که هم واضح قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید». متینی - برگ ۱۰۴

دکتر مصدق... پس از کودتای ۱۲۹۹، قبول وزارت مالیه را در کابینه ی قوام السلطنه، مقارن مجلس چهارم، منوط به گرفتن اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی کرد... با آنکه اقلیت مجلس چهارم گفتند که «موکلین حق توکیل به آنها نداده اند» و دادن اختیارات به وزیر برخلاف قانون اساسی است، سرانجام با پافشاری دکتر مصدق، لایحه اختیارات در ۲۰ آبان ۱۳۰۰ به تصویب نهایی رسید و دکتر مصدق وزیر مالیه بر مبنای اختیارات حاصله شروع به کار کرد. دکتر متینی - ۳۰۵

در مجلس شانزدهم دولت رزم آرا خواستار اختیاراتی برای تجدید نظر در تعرفه گمرکی شد. دکتر مصدق به مخالفت با آن برخاست و گفت: نمایندگان مجلس وکیل در توکیل نیستند و نمی توانند اختیارات قانون گذاری خود را به دولت - اگر چه آن دولت مورد اعتماد جامعه باشد - تفویض کند و دادن اختیارات را مایه ی تزلزل ملی دانست. دکتر متینی: برگ ۳۰۹

انحلال دیوان عالی کشور و برکناری شماری از قضات

دکتر مصدق دیوان عالی کشور؛ عالی ترین مرجع قضایی کشور را که قضات آن از مصونیت برخوردار بودند منحل کرد، کاری که برخلاف قانون اساسی و خارج از اختیارات او بود، به ویژه در زمانی این کار صورت گرفت که کشور نیاز مبرم به آرامش داشت، او در این راه بزرگترین قضات را علیه خود برانگیخت و بدعتی نادرست و نازیبا در تاریخ قضایی کشور از خود برجای نهاد.

دکتر موسوی یکی از قضات دادگستری در زمان انحلال دیوان عالی کشور، در نادرستی این لایحه و برکناری بیش از دویست تن قاضی به اتهام عدم صلاحیت می نویسد: «مشروطه خواهان که قیام اولیّه شان برای خواستن عدالتخانه بوده است، در مورد استقلال قضات؛ آن چنان وسواس شدید داشته اند که حتی تدوین قانون برای تغییر یا عزل قضات را اجازه نداده اند، برخلاف معمول قانون اساسی که هر کجا اصلی را برقرار کرده، خلاف آن را اجازه نداده است، مگر «به حکم قانون»، در مورد عزل یا تغییر قضات چنین جوازی را هم صادر نکرده است. بدین ترتیب علاوه بر بحث مربوط به اصل اعطای اختیار قانون گذاری به نخست وزیر، بر فرض قانونی بودن دادن چنین اختیاری، آن اختیار نمی توانست از حدود اختیار خود مجلس بیشتر باشد... با چنین اصل مسلم مربوط به غیر قابل عزل و تغییر بودن قضات، شگفت آور است که مردی به مانند دکتر مصدق... چنین لایحه ای را که توان گفت خارج از شمول اختیاراتش هم بود، تصویب کرد...» به نقل از کتاب نگاهی به کارنامه دکتر مصدق: برگ ۳۲۱

گفتنی است که ایشان در جلسه ۱۸ خرداد ماه ۱۳۰۶ مجلس ضمن اعتراض و انتقاد از داور وزیر دادگستری که در جهت اصلاح آن وزارتخانه دست به انحلال موقت ارگانهای آن زده بود از جمله گفته بود: «عدلیّه ما یک عدلیّه ای است که از آثار مشروطیت است و نمی شود قاضی را متزلزل نمود، اگر قاضی را شما متزلزل کردید کار از پیش نمی رود... صلاح مملکت نیست، چونکه در ماده ۱۲۵ قانون جدید تشکیلات عدلیه خودشان قید کرده اند که هیچ محکمه ی عدلیه رانمی شود بدون تصویب مجلس شورای ملی منحل کرد، اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند دلیل بر اینکه سی نفر دیگر هم بد هستند نیست و...». حسین مکی - دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او - برگ ۱۸۲ از دیگر موارد دوگانه گویی های دکتر مصدق اینکه ایشان در جلسه ۱۸ آذر ۱۳۲۳ مجلس در دوره چهاردهم از تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی بر اساس اصل ۲۹ قانون اساسی حمایت کرده و گفته بود: «بنده وقتی رفتم منزل، قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را خواندم دیدم به هیچوجه این قانون ضرری ندارد و بسیار هم مفید است...».

اما چندسال بعد در زمان نخست وزیری رزم آرا، هنگامیکه رزم آرا لایحه تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را به مجلس تقدیم کرد، مصدق به صراحت گفت: «این طرح تجزیه ایران است.» و با آن مخالفت کرد!

تمدید اختیارات قانون گذاری .

دکتر مصدق که پس از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای بار دیگر به نخست وزیری منصوب شده بود، برای تمدید اختیارات قانون گذاری به مدت شش ماه دیگر از مجلس، در پاسخ به وکلای مخالف گفت: «...با اینکه اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی است؛ این درخواست را می کنم، اگر در مجلسین به تصویب رسید به کار ادامه می دهم و الا از کار کنار میروم...» (از کتاب خاطرات و تألمات - برگ ۲۵۰) که در فضای غوغا سالاری و ارعابی که آن روزها حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی ایران وجود داشت، اعطای اختیارات به دکتر مصدق برخلاف نه تنها نص قانون اساسی، بلکه حتا با همه ی تأیید وی به غیر قانونی بودن آن، به تصویب رسید!

۵۲ تن مدیران جراید که در مجلس متحصن بودند در اعلامیه خود نوشتند: «لایحه اختیارات نخستین سنگ بنای حکومت مطلقه است.» دکتر متینی: برگ ۳۰۴

آیت الله کاشانی در مقام ریاست مجلس در ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ طی نامه ای به دکتر مصدق، با توجه به سوابق سیاسی و نطق هایش در ادوار پنجم و ششم و چهاردهم و شانزدهم، وی را از گرفتن اختیارات بر حذر داشت و سرانجام متذکر شد از راه خطایی که می پیماید اگر باز نگرید پشیمان خواهید شد، و قصد تجاوز به حقوق عامه را کنار بگذارید.» دکتر متینی به نقل از دکتر عاقلی: ۳۱۰

دخالت در انتخابات دوره هفدهم مجلس

دکتر مصدق که از رهگذر تبلیغات مخالفان شاه به رعایت قانون

و دموکرات منشی مشهور شده است با اشاره به انتخابات دوره هفدهم در مجلس شورای ملی چنین گفت: «...بنده می خواهم در این باب اکنون عرض کنم و حتی خدا را به شهادت می طلبم که به هیچوجه مایل نبودم در انتخابات دخالت کنم ولی قضیه نفت سبب شد که من بمانم و در انتخابات هم دخالت کنم...»! فاتح. کتاب ۵۰ سال نفت ایران - ۵۸۳

گفتنی است که ایشان علاوه بر دخالت در امر انتخابات دوره هفدهم، از برگزاری انتخابات در بسیاری از شهرستانها جلوگیری کرد و به این ترتیب بخش عظیمی از مردم ایران را برای ابراز نظر در امر جاری کشور، از طریق نمایندگان خود، قابل ندانستند، حال آنکه پس از چندی چون با مخالفت برخی از نمایندگان همان مجلسی که گفته بود هشتاد درصد آنان با رأی حقیقی برگزیده شده اند (برگ ۲۵۸ کتاب خاطرات)، روبرومی شود، از مجلس بیرون می رود و خطاب به جمعی از مردم، با ابراز مطالب توهین آمیز به همان نمایندگان هشتاد درصدی می گوید: آنجا مجلس نیست، جایی که شما مردم باشید مجلس است!

نگاهی به مطبوعات در زمان نخست وزیری دکتر مصدق

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش در پاسخ به شاه می نویسد: «...راجع به مطبوعات عرض می کنم در هیچ زمانی جراید کشور مثل ایام تصدی من آزاد نبودند...». ۳۷۴

حال به بینیم این گفته تا چه حدّ واقعیت دارد. روز ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰ تظاهراتی به نام دانشجویان راه اندازی شد، دسته هایی از پان ایرانیست ها و حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر [هواداران دکتر مصدق] و هواداران آیت الله کاشانی [که هنوز از دکتر مصدق پشتیبانی می کرد] وارد میدان شدند... به تئاتر سعدی و خانه ی صلح و محل جمعیت مبارزه با شرکتهای استعماری، از مراکز هواداران حزب توده حمله بردند و سپس اداره روزنامه های بدر و به سوی آینده، نوید آزادی و چلنگر؛ پایکوب مهاجمان گردید، همین دسته به اداره غیروابسته به حزب توده مانند فرمان، آتش، سیاسی و طلوع که به مخالفت با دکتر مصدق شهرت داشتند نیز هجوم بردند... سرانجام پلیس برای جلوگیری مداخله

کرد وزدو خورد خونینی آغاز شد و عده زیادی از تظاهر کنندگان مقتول و مجروح و مصدوم شدند... این تظاهرات خونین از سوی پلیس و افرادی که شهربانی کل کشور در اعلامیه خود از آنان با عنوان «اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران» یاد کرد، سرکوب گردید... عبدالرحمن فرامرزی مدیر و سردبیر روزنامه کیهان، با اشاره به اعلامیه شهربانی طی مقاله ای در روزنامه ی کیهان که جمال امامی آن را در مجلس خواند نوشت: «یک اعلامیه عجیب، عجیب ترین چیزی که من در عمر خود دیده ام این اعلامیه روز پنجشنبه ی شهربانی کل بود. این اعلامیه... که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند اداره روزنامه و چاپخانه و کتابخانه راداشت و این کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل از ایشان تشکر نمود. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می خواسته چند خانه و اداره روزنامه و کتابخانه یغما سوزانده شود و اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران در این راه باوی همکاری کرده اند.

آشتیانی زاده یکی از نمایندگان مجلس در این باره گفت: «... حوادث ۱۴ آذر دومین لکه بدنامی را بردمان دکتر مصدق زد... اولین حادثه جنایت بارتیرباران کردن بیگناهان در فاجعه بیست و سوم تیرماه بود... دکتر مصدق قتل عام بیست و سوم تیرا به گردن وزیر کشور و رئیس شهربانی وقت انداخت... این بار دیگر آقای دکتر مصدق نمی توانند بگویند از ماجرا بی خبر بوده اند. روزنامه ی نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که تصمیم به تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است... جلوگیری از میتینگ و تظاهرات مسالمت آمیز مردم از ابتکارات دولت آقای دکتر مصدق است... حالا بفرمایید که چطور شده حکومت سردار سپه آن روز را دوره دیکتاتوری می نامید و انتظار دارید که حکومت شما را با این قتل عامهای پی در پی و ایجاد رژیم پلیسی و ترور و ارباب دوره مشعشع آزادی و رفاه و آسایش بنامیم؟». دکتر متینی - برگ ۲۷۴-۲۷۵

«عبدالحسین حایری زاده از نخستین پیشگامان و بنیانگذاران جبهه ملی، در نامه ای که به دبیر کل سازمان ملل، نوشته بود، از جمله دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر متهم نمود که هیچگونه آزادی عمل و عقیده ای برای هیچ کس باقی نگذاشته و در سایه ی قدرت

پلیسی و نظامی، مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است.» تارنمای دکتر میرفطروس - مأخذ روزنامه اطلاعات ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ «در برابر مخالفت آیت الله کاشانی بابرگزاری فراندوم، طرفداران دکتر مصدق بطری های بنزین آتش زا به طرف منزل او پرتاب کردند و نزاعی در پیرامون منزل نامبرده در گرفت که یک نفر کشته و نزدیک به صد نفر مجروح شدند و گروه های مسلح، منزل آیت الله کاشانی را محاصره کرده و ورود به منزل وی، حتی برای نزدیکان و بستگانش را ممنوع کردند، چرا که او برای باردیگر طی اعلامیه ای برگزاری فراندوم را تحریم و اعلام کرده بود که هررأیی که مصدق در این فراندوم زیر حمایت سرنیزه ها و تانک ها بگیرد موجب بطلان هر قرارداد بین المللی است که در آینده مُنعقد نماید.» تارنمای دکتر میرفطروس

جمال امامی در مجلس گفت: «... نخست وزیر این حرف را می زند که من می روم با مردم حرف می زنم، شما ورق بزنی اوراق دموکراسی دنیا را به بینید، یک همچو آکاری یک نخست وزیری در عمرش کرده است؟ حالا آمده از ما رأی می خواهد، از ما پشتیبانی می خواهد، آن اعمالش، آن وضعیّت مملکت، آن قضیه ۲۳ تیر، چه بگویم، رفتارش، سکناش، اعمالش ... می دانستم که هوچی است ولی جاه طلبی او را این قدر نمی دانستم ...» دکتر متینی - ۲۷۵

عبدالقدیر آزاد یکی از نمایندگان مجلس و از هواداران پیشین دکتر مصدق در ملی شدن صنعت نفت، که چندی بعد به صف مخالفان او پیوسته بود، طی سخنرانی در جلسه آذرماه ۱۳۳۰ مجلس، با اشاره به تظاهرات حزب توده در چهاردهم همان ماه گفت: «از تیرماه تا بحال این دومین قتل و غارتی است که در پایتخت کشور به وقوع پیوسته و مسبب آن در کمال آزادی در خیابانها و پشت میزها مشغول کاری باشند. در ۲۳ تیرماه یعنی روزی که هریمن نماینده ی مخصوص رییس جمهور ای آمریکا به تهران وارد شد، نمایش مصنوعی که مقدمات آن بانظروزی کشور تهیه دیده شده بود، ظاهر گردید و سپس مردم بیچاره و بی نوا را به باد گلوله بسته صدها مردمی که از شهرستانها با دادن پنجاه شصت تومان به تهران آورده بودند، مقتول و مجروح نمودند... آن روز دکتر مصدق می خواست نشان بدهد که ایران در لب پرتگاه کومونیستی

است و اگر آمریکا با نقشه ی او موافقت نکند، ایران کومونیست می شود. برای اینکه این دروغ رابه حلق آمریکا فروکند، آن الم شنگه را به راه انداخته سیصد نفرزن و مرد را در جلومجلس در خون آغشته نمود... در پنجشنبه ۱۴ آذرماه دولت می خواست به امریکایی ها نشان بدهد که چگونه با کومونیست ها مبارزه می کند، ولی عوض مبارزه با کومونیستها، رفتند روزنامه های ضد کومونیستی را غارت و چپاول نمودند.». ۵۰ سال نفت ایران، مصطفی فاتح - برگ ۵۷۹

مصطفی فاتح در پیوند با رویدادچهاردهم آذر ۱۳۳۰ می نویسد: «دولت قبلاً به تظاهر کنندگان اطلاع داده بود که از میتینگ آنها جلوگیری خواهد کرد، ولی صبح ۱۴ آذر میتینگ تشکیل وزد و خورد شدیدی بین قوای انتظامی و تظاهرکنندگان درگرفت که پنج نفر کشته و بیش از دویست نفرزخمی شدند. بعدازظهر آن روزگروهی که گفته میشد از طرفداران دولت هستند به ادارات جرایدی که مخالف دولت بودند حمله کرده و اثاثیه ی آنها رابه غارت بردند.». ۵۰ سال نفت ایران - برگ ۵۸۰

حال در نظر بگیرید که در ۱۶ آذرماه سال ۱۳۳۲ سه تن ازدانشجویان دانشگاه در اعتراض به ورود «نیکسون» معاون ریاست جمهوری وقت آمریکا، متأسفانه به دست گارد مأموردر دانشگاه به قتل رسیدند که البته عملی نادرست وقابل سرزنش و جای تعقیب جزایی آمرین آن بود، حتا اگر به پذیریم که مقتولین از گروه چپ بوده اند، یاد بود آن رویداد تا این زمان نیزهرساله ازسوی مخالفان شاه از هر طیف وگروه برگزار می شود وشاه را مسئول آن ماجرا قلمداد کرده ومی کنند، اما آنچه را که در زمان دکترمصدق از کشت وکشتاروضرب و شتم مخالفان وزندانی کردن آنان وتحصن برخی از مخالفان در مجلس شورای ملی صورت گرفته بود، کمترین یادی نمی کنند تا نکند قدر تابویی که ساخته اند بشکنند!

دکتر مصدق در کتابش آنجا که نوشته است: «...مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود، اضافه می کند که: «بهترین گواه، شماره های روزنامه ی «داد» است که هرچه مخالفین می خواستند می نوشتند وازطرف دولت تعقیب نمی شد». خاطرات وتآلمات - برگ ۳۶۹

در کتاب دکتر متینی درباره ی این گفته ی دکتر مصدق، از قول کوهستانی نژاد آمده است که: «موضوع قابل توجه آن است که پس از وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ در دوران نخست وزیری مصدق - تعدادی جراید به دستور دولت توقیف شدند، ولی دادگاه روزنامه های مورد بحث رابه علت فقد دلیل کافی از اتهامات منتسب مبراً دانست و حکم رفع توقیف داد. اما علی رغم رفع توقیف جراید، مدیران برخی از آنها به استناد مقررات حکومت نظامی کماکان در بازداشت بودند که یکی از آنها همان عمیدی نوری مدیر روزنامه ی «داد» بود که دکتر مصدق به عنوان ذکر شاهد در آزادی مطبوعات در زمان زمامداریش در کتاب خاطراتش ارائه داده است. آنان در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ اعتصاب غذا کردند...»، سپس دردنباله ی مطالب فوق اضافه می کند که: کوهستانی نژاد در یک نتیجه گیری درباره ی قانون های مطبوعات دوره مصدق می نویسد: مفاد آنها نمایشگر گرایش به سوی دولت سالاری و قدرتمند نمودن هرچه بیشتر نهادهای اجرایی دولتی در برخورد با مطبوعات می باشد. محرمعلی خان مأمور سرشناس سانسور شهرداری نیز تأیید می کند که دکتر مصدق در روز اول زمامداری اش سانسور را لغو کرد، ولی یک ماه بیشتر از این دستور نگذشته بود که دکتر فاطمی معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مرا احضار کرد و یک صفحه کاغذ به سوی من دراز کرد و گفت: محرمعلی خان، اینها روزنامه هایی هستند که اجازه انتشار ندارند. همین الآن میروی چاپخانه های شان را پیدا می کنی و جلوی انتشارشان رامی گیری، این حکم قانونی توقیف آنهاست...

دکتر متینی به دنبال درج این مطالب، می افزاید: ...دیدیم که در فاصله ۲۳ تیر تا ۱۴ آذر ۱۳۳۱ دوبار روزنامه هابه شدت مورد هجوم قرار گرفتند «ده تابیست تا» توقیف شدند، و در ۱۴ آذر نیز اداره روزنامه های مخالف دولت اعم از توده ای و غیر توده ای غارت شدند که در صورت مذاکرات مجلس شورا این موضوع به شرح آمده است. به همین جهت بود که بیش از ۲۰ تن از مدیران جراید غیر توده ای به علت نداشتن امنیت جانی در مجلس شورا وسنا متحصن شدند.

باتوجه به وضع حاد مطبوعات، یکی از اولین لویحی که مصدق با استفاده از «اختیارات» مورد تصویب قرار داد، قانون جدید مطبوعات بود.

کوهستانی نژاد نوشته است: وقتی که پیش نویس این قانون برای نظر خواهی منتشر شد و هم پس از اعلام طرح نهایی آن (یعنی اولین قانون مطبوعاتی مصدق مورخ ۱۱ آذر ۱۳۳۱)، اعتراض های گسترده ای درباره ی آن به عمل آمد و هنوز پیش از سه هفته از اجرای آن گذشته بود که به فاصله سه روز دو متمم به [شرح زیر] به قانون مزبور اضافه شد. «روزنامه هایی که بر طبق این ماده توقیف می شوند، نمی توانند به اسامی دیگر منتشر شوند. در صورت تخلف از این ماده، روزنامه یا مجله ای که به جای روزنامه ی توقیف شده انتشار یافته است نیز به ترتیب فوق توقیف می شود و کسانی که روزنامه یا مجله خود را به جای روزنامه یا مجله توقیف شده منتشر نمایند، به حبس تأدیبی از یک ماه تا سه ماه و جریمه نقدی از پانصد تا هزار ریال محکوم میشوند و اجازه نامه ی آنان باطل می گردد.»

از یاد نبریم که مقارن با دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، مطبوعات وابسته به دکتربقایی، به طرفداری مصدق به همین شیوه ای که اینک در تبصره ماده ۴۳ قانون مطبوعات دکتر مصدق منع گردیده بود، به مبارزه با «رزم آرا» پرداختند. نویسندگی این سطور به یاد دارد که روزنامه ی شاهد دکتربقایی وقتی توقیف شد، روز بعد روزنامه ای با اسم دیگر ولی «بأهمان سبک و اسلوب» به جای آن منتشر گردید و این کار در روزهای بعد نیز تکرار شد. اما رزم آرا با همه ی نظامی گری، لایحه ای آنچنان که مصدق با اختیارات خود به تصویب و به اجرا گذاشته بود، به مجلس تقدیم نکرد. [تصویب و به اجرا گذاردن قانون جدید مطبوعات، موجی از مخالفت و اعتراض در میان مدیران و گروه های مطبوعاتی و جریانات و گروه های سیاسی ایجاد کرد. فی المثل مشفق همدانی مدیر مجله کاویان و طرفدار مصدق نوشت: «این قانون حکومت مصدق را سرنگون خواهد ساخت». پس از افزودن دو متمم از سوی دکتر مصدق به قانون مورد بحث، دکتربقایی و حزب ایران نیز به مخالفت با آن برخاستند. دکتربقایی گفت: «این قانون یک ماده کم دارد و آن ماده این است که هر کس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران میشود». نادعلی کریمی نماینده ی مجلس گفت: «تاکنون توقیف روزنامه ها به نظر دادگاه و اگذار شده بود و اینک این کار در اختیار دادستان

است. به علاوه حدّ اقل و حدّ اکثر مدت حبس مدیران جراید در این قانون از تمام قوانین قبلی بیشتر است.» دکتر متینی - ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۱۸ جالب اینکه اغلب معترضین به قانون مطبوعات که دکتر مصدق به موجب اختیارات، تصویب و به موقع اجرا گذارده بود، از همراهان و طرفداران او و از دانش آموختگان حقوق بودند.

در خواست کمک مالی از دولت امریکا

دکتر مصدق پس از برگشت از امریکا، در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۰ طی سخنرانی در مجلس اظهار داشت: «... نظر به اینکه قصد مراجعت داشتم، نامه ای به آقای ترومن که در خارج از واشنگتن بود نوشتم. در آن نامه... پس از ذکر اوضاع ایران و مخصوصاً برای اینکه جای ابهام برای هیچکس باقی نماند صریحاً تقاضا کردم قرضه ای به دولت ایران بدهند و...» پنجاه سال نفت ایران، فاتح - برگ ۵۷۳

اما در این گزارش به مجلس، از بیان کامل آنچه را که در نامه ی مزبور آورده بود، خودداری می کند. در این نامه چنین آمده بود: «... اما وخامت اوضاع اقتصادی مافعالاً طوری است که اگر یک چاره ی فوری نشود، جریان امور مملکت دچار تشنج و اختلال خواهد شد و خدای نخواستہ اوضاعی ممکن است پیش آید که برای صلح جهان که مورد علاقه آن حضرت است خالی از خطر نباشد و قهراً عواقب وخیم پیش آمدهایی که در جریانات و اوضاع امور بین المللی به عهده دارند، همیشه علاج واقعه را قبل از وقوع بفرمایید [به زبان ساده یعنی دعوت دولت امریکا به دخالت در امور ایران!] حتماً کم خرج تر و کم زحمت تر خواهد بود. در این صورت تصوّر می کنم که هرگاه از محل همین اعتبار مهمی که به اختیار آن حضرت گذاشته شده یا هر محل سهل الوصول دیگری که مقتضی بدانید یک مساعدت فوری و مؤثری به کشور ایران بفرمایید بسیار به موقع و لازم خواهد بود...» فاتح . ۵۰ سال نفت ایران، ۵۷۳

دکتر مصدق با چنین مطالبی در نامه اش خطاب به رییس جمهوری امریکا، نشان داد که خطر کمونیسم برای ایران یک مسأله جدی است،

لذا از آن دولت می خواست تا به کمک دولت ایران بیاید، اما می بینیم که خطر کمونیسم تا آخرین روز زمامداری دکتر مصدق همچنان باقی بود، حال چه ایرادی به شاه و دولتهای پس از دکتر مصدق وارد است که با چنان اوضاع بحرانی که بر اثر قطع درآمد نفت در دو سال اندی زمامداری دکتر مصدق به وجود آمده بود و به گفته ی دکتر مصدق می توانست صلح جهان را به خطر بیندازد، از آن دولت انتظار پشتیبانی داشته باشند؟ آیا کمک مالی و به سابقه آن، دخالت امریکا در امور ایران برای دکتر مصدق و هوادارانش پذیرفتنی ولی برای دیگران نه؟ به ویژه که در کتاب خاطراتش در پاسخ به شاه می نویسد: «ملت مُتَشَخَّص آن است که دست گدایی مقابل بیگانگان دراز نکند و هربیگانه ای هم محض رضای خدا کمک به کسی و یا به ملتی نمی کند، مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت به هر طریق که می تواند سوء استفاده و یا احسن استفاده نماید.» برگ. ۳۹۲

یقیناً دکتر مصدق به هنگام نگارش این مطلب در کتاب خاطراتش، گمان نمی بُرد روزی اسناد و مکاتبات محرمانه برملا خواهد شد. و گرنه با آنهمه جزع فرع برای دریافت کمک از دولتی بیگانه، این چنین نمی نوشت که نوشت.

پس از پیروزی آیزنهاور در انتخابات نوامبر ۱۹۵۲، دکتر مصدق نامه ای به این شرح به رئیس جمهوری جدید می نویسد: «من، از اینکه قبل از آغاز کار شما در مقام مهمی که برای آن برگزیده شده اید، مسایل کشورم را با شما در میان می گذارم، متأسفم. این اقدام من، هم به خاطر فوریت و اهمیت مسایل جاری کشورم و هم به خاطر این است که بیم دارم اطلاعاتی درباره ی اوضاع ایران در اختیار شما بگذارند که واقعیت های مربوط به مسائل این کشور و نگرانی هایی را که برای آینده ی ایران وجود دارد به درستی منعکس نمایند. نزدیک به دو سال است که ملت ایران، تنها به خاطر حرص و آز یک کمپانی... دچار فقر و فلاکت و مضایق بی شماری شده و از حقوق قانونی و طبیعی خود برای بهره برداری از منابع ثروت خویش محروم مانده است... و سپس در هفتم خرداد ۱۳۳۲ طی نامه ای دیگر به آیزنهاور می نویسد: در نتیجه اقداماتی که از طرف شرکت سابق و دولت انگلیس به عمل آمده، ملت ایران با مشکلات اقتصادی

وسیاسی عظیمی روبروشده است. اگر این وضع ادامه یابد، نتایج وخیمی از نظر بین المللی به بار خواهد آورد و اگر کمک فوری ومؤثری به این کشور نشود، اقداماتی که فردا برای جبران اهمال وسهل انگاری امروز به عمل آید خیلی دیر خواهد بود... ملت ایران امیدوار است که کمک وهمکاری دولت امریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران به وجود آمده برطرف شود. و اگر دولت امریکا فعلاً قادر به رفع این موانع نیست می تواند با کمک مالی مؤثر وكافی ایران را در بهره برداری از منابع دیگر خودیاری نماید... ولی این کار بدون کمک اقتصادی مؤثری امکان پذیر نیست... در خاتمه من از جنابعالی می خواهم که توجه وعنايت بیشتری به اوضاع خطرناک کنونی در ایران مبذول دارید...». پدر و پسر - دکتر طلوعی : برگ ۶۴۶ و ۶۴۷

از دیدگاه هواداران دکتر مصدق، این تظلمات واستقاصه ها به درگاه زمامداران کاخ سفید به جهت پشتیبانی و دریافت کمکهای مالی، از برای دکتر مصدق شایسته بود، اما برای شاه ودولتهای بر سر کار پس از دکتر مصدق، زشت وناصواب واز دلایل عامل بیگانه بودن قلمداد شده ومی شود، جالب اینکه دکتر مصدق با ابراز تنگناهای سیاسی واقتصادی ایران؛ به دورئیس جمهوری امریکا، نه تنها خود به جای مأموران اطلاعاتی امریکا در ایران، عمل کرده بود، بلکه با توجه به منافع آن دولت در منطقه، موجب نگرانی آن دولت نیز شده بود واز آنجا که هر دولتی منافع خود را جستجو می کند، نگرانیهای دولت امریکا از بابت از دست دادن منافعش در منطقه قابل درک است.

برقراری حکومت نظامی.

دکتر مصدق درباره ی برقراری حکومت نظامی در مدت وزارتش، در کتاب خاطراتش می نویسد: «...من یک رییس دولت قانونی بودم وبا تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند، هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر تهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم.» برگ ۳۷۱

دکتر مصدق در دوره ی ششم مجلس شورای ملی به بهانه ی

مخالفت باوزارت وثوق الدوله و ذکاءالملک فروغی، در کابینه ی مستوفی الممالک، درباره ی برقراری حکومت نظامی، گفته بود: «حکومت نظامی و سانسور مطبوعات و نبودن آزادی اجتماعات که بهترین وسیلهٔ اختناق است، به خودصورت عادی گرفته و وسایل فقرو تنگدستی از هر حیث فراهم گردیده و...». حسین مکی، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او - برگ ۹۶

اما دیدیم که در درازای ۲۸ ماه زمامداری دکتر مصدق حکومت نظامی یعنی همان حکومتی که برقراری آن در کشور مورد اعتراض ایشان قرار گرفته بود، برقرار بوده و توقیف مطبوعات بنا به شرحی که گذشت انجام می شده است، وانگهی دکتر مصدق انتخاب خود به مقام نخست وزیری را «قانونی» قلمداد می کند که بار تلویحی آن اینکه دیگر رؤسای دولت غیرقانونی برگزیده شده بودند، مگر انتخاب ایشان به نخست وزیری چگونه صورت گرفته بود که دیگر نخست وزیران به گونه ای دیگر، به زبانی دیگر چه تفاوتی در برگزیده شدن ایشان به مقام نخست وزیری با دیگران بود؟

حسین علاء نخست وزیر وقت، برای فرونشاندن ناآرامی ها در آبادان (به خاطر اعتصابات و میتینگهایی که از سوی کارگران و کارمندان شرکت نفت ایران و انگلیس، پیش از ملی شدن نفت، به کارگردانی حزب توده بر علیه شرکت مزبور در جریان بود). تقاضای برقراری حکومت نظامی کرد. مصدق در مجلس گفت: «دولت علاء با این اقدام می خواهد نفس آزادی خواهان را در سینه ها حبس کند ولی زمانیکه خود زمامدار شد، در آبادان به همان صورت، حکومت نظامی برقرار کرد.» دکتر متینی - برگ ۳۰۱

دکتر مصدق به درستی در مذمت حکومت نظامی سخن گفته بود، ویژگی حکومت نظامی یعنی بستن دهان مخالفان و با بازداشت آنان، یعنی برقراری یک سیستم خفقان در کشور و نبودن آزادی مطبوعات و اجتماعات... تکلیف و حساب یاغیان و خرابکاران و آنان که با سلاح های گرم و سرد می خواهند حرف شان را به کرسی بنشانند، قانون هر کشوری روشن کرده است و نیازی به برقراری حکومت نظامی تحت هر عنوان و بهانه ای که قانون آن بنا به خواست محمدعلیشاه قاجار

به تصویب رسیده بود، نبوده و نیست. جالب است که دکتر مصدق می نویسد: «نظربه اینکه در زمان تصدی من نمی توانستند کسی را خلاف قانون توقیف کنند، قانون حکومت نظامی اجرا می شد. (خاطرات : برگ ۳۸۸)، چه شاهدهی بهتر از این گفته ی دکتر مصدق در بستن دهان مخالفان از هر طریق و هر بهانه از جمله با برقراری حکومت نظامی؟! مخالف تا زمانی که دست به اسلحه سرد و یا گرم نمی برد، باید بتواند حرفش را بزند و یا بتواند بنویسد، حکومت نظامی یعنی اینکه مخالفت و انتقاد نسبت به اعمال و تصمیمات زمامدار وقت ممنوع است و هر آنچه که زمامدار بگوید باید همه به گردن بگیرند، مگر در کشورهای آزاد و دموکراتیک، در برابر انتقادات و مخالفت ها و اعتراضات خیابانی حتا در صورت درگیری با مأموران انتظامی، حکومت نظامی برقراری شود؟ هیچ عذرو بهانه ای برقراری حکومت نظامی را توجیه نمی کند به همان دلیل که دکتر مصدق در مجلس ششم ابراز کرده بود.

وضع قانون امنیت اجتماعی.

با اینکه در زمان زمامداری دکتر مصدق حکومت نظامی برقرار بود، مع ذلک به منظور تثبیت هرچه بیشتر قدرت دولت و جلوگیری از فعالیت مخالفان، با استفاده از قانون اختیارات، قانون «امنیت اجتماعی» را به تصویب رساند. این قانون به دولت اجازه می داد هر مخالف یا هر کس را که خلاف دولت بگوید یا بنویسد، بازداشت کند و یا به تبعید بفرستد، در مجلس این قانون مورد اعتراض قرار گرفت و «دکتر بقایی» آن را «مقررات آزادی گش» نامید، ولی اعتراض او با پاسخ درشت شایگان و سنجابی روبرو شد.

ماده دوم قانون مزبور این چنین است: «هر کس کارمندان مؤسسات عمومی یا ادارات دولتی را وادار به اعتصاب و یا تحریک به اخلاف در نظم و آرامش و تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در دادگاه ها و دادسراها و مؤسسات عمومی برخلاف نظم و آرامش و انتظامات عمومی رفتار نمایند و یا با جنجال و داد و فریاد به منظور توهین و ارباب و تحت تأثیر قراردادن مراجع اداری و قضایی و یا برای جلوگیری از اجرای

قانون ومقررات، ازدحام یاتحصّن یا هرگونه تظاهر نمایند، فوراً بازداشت ومجازات خواهند شد واز سه ماه تا یکسال تبعید برای آنها تعیین می گردد وهمین ماده برای توطئه یا مواضعه کنندگان برای اعمال مزبوره دراین ماده معمول خواهد شد وهرگاه کارمند دولت باشد، درمدت محکومیت واقامت اجباری از اخذ حقوق یاآمزد محروم خواهد بود».

دکترمتینی: برگ ۳۱۶

باتصویب چنین قانونی ازسوی دکتر مصدق، شهره به آزادی خواهی ومهرورزی، جای تردیدنبود که زن وفرزندان بیگناه فرد متهم نیزمحکوم به گرسنگی وپریشانی می شدند، ازسویی دیگر اثبات ارتکاب چنین خلافی از سوی کسی چگونه میسر می بود ویا آیاچنین قانونی سبب رونق بازار اتهام نمی شد؟ ضمناً حاله رسیدگی وصدور حکم نه به دادگاه، بلکه به دادستانی، ازقوانین غیر دموکراتیک نبود، که نخست وزیرمدعی به آزاداندیشی با استفاده از اختیارات به تصویب رسانیده بود؟

جالب توجه اینکه پیش نویس این قانون رادوتن از مدعیان آزادی ومخالفان شاه به اتهام فقدان آزادی درزمان او وبرقراری سازمان امنیت، به نامهای دکتر علی شایگان ودکترسنجابی تهیه وبه تصویب دکتر مصدق رسانیده بودند! گفتنی است که پس از سقوط دکتر مصدق، ازهمین قانون برای تأسیس سازمان امنیت کشور(ساواک) بهره برداری شد.

برگزاری فراندوم.

دکتر مصدق که ظاهراً ازخود نسبت به اصول قانون اساسی پای بندی نشان میداد، در پنجم مردادماه ۱۳۳۲ بدون توجه به مخالفت همکارانش، درپیامی خطاب به مردم ایران درباره ی بقا یانحلال مجلس شورای ملی، سخن گفت وبرای توجیه فراندوم افزود« درکشورهای دموکراسی ومشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ی ملت نیست». حال آنکه همانگونه که پیش ازاین اشاره شده است، به موجب اصل ۴۸ قانون اساسی انحلال مجلس یامجلسین اختصاصاً از وظایف شاه بوده است. حال چه شده بود که دکتر مصدق شهره به پای بندی قانون اساسی، اینک آن قانون را

نادیده می گرفت؟!

بی مناسبت نخواهد بود بدانیم از جمعیت ۲۰ میلیونی آن زمان (بنابر نوشته‌ی دکتر مصدق در کتاب خاطراتش، برگ ۲۰۳) که حداقل سی درصد آن که بالغ بر ۶ میلیون میشد حق رأی داشته اند (بدون احتساب بانوان که حق رأی تا آن زمان نداشتند و صغار) تعداد کسانی که به ندای دکتر مصدق لبیک گفتند، بنا بر آمار رسمی وزارت کشور که در کتاب دکتر فواد روحانی از هواداران دکتر مصدق، نیز تأیید شده است (برگ ۳۹۴)، در تهران ۱۵۵،۵۴۴ و در شهرستانها ۵۳۰،۰۰۰ رأی که بیشتر رأی دهندگان، از اعضاء یا هواداران حزب توده بوده اند. اما دکتر مصدق در کتابش می نویسد: «شاهنشاه رأی متجاوز از دو میلیون مردم وطن پرست را ندیده گرفتند». (برگ ۲۲۵ و ۳۸۲)، که مجموع آرای به دست آمده، طبق اطلاعیه وزارت کشور دولتش؛ به هفتصد هزار نرسیده بود، شاید بر این گمان که کسی با خواندن این مطالب به دنبال درستی یا نادرستی گفته اش نخواهد رفت، خواهد توانست در کنار بسیاری از مطالب نادرست کتابش، در ذهن خواننده اثر بگذارد.

دلیل شرکت اعضای حزب توده در فراندوم از این جهت بود که حزب توده پیش از برگزاری فراندوم از دولت مصدق مُصرّاً خواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس از طریق برگزاری فراندوم، در تشکیل مجلس مؤسسان نیز برای تغییراتی در قانون اساسی اقدام کند.

دکتر مصدق در دادگاه نظامی در مورد برگزاری فراندوم چنین استدلال می کند: «آنهايي که اطلاع ندارند یا این که از اجرای آن متضرر شده اند، می گویند فراندوم در قانون اساسی پیش بینی نشده، مخالف قانون اساسی است حتا یکی از روحانیون ۹ اسفند منظور آیت الله کاشانی است] هم حکم به حُرمت آن داد. در صورتیکه هر عملی که شرع انورنهی نفرموده مُباح است... و دلیل مسلم و واضحی است براستحباب آن...».

دکتر مصدق با چنین استدلال؛ عدول از قانون اساسی مشروطه را آنجا که شرع انورنهی نکرده باشد؛ مُباح می دانسته است، بنابراین بگونه ای تلویحی می پذیرد که برگزاری فراندوم عملی خلاف قانون اساسی بوده است، اما چون شرع انور برگزاری آن را نهی نکرده مجاز به

چنین کاری بوده است، که این چنین بهانه ای چیزی جز گریز از استدلال منطقی نیست، چرا که اگر هر صاحب مقام و یا هر انسانی در انجام کاری که شرع انور نهی نفرموده مجاز باشد، چرا شاه باید از این قاعده مستثنی می بود، بنابراین می توان پذیرفت که حکم برکناری دکتر مصدق چون نهی شرعی نداشت صادر شده بود و دکتر مصدق بر اساس باور خود باید کناره می گرفت، لذا تمسک به شرع انور؛ بهانه و توجیهی غیر منطقی و سست بیش نیست.

دکتر مصدق در دفاع از خود در برگزاری رفراندوم، در حالیکه نامی از روحانی ۹ اسفند مخالف رفراندوم نمی برد، اما از شاه که در کتابش از قول رییس دانشکده ی پزشکی بدون ذکر نامش مطالبی را درباره ی دکتر مصدق بیان می کند، می نویسد: «چه خوب بود اعلیحضرت شاهنشاه نام گوینده را فاش می فرمودند تا همه بدانند...». (خاطرات - زیرنویس برگ ۳۵۳)

جای شگفت نه تنها از گفتار و استدلال دکتر مصدق در پیوند با رعایت احکام شرع انور است، بلکه از کسانی نیز هست که در کسوت روشنفکری، از او به عنوان رجلی روشن بین و پیشتاز در ساخت جامعه ای دموکراتیک نام می برند. چگونه رعایت شرع انور که امری است شخصی و درونی، و اینکه احکامی است که بیش از ۱۴۰۰ سال پیش و برای مردم آن روزگاران صادر شده بوده است و بسیاری از احکام آن با شرایط پس از چهارده سده همخوانی ندارد؛ می تواند روند دموکراسی در جامعه یی را برقرار سازد؟ رعایت قانون اساسی کشور که به هر تقدیر از سوی نمایندگان برگزیده ی ملت در چند سال اخیر و بنا بر شرایط موجود تدوین و به تصویب رسیده بود و ایشان رعایت آن را به دیگران توصیه می کرد، لازم الاجرا بود و پس، طرفه اینکه این هواداران که دکتر مصدق را در رعایت احکام شرع انور محق می دانند، از اجرای احکام شرع انور در میهن مان پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی به انتقاد می نشینند!

پس از استقرار رژیم مشروطه در ایران، مدارای قوانینی شدیم که پای بندی به آن قوانین از وظایف همه ی دولتمردان ایرانی چه شاه و چه دیگران در هر پست و مقام و اعتقادات دینی که بودند، بنابراین اینکه گفته شود چون شرع انور نهی نفرموده، جز گریز از استدلال منطقی به

منظور توجیه کاری که مجاز به انجام آن نبوده به چیز دیگری می‌توان تعبیر کرد و همانگونه که پیش از این اشاره کرده ایم، انحلال مجلس به موجب اصل ۴۸ قانون اساسی از اختیارات شاه بوده است و تحصن ایشان در تاریخ ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ به همراه جمعی در دربار که شرح آن گذشت نیز مؤید برخوردار بودن شاه از چنین اختیاری می‌باشد، حال چه عواملی سبب شده بود که دکتر مصدق برخلاف آنچه که خود باور داشت و دیگران را به رعایت قانون اساسی فرا می‌خوانده و ظاهرابه آن پایبندی نشان می‌داده است، دست به فراندوم بزند؟

در این اوضاع و احوال مصدق به فکر انحلال مجلس افتاد به دودلیل؛ مکی [حسین] به عضویت هیأت نظارت اندوخته ی اسکناس از سوی مجلس برگزیده شده بود، مصدق به علت نبودن عواید نفت، دست به چاپ محرمانه سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی زده بود و می‌ترسید مکی آن را برملا سازد؛ دیگر آنکه مصدق می‌دانست در مجلس اکثریت ندارد و اگر کار به استیضاح برسد بارأی منفی مواجه خواهد شد... دکتر متینی - برگ ۳۵۱

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «... دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار می‌بایست یکی را انتخاب کند: ۱- برای عرض جواب به مجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود دولت را ساقط کند که این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف از بین می‌رفت... ۲- دولت به مجلس نرود... نظربه اینکه چنین عملی بارویّه ی قانونی من مخالف بود، بقاء و سقوط دولت خود را تابع رأی ملت [فراندوم] یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم». برگ ۳۷۴

حسین مکی که به خاطر فعالیت‌هایش در ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس ملقب به «سرباز فداکار» شده وزمانی از یاران بسیار نزدیک و فدایی دکتر مصدق بود و سپس از او بریده و در صف مخالفان قرار گرفت، در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۳۲ طی مصاحبه ای با روزنامه ی اطلاعات گفت:

« بطوری که شنیده ام و در بعضی از جراید هم منتشر شده است، آقای نخست وزیر [دکتر مصدق] از انتخاب این جانب به سمت نظارت

بانک ملی خیلی عصبانی هستند. علت عصبانیت ایشان خیلی واضح است، زیرا از دو حال خارج نیست، یا دولت اسکناس اضافی منتشر کرده یا نکرده است. اگر منتشر کرده باشد بیم آن دارد که اگر من از آن مسئله خبردار شوم، ملت ایران را در جریان خواهم گذاشت. پس لابد فعل و انفعالی صورت گرفته که دولت از انتخاب من تا این حد نگران است.» تارنمای میرفطروس به نقل از کتاب موحد - جلد ۲، برگ ۷۶۱

دکتر مصدق در جای دیگر کتاب خاطراتش می نویسد: «...مدت مأموریت دونفر از نمایندگان مجلس در هیئت نظارت اندوخته ی اسکناس منقضی شده بود و مجلس به جای آن دو، می بایست دونفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان تهران و مخالف دولت [حسین مکی] به عضویت هیئت مزبور انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیئت اندوخته ی اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع به انتشار ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ میلیون تومان بود به مجلس تقدیم کند و گرانی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنند و رأی منفی بدهند و آن را ساقط نمایند. استیضاح راهم یکی از نمایندگان دیگر تهران در موضوع غیرمهمی به مجلس تقدیم کرده بود [این نماینده علی زهری بود] و با چنین پیش آمدها نه دولت می توانست آن نماینده ی تهران را برای حضور در هیئت نظارت اندوخته ی اسکناس دعوت نکند و نه بیش از یک ماه که نظامنامه ی مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت به هر یک از دو طریق سبب می شد که نهضت ملی ایران به خودی خود خاموش شود... این بود که تصمیم گرفتم کاسه ی از آش گرم تر نشوم و سرنوشت مملکت را به دست مردم بسپارم. اگر با بقای دولت موافقند رأی به انحلال مجلس بدهند تا دولت بماند و کار خود را تمام کند و الا دولت از کار برکنار شود و دولت دیگری روی کار بیاید که هر طور صلاح مملکت باشد بدان عمل نماید. برای تعیین این سرنوشت رفتار دوم عملی شد و...» برگ ۲۵۴

در این نوشته ی دکتر مصدق به چند نکته ی مباین با اصولی که از یک انسان مدعی مردم سالاری و یا مراعی قانون اساسی انتظار می رود، بر می

خوریم، از جمله اینکه آیا این همان دکتر مصدقی است که در بیرون از مجلس در جمع مردم حاضر، بالای چهار پایه ای می رود ضمن توهین به مجلس و نمایندگان آن، میگوید که: مجلس، اینجا است و می گوید آمده است تا حقایق را به شما بگوید که در این کشور چه میگذرد. حال چگونه بود که چاپ غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان به هر علت و جهت باید از مردم پنهان می بود، مگر نه اینکه ایشان مدعی پشتیبانی قشر وسیعی از مردم نسبت به خود به خاطر کوششی که در ملی شدن نفت و استیفای حقوق شان کرده بود، بود؟ و باز مگر نه اینکه همین مردم به خاطر آگاهی از در تنگنا بودن دولت دکتر مصدق، از رهگذر عدم فروش نفت، در خرید قرضه ی ملی شرکت کرده بودند؟ لذا در مورد چاپ ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس با داشتن آنهمه پشتیبان که آماده بودند «از جان خود بگذرند و باخون خود بنویسند، یا مرگ یا مصدق» چه جای نگرانی از آگاهی مردم از چاپ ۳۱۲ میلیون اسکناس بود؟ اگر اکثریت مردم ایران هوادار دکتر مصدق بودند یقیناً تورم را تحمل می کردند، آیا این چنین پنهان کاری را می توان از مدعیان مردم سالاری انتظار داشت؟ در کشورهایی که زمامداران آن متعهد به رعایت اصول دموکراسی و قانون میباشند، جرأت انتشار اسکناس را بدون تصویب مجلس و یا کتمان آن را از مردم، در خود نمی بینند. جزای چنین کاری بدون تردید برکناری و تعقیب قانونی است، و یا چگونه بود که دکتر مصدق مراعی به قانون اساسی، مصوبه یک مرجع رسمی و قانونی یعنی مجلس را که خود چند دوره به عنوان نماینده در آن به خدمت مشغول بوده است و از طریق همان مجلس توانسته بود طرح ملی شدن نفت را به تصویب برساند، انتخاب نماینده ی ناظر بر اندوخته ی اسکناس را بر نتابید و مصوبه نمایندگانی را که بنا بر نوشته اش در کتاب خاطراتش، هشتاد درصد آنان را منتخبین واقعی قلمداد کرده بود نادیده گرفت؟ طرفه اینکه دکتر مصدق گمان می برد «مصالح مملکت» یعنی ابقاء اودر مقام نخست وزیری، آنهم هر چند مدت که خود بخواهد مگر آنان که به زعم دکتر مصدق و هوادارانش قانون اساسی را نادیده می گرفتند، بهانه و حرف شان جز صلاح مملکت و مردم آن بود؟ و اینکه برگزاری رفراندوم را به منظور خاموش نشدن نهضت ملی ایران قلمداد می کند، دانسته

نیست آنگاه که در تیرماه ۱۳۳۱ از نخست وزیری کناره گرفت، در قید و بند خاموش شدن نهضت ملی نبود!

استیضاح از دولت حق قانونی نمایندگان مجلس است، آیا به راستی این همان مصدقی است که به رعایت قانون اساسی شهره بود و هست که تاب پاسخ به استیضاحی آنهم به نوشته ی خودش «غیرمهم» را نمی آورد، تا آنجا که صلاح خود را در بستن مجلس آنهم از راه غیر قانونی یعنی برگزاری رفراندوم می بیند؟ در این صورت چه اتهام و ایرادی به شاه و دیگران وارد است که میگویند مُراعی قانون اساسی نبوده اند که انصافاً با همه ی اشتباهی که شاه در مورد خروج ناموجه اش از کشور داشته است و به آن اشاره کرده ایم و وزیر و وبال این تصمیم نادرست را تا پایان سلطنتش به دوش کشید و چند اشتباه دیگر که پرداختن به آنها خارج از تم گفتار ما است، خدمات بسیار ارزنده ای از برای مردم و کشورش انجام داده است که اظہر من الشمس است و پس از سقوطش تبلور بیشتری یافته است که به نوشتاری جداگانه نیاز دارد.

دکتر مصدق از اینکه می دید بسیاری از هواداران صاحب نفوذش را که در ملی شدن نفت نقش بسیار مؤثری داشتند و آنان بودند که هواداران شان را به پشتیبانی از دکتر مصدق به خیابانها می کشاندند، از دست داده است (از جمله آیت الله کاشانی - حسین مکی - مظفر بقایی - علی زهری - حایری زاده - عبدالقدیر آزاد و بسیاری از نمایندگان مجلس و از جمله شاه و بسیاری دیگر را)، به امید حزب توده و آن کسان که هنوز نسبت به وی وفادار مانده بودند، همچنین از آنجا که تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور ما گواهی می دهد که برمسند قدرت نشینان اغلب توانسته اند عده ای را به هر ترتیب به سوی صندوقهای رأی بکشانند، خواست با برگزاری رفراندوم آنهم به گونه ای که کسی از مخالفان جرأت انداختن رأی مخالف به صندوق های رأی را نداشته باشد، استحکام موقعیت خود را به رُخ ناظران خارجی و شاه و مخالفان داخلی اش به ویژه دولت امریکا بکشد و آنگاه با چنین قدرت نمایی، کسی را یارای مخالفت با او نباشد و آنچه را که در مجلس سنا برای گرفتن رأی اعتماد گفته بود که: «تاقضیۀ نفت حل نشده نمی توانم سنگر نخست وزیری را خالی کنم» خواسته بود آن گفته را از قوه به

فعل، یعنی تداوم زمامداری اش برساند، حال با رفتاری که نسبت به لاینحل ماندن قضیه نفت درپیش گرفته بود و بحران مالی و گسترش عدم رضایت بخش بزرگی از مردم از ناامنی و تظاهرات خیابانی منجر به جرح و قتل، تا چه زمان و به چه امید و فرج دل بسته و می خواست در مقام نخست وزیری باقی بماند و مشکلات عدیده ی کشور و مردمش همچنان لاینحل، دانسته نیست!

دکتر مصدق چندی پیش از تاریخ برگزاری رفراندوم؛ برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس سنارفرت و تصمیم لغو پروانه اقامت کارکنان انگلیسی نفت را اعلام داشت و در پاسخ اعتراض «سناتور ابراهیم خواجه نوری» بامشت روی تربیون مجلس کوبید و به «خواجه نوری» گفت: «هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است و من اجازه نخواهم داد نمایندگانی که نماینده ی هیچ کس جز خودشان نیستند، اظهاراتی خلاف مصالح ایراد نمایند» و افزود: «تا وقتی قضیه نفت حل نشده، نمی توانم سنگر نخست وزیری را خالی کنم». صفایی، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت - برگ ۱۹۴-۱۹۵

از همین روز بود که دکتر مصدق تصمیم می گیرد این نهاد مزاحم را از سر راه بردارد. دکتر کیانوری می نویسد: «در اول ابانماه [۱۳۳۱] ماده واحده ای را به تصویب مجلس [شورای ملی] رسانید که به موجب آن دوره مجلس سنا دو سال تعیین شد و در نتیجه مجلس سنا که بیش از دو سال عمر داشت؛ تعطیل شد». خاطرات: برگ ۲۵۰

اما دکتر مصدق در کتاب خاطراتش در پاسخ به شاه که اشاره به بستن مجلسین سنا و شورای ملی به دست ایشان کرده بود، می نویسد: «در انحلال مجلس سنا من کمترین دخالتی نداشتم». برگ ۳۷۳، که بانوشته ی کیانوری مبنی بر اینکه در انحلال مجلس سنا ماده واحده ای را به تصویب مجلس رسانید مغایر است و تردیدی نیست که انحلال مجلس مزبور بنا به خواست و اشاره دکتر مصدق بوده است و انحلال مجلس شورای ملی، با برگزاری رفراندوم، چندی پس از بسته شدن مجلس سنا می تواند از دلایل تصمیم دکتر مصدق بر بستن مجلس سنا باشد، که این دو نهاد را مزاحم خود می دید.

دکتر مصدق برای رسیدن به هدفی که داشت دستور داد تا برای موافقان

سندوقهایی در میدان های سپه و راه آهن و برای مخالفان در میدانهای بهارستان و محمدیه قرار دهند، تا مخالفان در برابر چشم چماقدارانیکه با دریافت اندک مزدی همواره مورد بهره برداری دولتمردانیکه می خواهند حرف خود را به کرسی بنشانند، جرأت نزدیک شدن به صندوق رأی را نداشته باشند، با همه ی این حال از زبان دکتر فؤاد روحانی یکی از هواداران دکتر مصدق می شنویم که در کتابش زیر نام «زندگی سیاسی مصدق» می نویسد: «...با این حال اقدام دولت به مراجعه به آراء عمومی در تهران روز دوازدهم مرداد و در شهرستانها روز ۱۹ مرداد عملی گردید... موضوعی که در جریان فراندوم هم در ایران و هم در خارج جلب توجه کرد شرکت چشمگیر اعضاء و هواداران حزب توده در پیشبرد آن بود، چون حزب توده قبل از انعقاد فراندوم از دولت مصراخواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان نیز برای تغییر قانون اساسی به عمل آورد...» ۳۹۴

فراندوم در ایران سابقه نداشت و بدین جهت برخی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آن را نمی پسندیدند. حسینی در یادداشت مورخ ۱۹ تیرماه از پارسا و معظمی ارییس مجلس شورای ملی [و سنجابی نام می برد که بار فراندوم مخالف بودند. در ۲۰ تیر حسینی با نقوی نزد مصدق می روند و او را از فراندوم بر حذر میدارند... هشت تن از نمایندگان مجلس شورای ملی علیه هیأت وزیران به علت امضای تصویبنامه ی برگزاری فراندوم به دادستان تهران اعلام جرم کردند... دکتر بقایی و علی زهری نمایندگان مخالف دکتر مصدق که در مجلس متحصن شده بودند در نامه ی سرگشاده ی مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ خود خطاب به نخست وزیر نوشتند: به شرط این که نخست وزیر از تصمیم خطرناک انحلال مجلس دست بردارد، حاضر هستیم به فوریت از نمایندگی مجلس استعفا کرده و از مجلس مستقیما خود را تسلیم زندان شما نماییم... حایری زاده در تلگرافی خطاب به دبیر کل سازمان ملل متحد نوشت: مصدق با توسل به زور علیه پارلمان و قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر قیام کرده و هرگونه اقدام او برای ملت ایران الزام آور نخواهد بود... از دکتر غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی و دکتر شایگان نیز به عنوان مخالفان فراندوم نام برده شده است. دکتر صدیقی می گوید: شاه در غیاب مجلس، وی را از

نخست وزیر برکنار خواهد کرد. مصدق در پاسخ به او گفت که «جرأتش را ندارد». خلیل ملکی به مصدق گفت: «این راهی که شما می روید به جهنم ختم می شود ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد.» مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی می گوید:

معلوم می شود جناب عالی امروز صبح چرس کشیده اید. به علاوه دکتر معظمی رییس مجلس [منتخب هواداران مصدق] نیز در اعتراض به این تصمیم از ریاست مجلس استعفا کرد و پایتخت را به سوی گلپایگان زادگاه خویش ترک گفت... دکتر احسان نراقی در این باب نوشته است: ... فراندوم قانونی نبود. وکلای مجلس آن زمان به من گفتند که محال بود آن مجلس علیه مصدق رأی بدهد. مصدق می خواست از شر اقلیت هم خلاص شود. والا فراندوم در قانون وجود نداشت. فراندوم برخلاف قانون اساسی بود. دکتر صدیقی وزیر کشور وقت گفت: گریه کردم و به او گفتم هر چه شما بگویید ما اجرا می کنیم اما فراندوم کار درستی نیست. آن روز که فراندوم تمام شد و مصدق قانون انحلال مجلس را برای توشیح نزد شاه فرستاد، شاه این پیشنهاد را سند تخلف مصدق قرارداد و حکم عزلش را صادر کرد و در واقع شاه در قانونی ترین شرایط، مصدق را عزل کرد، در شرایطی که مصدق مجلس را برخلاف قانون منحل کرد. او نباید این کار را می کرد و بنابراین مصدق هم نماینده ی آن ناسیونالیزمی که عنوان می کرد، نبود، رفتارش هم رفتاری دشمن زا بود... و در جای دیگر کتابش می نویسد: آیت الله کاشانی [که تاپایان سال ۱۳۳۱ از دکتر مصدق پشتیبانی می کرد]. در اعلامیه ای دکتر مصدق رابه خود محوری و سوء استفاده از نهضت ملی ایران برای هموار کردن راه دیکتاتوری متهم کرد و گفت: اکنون بیست و هشت ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام مدت یک قدم مفید به حال شما که بتواند آن را اسم ببرد نداشته است (مگر موضوع ملی شدن نفت که با قیام عمومی و فداکاری ملت رشید ایران بوده است)... این مجلس وقتی به دکتر مصدق اختیارات غیر قانونی می دهد ملی و وقتی او را استیضاح می کند عامل اجنبی است. فراندوم می کنند که رژیم مملکت رامعین سازند و الا در مملکتی که رژیم آن معین و قانون اساسی دارد و حکومت آن مشروطه است هیچ راهی برای فرار از استیضاح و دست زدن به

رفراندوم نیست. دکتر مصدق در شرایطی که یک حکومت نظامی دایم مثل شمشیر بُرّان بالای سر مردم نگاهداشته و یکعده رجّاله و اوباش و چاقوکش توی کوچه ها راه می اندازد که در حمایت تانک و عرابه جنگی و سرنیزه ی نظامی به مخالفین او هتاک می کنند، رفراندوم می کند، آنهم با ترتیبی که موافق از مخالف معلوم و نام و تمام مشخصات را می دهند معین باشد. با این کار نتیجه رفراندوم معلوم است. هر کس چنین رفراندومی بکند به کام او خواهد بود...». دکتر متینی ۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳ و ۳۵۵

دکتر مصدق می نویسد: «در این اثنا دکتر معظمی رئیس مجلس بامن وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم، که من نتوانستم موافقت کنم. چونکه هدف از بین می رفت و دولت در جلسه ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل می شد، بایک اکثریت قلابی سقوط می کرد... و یک عده آشوب طلب می خواستند مملکت را بطرف کمونیسم سوق دهند... ولی کدام مجلس؟ همان مجلسی که رئیس آن را یک اکثریت متکی به سیاست بیگانه انتخاب نمود یعنی دکتر عبدالله معظمی. [خاطرات و تألمات - ۱۹۱]

اینکه احسان نراقی عمل شاه را در ردّ درخواست دکتر مصدق برای توشیح گزارش انحلال مجلس از طریق رفراندوم «قانونی ترین شرایط» برمی شمارد، سخنی است مستدل و منطبق با وظایف شاه به خاطر سوگندی که به موجب اصل سی ونهم متمدن قانون اساسی به این شرح «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم، قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقررّه سلطنت نمایم و...»، به هنگام جلوس در مجلس شورای ملی یاد کرده بود، بوده است. از این رو با توجه به وظیفه شاه در نگهبانی قانون اساسی که در اصل مزبور تصریح شده بود، چون انحلال مجلس طبق اصل چهارم و هشتم قانون اساسی از وظایف شاه بود و برگزاری رفراندوم در قانون اساسی گنجانیده نشده بود، شاه با منحل شدن مجلس، بر حسب وظیفه ای که قانون از برایش معین کرده بود، این حق را داشته است که

در برابر عمل غیرقانونی و تخلف آشکار دکتر مصدق، در برگزاری رفراندوم و انحلال مجلس، او را برکنار کند.

دکتر متینی در کتابش به مصاحبه دکتر سنجابی با «طرح تاریخ شفاهی ایران» می پردازد، که تنها به بخشی از آن اشاره می کنیم که گفت: «... پس از انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت اندوخته ی اسکناس، نزد مصدق رفتیم. او در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. به من گفت: آقا ما باید این مجلس را ببندیم. گفتیم چطور ببندیم؟ گفت این مجلس مخالف ما است و نمی گذارد که ما کار بکنیم. ما آن را بایستی بارأی عامه ببندیم. بنده گفتیم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم شما امروز از جهت انتخاب مکی ناراحت هستید... سپس مصاحبه کننده از دکتر سنجابی می پرسد: مطابق قانون اساسی ما، در غیاب مجلسین، شاه حق صدور فرمان عزل را دارد، مگر اینطور نیست؟
ج - دارد.

چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟

ج - مصدق می گفت که چون مجلس به من رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و درسی تیر سال پیش باقیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمی تواند فرمان عزل بدهد...» ۳۵۳

گویا دکتر مصدق از یاد برده بود زمانی را که نماینده ی مجلس بود و در مخالفت خود و یارانش با رزم آرا نخست وزیر وقت، تا آنجا پیش رفته بود که در صحن مجلس و دور از شئونات نمایندگی و مجلس، او را تهدید به کشتن با دستهای خود کرده بود، مخالفت دکتر مصدق و یارانش در مجلس موجب نشد که رزم آرا برای رهایی از دست نمایندگان اقلیت، با برگزاری رفراندوم، مجلس را تعطیل کند و دکتر امینی در زمان نخست وزیری اش طبق قانون اساسی به فرمان شاه مجلسین را تعطیل کرده بود.

رفراندوم و تغییر رژیم از زبان ابراهیم صفایی

ابراهیم صفایی در کتابش آورده است: «... مصدق همان روز در اندیشه ی برپایی شورای سلطنت بود و «ده خدا» را برای ریاست شورا در نظر

گرفته بود، ولی پس از تأمل، برقراری رفراندوم و تغییر رژیم را مناسب تر دانست و از این رو، روز ۲۸ مرداد به وزیر کشور گفت: «ممکن است رفراندوم بشود، دستور دهید نقل و انتقالی در مأمورین وزارت کشور انجام نشود»، دکتر بقایی تصمیم دکتر مصدق را برای تغییر رژیم قبلاً در پنجم خرداد ۱۳۳۲ در مجلس فاش کرده بود [طبق صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در ۵ خرداد ۱۳۳۲] و بعداً «آیت الله کاشانی» هم در یک مصاحبه در مهرماه ۱۳۳۲ به این تصمیم مصدق اشاره کرده و گفت «مصدق» می خواست تغییر رژیم دهد، ولی من مخالف بودم.» اشتباه ملی شدن نفت - برگ. ۲۷۶

استدلال ایرج پزشکزاد، درباره ی رفراندوم.

برخی به هوادارای از دکتر مصدق با تعبیر و تفسیرهای مهجور خواسته اند برگزاری رفراندوم را به نوعی توجیه کنند. که از جمله آنان آقای ایرج پزشکزاد نوشته اند: «در مقابل تهدیدی که با مسئولیت دولت متوجه قوه مجریه است، نهایت اهمیت دارد که قوه مجریه وسیله ای در اختیار داشته باشد که از تعبد در برابر پارلمان احتراز نماید، تنها این حق است که به دولت اجازه می دهد که چیزی غیر از یک مأمور اجرای پارلمان باشد...». دکتر متینی -- ۳۵۹

مفهوم این عبارات یعنی اینکه رییس قوه مجریه مجاز خواهد بود بنا به میل خودش مصوبات مجلس را که پس از توشیح شاه به صورت قانون در می آید و باید از سوی دولت اجرا شود نادیده بگیرد تا به گفته ی ایشان «چیزی غیر از یک مأمور اجرای پارلمان باشد!» به زبان ساده تر یعنی بتواند مصوبات قانونی مجلس را نادیده بگیرد و به راه خودش برود و هر کاری را که خود لازم بداند انجام دهد از جمله برگزاری رفراندوم، وی همچنین به منظور تأیید دیدگاهش، در آن نوشتار، از اقدام «ویلیام پیت دوم» نخست وزیر انگلیس در سال ۱۷۸۳ و «شارل دوگل» رییس جمهوری فرانسه در سال ۱۹۶۲ یاد کرده است که آن دو در برابر مخالفت نمایندگان مجلس به رفراندوم متوسل شده بودند و در تأیید اقدام دکتر مصدق در انحلال مجلس اظهار نظر کرده است که: «باید به تفاوت بین قانونیت legality و مشروعیت یا

حقانیت legitimacy توجه داشت. قانونیت یک خصوصیت صوری است، یعنی بلفظ قانون مطابقت داشته باشد، درحالی که مشروعیت یا حقانیت خصوصیت ماهوی است... بنابراین اقدام مصدق نیز، غیرقانونی، ولی به علت تأیید ملی، مشروع یا حقانی بوده است...» دکترمتینی ۳۵۹ آقای ایرج پزشک زاد صحبت از تأیید ملی و مشروعیت و حقانیت آن از فراراه برگزاری رفراندوم میکند، گویا فراموش کرده است که تدوین قانون اساسی مشروطه و متمم آن نیز براساس تأیید ملی از طریق رأی گیری از مردم به جهت انتخاب نمایندگان خود با عنوان نمایندگان مجلس شورای ملی و یا مجلس مؤسسان بوده است که مشروعیت و قانونیت هر دو را با هم داشته و قوه مجریه موظف به رعایت آن بوده است، همانگونه که نه فقط شاه و دیگران.

تکلیف رییس قوه مجریه در موارد اختلاف نظرها مصوبات مجلس طبق قانون اساسی روشن بود، هرگاه رییس دولت با هر یک از مصوبات مجلس موافق نمی بود، باید در مجلس حاضر و با توضیحاتی که میداد یا با اکثریت آرا جرّ و تعدیلی طبق نظر نخست وزیر انجام میشد یا اینکه نظراً مورد موافقت قرار نمی گرفت. در این صورت یا باید تمکین می کرد و یا رأی اعتماد می خواست و یا از کار کناره می گرفت از این رو هرگونه اقدام دیگری به هر دلیل و بهانه که خارج از چهارچوب قانون اساسی و یا مصوبات مجلس بود، غیرقانونی و توجیه آن از استدلال منطقی بدور است و دکتر مصدق با مشروع نشان دادن عمل خود براساس عدم نهی شرع انور، تلویحاً به سرپیچی از قانون اساسی اعتراف کرده است که به آن اشاره کردیم.

آقای پزشکزاد در درستی عمل دکتر مصدق از کار ویلیام پیت دوم نخست وزیر انگلستان در بیش از دویست سال پیش و شارل دوگل در بیش از پنجاه سال یاد میکند که آن دو در برابر مخالفت مجلس دست به رفراندوم زده بودند. ایشان اگرچه روشن نساخته است که در قانون اساسی آن دو دولت در آن سالها اجرای رفراندوم جایی داشته است یا نه، ولی ما فرض را بر این می گیریم که در قانون اساسی آن دو کشور، به مجاز بودن قوه مجریه به برگزاری رفراندوم ذکر نشده بوده است، بسیار خوب، اما این امر چه ربطی به کشور ماباد داشتن قانون اساسی

که از شاه گرفته تانخست وزیر وهر دولتمرد دیگر؛ موظف به رعایت آن بوده اند دارد، تا آنجا که دکتر مصدق شاه را همواره به رعایت قانون اساسی فرا می خوانده است؟ که این خود تأییدی از سوی ایشان بود که قانون اساسی ملاک عمل و رفتار شاه و همه ی دولتمردان بوده است. عمل نادرست دکتر مصدق در برگزاری رفراندوم تا آنجا بود که صرف نظر از تأیید تلویحی ایشان در غیرقانونی بودن برگزاری رفراندوم که انجام آن را بنابر حکم شرع انور توجیه کرده است، دیدیم که یاران بسیار نزدیک و دوستاندانش نیز او را از این کاربرد حذر داشته بودند و انگهی اگر رفتار زمامداران کشورهای دیگری می تواند سرمشق قرار بگیرد، چرا شاه ایران از این قاعده باید مستثنی می بود، مثلاً پیروی از مشی پادشاه عربستان و یا ویلیام هشتم و ایوان مخوف پادشاهان انگلستان و روسیه تزاری...؟! و آیا به راستی کاری که بیش از دو بیست سال پیش از سوی نخست وزیر کشوری بیگانه صورت گرفته می تواند معیار و توجیهی برای عمل زمامداران کشور مادر زمان حاضر باشد!؟

چه خوب بود آقای ایرج پزشکزاد و دیگران که با توجیهاتی این چنینی سعی در تأیید کار دکتر مصدق در برگزاری رفراندوم دارند به گفتار ایشان در روز چهارم تیر ۱۳۳۲ یعنی درست یکماه مانده به اعلام برگزاری رفراندوم توجه می کردند که در آن روز دکتر مصدق از نمایندگان فراکسیون های مجلس دعوت کرد و به آنها اظهار داشت که: «... تعطیل مجلس به هیچ وجه جایز نیست و هر دولت ملی باید تمام مساعی خود را بکاربرد که مجلس وجود داشته باشد و به وظایف خود عمل کند... وظایف قانونی مجلس به عهده اکثریت و اقلیت است که اولی پشتیبان و دومی راهنمای دولت می باشد.» کتاب فاتح - برگ ۶۵۶

آیا عبارت «تعطیل مجلس به هیچوجه جایز نیست» که دکتر مصدق خطاب به نمایندگان فراکسیونهای مجلس ابراز داشت (نص)، مبین توجیهات نادرست آقای پزشکزاد (فتوی) نسبت به عمل نادرست دکتر مصدق در برگزاری رفراندوم نیست؟

دکتر مصدق در پاسخ به شاه می نویسد: «... دولت نمی تواند آرایبی را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده و آنان را به سَمَتِ

نماینده‌گی خودانتخاب کرده اند باطل نماید و...» خاطرات- ۳۵۸ و ۳۵۹ همین نوشته ی دکتر مصدق آنهم در سال ۱۳۴۲ خود به تنهایی پاسخی است به تفسیر و تحلیل آقای پزشک‌زاد، طرفه اینکه دکتر مصدق با چنین اعتقادی؛ خود با برگزاری رفراندوم به ابطال حق نمایندگان اقدام کرده بود!

به این نکته نیز اشاره کنم که اگرچه به خاطر مراتب ادبی آقای پزشک‌زاد، به ایشان احترام ویژه دارم ولی این احترام و ارادت سبب نخواهد بود که دیدگاه مخالفم را نسبت به دیدگاه وی ابراز نکنم. ایشان همچنین می نویسد: «اصرار و تأکید منتقدان مصدق، برای این که انفصال و امتیاز قوای ثلاثه - موضوع اصل بیست و هشتم متمم [قانون اساسی] روح قانون اساسی است، ادعایی فاقد وزن و اعتبار و به قصد حمله سیاسی است، گفتن ندارد که روح قانون اساسی، بی تردید اصل بیست و هشتم است که می گوید «قوای مملکت ناشی از ملت است»، اصلی که متأسفانه منتقدان مذکور، نه پیش از مصدق و نه بعد او حرمتش را نگه نداشتند». دکتر متینی - ۳۱۳

در برابر چنین اظهار نظری، چند نکته قابل ذکر است، نخست اینکه در برابر «نص» فتوی جایز نیست، یعنی زمانی که دکتر مصدق خود گرفتن اختیارات قانون گذاری را منطبق با اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی نمی داند و برگزاری رفراندوم را نیز بنا بر شرع انور (نه قانون اساسی) می داند، اینکه به تعبیر و تفسیرهایی خارج از اصل مزبور و خلاف گفته ی ایشان پرداخته شود، احتجاجی است نادرست.

وقتی که دکتر مصدق در جلسه ۱۲۰ تاریخ ۲۸ خرداد ماه ۱۳۰۶ در مخالفت با اعطای اختیار قانون گذاری به وزیر دادگستری وقت می گوید: «...به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می شود: قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجرائیه. وضع قانون از وظایف قوه مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوه مقننه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر بگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید.» (دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، نوشته ی حسین مکی - ۱۹۶)، دیگر چه جای بحث

وَجَدَلْ برای توجیه عمل غیرقانونی دکتر مصدق در گرفتن اختیارات قانون گزاری خواهد بود؟

آقای پزشکزاد برای به گُرسی نشانیدن دیدگاه خود، عبارتِ اصل بیست و ششم مُتمم قانون اساسی را به صورت کامل به این شرح: «قوای مملکت ناشی از ملت است - طریقه استعمال آن را قانون اساسی معین می کند.» ذکر نمی کند و تنها به ذکر بند نخست اصل مزبور اکتفا می نماید، بدیهی است که اگر خواسته شود تنها بند نخست اصل مذکور در نظر گرفته شود، تفسیر همان است که وی نوشته است، اما می بینیم که بند دوم عبارت، «قوای ملت» را مُقید به حکم «قانون اساسی» کرده است، که این «قید» در اصل بیست و هشتم مُتمم قانون اساسی به این شرح: «قوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.» به روشنی آمده است و جای هیچگونه تفسیر و تعبیر نیست. مفهوم روشنتر اینکه قانون بر انفصال قوای مُجریه - مُقننه و قضایه تأکید دارد و از آنجا نیز که همواره حکم بعدی ناظر بر حکم قبلی است، بنابراین، معیار اصل بیست و هشتم مُتمم قانون اساسی بوده است.

ایشان همچنین می نویسد: «... در فرانسه و انگلیس، به دو گل و چمبرلین و چرچیل، مجلس در مواقع ضروری اختیارات داده است.»

از آنجا که هر کشوری بنابر مقتضیات و شرایط اجتماعی و سیاسی و باورهای دینی و عرفی خود، قوانین مخصوص به خود را دارا می باشد، بنابراین تا زمانیکه آنچه در سایر کشورها اجرا می شود اما به صورت قانون در کشور ما در نیامده باشد، مأذون به اجرای قوانین آن کشورها نخواهیم بود، که به هر حال آنچه که در دست داشتیم و همگان موظف و مُقید به رعایت آن بودند، همانا قانون اساسی بود، که به اعطای اختیارات به دولت مردان و برگزاری رفتار دوم اشاره ای نشده است.

دکتر مصدق نیز همانگونه که پیش از این اشاره شد، بارها از در مخالفت با اعطای اختیارات به وزیران و نخست وزیران پیش از خودش در آمده بود و برای اثبات درستی مخالفتش در غیرقانونی بودن اعطای اختیارات گفته بود که می تواند در درستی دیدگاهش به بیش از پنج ساعت سخنرانی کند.

دکتر مصدق در جلسه سوم آذر ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی گفته

بود: «...می خواهم در این باب اکنون عرض کنم و حتی خدا را به شهادت می طلبم که به هیچوجه مایل نبودم در انتخابات دخالت کنم ولی قضیه نفت سبب شد که من بمانم و در انتخابات هم دخالت کنم... ولی اکنون کار در مرحله ای است که شانه از زیر بار مسئولیت نمی توان خالی کرد و با تعطیلی قوه مقننه هرگز موافق نبوده و نیستم و میل ندارم مملکت با «فترت» روبه روشود...» صفایی - ۲۱۵ وفاتح - ۵۸۳

دخالت در امر انتخابات در لوای هر بهانه و عذری واز سوی هر کسی و یا دولتی نادرست و غیرقانونی و قابل تعقیب قضایی است، اما شگفت اینکه کسی که در انتخابات دوره چهاردهم و شانزدهم به خاطر دخالت دولت وقت در امر انتخابات فریادش به آسمان رسیده بود و با جمعی دیگر به تظلم به شاه پناه برده بود؟ اینک خود مرتکب همان مناهی شده بود. شگفت تر اینکه دوستدارانش در راه مخالفت باشاه، چشمان خود را نسبت به کارهای نادرست پیشوای شان که حتا خود او بارها در مذمت آن کارهای نادرست داد سخن داده بود، می بندند و سهل است که با تعبیرها و تفسیرها و توجیه های مهجور، به تحریف حقایق و آشفته ساختن تاریخ معاصر ما می پردازند!

دکتر مصدق با همه ی این قولهای مؤکد که در مجلس به مجلسیان داده بود، نقشه خود را برای انحلال مجلس، بی توجه به مخالفت همکارانش و مغایرت آن با قانون اساسی، دنبال کرد، و رأی گیری در تهران روز ۱۲ مرداد و در شهرستانها در ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ انجام شد و دکتر مصدق نتیجه همه پرسی را رسماً به اطلاع شاه رسانید و از او خواست که فرمان انتخابات دوره هیجدهم را صادر کند. اما شاه چون برگزاری رفراندوم را خلاف قانون اساسی می دید، به جای اجرای خواسته ی دکتر مصدق، روز ۲۲ مرداد ماه حکم برکناری دکتر مصدق و انتصاب سر لشکر زاهدی به نخست وزیری را همزمان صادر و با بازداشت سرهنگ نصیری، در بامداد روز ۲۵ مرداد، کشور را به سوی بغداد ترک می کند.

هواداران دکتر مصدق ابتدا به روی خود نمی آورند که این طرز رأی گیری در کدام کشوریکه اصول دموکراسی در آنها رعایت میشود و دکتر مصدق را پرچمدار آن اصول می دانند، اجرا شده است و چه تعداد از مخالفان بدون بیم از جان خود، حاضر بودند در برابر چشمان عده ای چماقدار که استخدام آنان

در برابر پرداخت مبلغی ناچیز برای هرزامداری بسیار امکان پذیر بوده وهست، به پای صندوق رأی بروند. به ویژه اینکه درمحل هاییکه صندوقهایی برای اخذ رأی مخالفین در نظر گرفته شده بودنوشته شده بود: «آنها ییکه در این محل رأی می دهند خائنین به وطن هستند» که نگارنده خود از نزدیک شاهد این ماجرا بوده است.

به هر حال دکتر مصدق در شرایط هیجانی، شتابزده وغیرقانونی، با حمایت گسترده ی سازمان ها وسندیکاهای حزب توده در ۱۲ مرداد ۳۲، فراندوم برای انحلال مجلس را به شیوه ای غیر دموکراتیک برگزار کرد... خبرنگار روزنامه معتبر LE MONDE (چاپ پاریس) از تهران، درباره ی چگونگی انجام فراندوم برای انحلال مجلس را با تیتراژ «اخذ رأی موافق ومخالف انحلال مجلس، دردومرکز مختلف انجام شد» گزارش داد: «...به نظرمی رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده وجبهه ملی برقرار شده است، به این شکل که طرفداران جبهه ملی در میدان سپه وطرفداران حزب توده در ایستگاه راه آهن، رأی خود را به صندوق بریزند... گروه های حزب توده خیلی عظیم تر هستند وطول صف های آنان به چند صد متر بالغ می شود. شعارها وپلاکاردهای جبهه ملی حاکی از اعلام حمایت ازدکتر مصدق ودرخواست انحلال مجلس است، درحالیکه شعارهای حزب توده - اساسا - علیه مجلس است ودرخواست تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوه اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هریک از شرکت کنندگان در این فراندوم باید ورقه ای را پُرکنند که اسم وآدرس خودرا روی آن بنویسند...» وانگاه چنین ادامه میدهد: «...هنگامیکه (پیشوا) دست به تجاوزات آشکار به حقوق اساسی می زند وحتى چهارچوب های پذیرفته شده ی اسمی رانیز زیرپامی گذارد، چیزی باید وجودداشته باشد تا تصمیمات پیشوارا توجیه کند یا جلوی خشم مردم را بگیرد وان را به سوی دیگری سوق دهد. در جنبشی که دکتر محمد مصدق رهبر آن بود، این «چیز» غالباً «دست انگلیسی ها» و «عوامل بیگانه» نامیده می شود. «تارنمای علی میرفطروس جای انکار نیست که اگر چه دولت بریتانیا وامریکا نیز در ماههای آخرزمامداری دکتر مصدق با بهره گیری از عوامل داخلی مخالف دکتر

مصدق و تبلیغات پنهان و آشکار، خواهان سرنگونی او بودند، اما نه به آن حدی که دکتر مصدق خود به خاطر رفتار به دور از تدبیر و راندن بخشی از بهترین دوستان و یارانش از کنار خود و با لجبازی و استبداد رأی و یابهره نگرفتن از کارشناسان خبره در امور نفت به ویژه از جنبه اقتصادی و بازاریابی آن و مخالفت با پیشنهادهای موقتی و قابل پذیرش بانک بین المللی به ویژه پیشنهاد دوم بریتانیا و آمریکا، به هدف از دست ندادن و جاهت ملی و یا همانگونه که چندی پیش در مجلس سنا گفته بود که تا حل نشدن قضیه نفت سنگر نخست وزیری را خالی نخواهد کرد، می خواسته است با انجام اعمالی حتا غیر قانونی همچنان در مقام نخست وزیری پایدار بماند و بالاخره با برگزاری فرماندوم و به تعطیل کشاندن مجلس با همه ی تذکرات همکاران نزدیکش به خودداری از انجام آن که در بین شان از حقوق دانان کم نبودند، به ویژه میدان دادن به حزب توده به منظور جلب کمکهای هرچه بیشتر دولت امریکا و ادامه پستیبانی آن دولت از او، در سقوط خود دست داشته است. اینکه یاران تا چندی پیش دکتر مصدق را که به سبب رفتار و سیاست نادرست او در ماههای اخیر، از او بریده بودند، به اتهام دست در دست بیگانه داشتن و دریافت وجوه از بیگانه متهم کردن، به چیزی جز کم آوردن برهان و دلیل نمی توان تعبیر کرد، به زبانی روشنتر اینکه از مبلغ سیصد و نود هزار دلار (هم ارز ۳،۲۶۴،۳۵۰ تومان) به نوشته ی دکتر مصدق در کتاب خاطراتش (برگ ۳۶۷ و ۳۷۸)، چه مبلغ به هریک از یاران دیروز که به صف مخالفان او پیوسته بودند، می بایست رسیده باشد تا ساز مخالفت ساز کنند، حتا اگر سهم درباریان و فرماندهان ارتشی و انتظامی و ژاندارمری و سایر مخالفان از جمله در میان آنان بنا به گفته ی هواداران دکتر مصدق ارادل و او باش را در نظر نگیریم؟! اگر به پذیریم که می شد با چنین مبلغی دکتر مصدق را ساقط کرد، دم از پایگاه محکم ایشان نزد اکثریت نزدیک به اتفاق مردم زدن چه معنا و مفهومی خواهد داشت؟

چه کسی می تواند به ضرس قاطع اثبات کند که اگر فرماندوم انجام نشده بود و مجلس همچنان دایر می بود، شاه دکتر مصدق را با همه ی رنجش و دلگیری از او، از کار برکنار میکرد؟ حتا به استناد نوشته ی کیم روزولت، شاه با برکناری دکتر مصدق با همه ی توصیه هایی

که به او میشده، از طریق غیرقانونی مخالف بود، تا آنجا که تا پیش از انحلال مجلس باهمه ی آنچه که دکتر مصدق از شاه می خواسته، انجام می شد (از جمله واگذاری املاک پهلوی به دولت، تبعید مادر ویکی از خواهران شاه به خارج از کشور، - تفویض فرماندهی ارتش - منع دیدار شاه با دیپلماتهای خارجی - حذف بودجه ی درباره میزان قابل ملاحظه - کاستن از وسایل استحفاظی شاه و بستن دفاتر مخصوص والا حضرتها و برکناری علا وزیر دربار و انتصاب امینی به عنوان کفیل وزارت دربار بنا به انتخاب و پیشنهاد دکتر مصدق و...) که به گفته ی حسین مکی شاه چون موم در دست مصدق بود. مع ذلک همانگونه که در کتاب کیم روزولت آمده و بعضی از نوشته های او مدرک و سندی معتبر برای مخالفان شاه شده است، شاه در آن شرایط حساس کشور و به هدف جلوگیری از خونریزی نخواست کاری بر علیه دکتر مصدق انجام دهد.

دکتر مصدق با بستن مجلس، خود این بهانه ی قانونی را به دست شاه داد و این درست نیست که شیفتگی ما را به جایی بکشاند که از استدلال منطقی بازمانیم و یا بدخواهی و نفرت ما را از بررسی بی طرفانه باز بدارد، آنان که به اصول قانون اساسی مشروطه آگاهی دارند به خوبی می دانند که وابستگان شاه تحت هیچ عنوان در مقابل ارتکاب خلاف و بزه مستثنی از سایر شهروندان نبودند، بنابراین اگر دولت دکتر مصدق شاهد اعمال خلاف قانون و ارتکاب بزه از هریک از آنان شده بود، حق این بود که از طریق مراجع قضایی بر علیه هریک از آنان اقامه دعوی کند، تا به حکم دادگاه مجازات شوند، بنابراین با تبعید مادر ویکی از خواهران شاه به خارج، تنها به دستور و زور دکتر مصدق، مَغایر با اصل چهاردهم متمم قانون اساسی بود که میگوید: «هیچیک از ایرانیان رانمی توان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبوره اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می کند». آیا با چنین کاری، آزاد منشی و دموکرات بودن و قانونمندی دکتر مصدق به زیر سؤال نمی رود؟ تذکار این نکته را لازم می داند که ابراز چنین مطلبی دفاع از کس یا کسانی نیست، که یکاش قانون درباره ی همه، از عوام گرفته تا خواص، به دور از هر بهانه و یا ملاحظه کاری به طور یکسان اجرا می شد، بلکه غرض کند و کاو درباره ی رفتار و اعمال دست

اندر کاران رویداد ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ به منظور روشننگری است. یادمان نرفته است که دکتر مصدق با آنهمه ناسزاگویی‌ها و اتهام خیانت به رضاشاه، درباره‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و برسر کار آمدن او و برپایی راه آهن، تا سال ۱۳۱۹ زندگی عادی و به دور از مزاحمت داشته است و زمانی که در رابطه با کار ظاهراً خلاف دکتر متین دفتری (دامادش) نخست وزیر وقت، و یا به هر دلیل و بهانه‌ی دیگر، آنهم برای مدت کوتاهی همراه باراننده و آشپز خود به بیرجند تبعید شده بود، هیچگاه خاطره تلخ تبعید ورنجشی که نسبت به رضا شاه پیدا کرده بود، از یاد نبرده بود، حال خود نه به حکم دادگاه، بلکه با اعمال زور و فشار به شاه، مرتکب همان کاری شده بود که درباره‌ی خود دادا انجام شده بود!

دکتر کیانوری می نویسد: «دکتر مصدق می گوید: به شاه پیغام دادم که خیال دارم رفرا ندومی بکنم. شاه آقایان علاء و حشمت الدوله و الاتبار را فرستادند. من سه نفر از نمایندگان دولت خود را تعیین کردم که به عنوان شاهد حضور داشته باشند. به شاهد شاه گفتم تصمیم دارم رفرا ندومی بکنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم. به مردم بگویم که والا حضرت اشرف پهلوی وقتی اینجا بودند چه کارهایی در حق من کردند و علیا حضرت ملکه مادر چه موانعی سر کارهای من تراشیدند. همچنین قضایای بختیاری را ابوالقاسم خان می گویم... سپس از روزنامه کیهان مورخ ۱۰ اسفند ماه ۱۳۳۱ چنین نقل می کند: «بعدا اعلیحضرت همایونی اظهار تمایل به مسافرت کردند. من حضور شاه شرفیاب شدم. قرار شد صبح روز پنج شنبه حرکت کنند. بعد پیغام دادند که روز شنبه حرکت کنند. قرار صبح زود بود. بعد به ساعت ۱۰ مبدل شد. برای انجام مسافرت ۱۰ هزار دلار آماده کردم. نه هزار دلار حواله بانک های خارجی و هزار دلار پول نقد. این پول را به آقای علاء دادم. دستور صادر کردم پاسپورت های مسافرت را بیاورند پیش خودم. من با دست خودم عکس هارا به پاسپورت ها چسباندم و مهر کردم. به دربار فرستادم. دستور داده بودم که نیروهای انتظامی مسیر ایشان را تقویت کنند و نگذارند کسی که در منزل شاه یا منزل من جمع شود». کتاب خاطرات: برگ ۲۵۵

از اینکه ملکه مادر و خواهر شاه؛ اشرف، با محدودیت هایی که

دکتر مصدق برای شاه و درباریان فراهم آورده بود، مخالف او بودند جای تردید و گفتگو نیست، اما در حالیکه آنان به خارج از کشور تبعید شده بودند و قرار بود چند تنی دیگر از برادران شاه نیز تبعید شوند و میشد طیّ اعلامیه ای ویا سخنرانی از رادیو، از دخالت‌های مادر و خواهر و سایر درباریان، مردم را از مشکلات بر سر راهش آگاه سازد و با آنهمه اختیاراتی که داشت؛ چه نیازی به رفراندوم بود؟ مگر اینکه می خواسته است، شاه را از میدان به در کند، و حال که می دید شاه داوطلبانه آماده ی خروج از کشور شده است، برای خروج هرچه زودترش از کشور با ذوق و شوقی تمام به جای یک کارمند ساده در بخش صدور گذرنامه، آستین‌ها را بالا می زند و خود به الصاق عکس و زدن مهر روی گذرنامه ها می پردازد، آنهم با همه ی درگیری های اجتماعی و سیاسی و معضل نفت که در پیش رو داشت.

اما در مورد ابوالقاسم خان بختیاری، سند محکمی که حکایت از تحریکات شاه ویا دیگر اعضای دربار در یاغیگری او کند، در دست نیست، که اگر بود به سرهنگ تیمور بختیار که از طرفداران شاه و مأموردستگیری ابوالقاسم خان شده بود، توصیه می شد، در رویا رویی با او کجدار و مریز کند که حتا با دستگیری و زندانی شدن اوسندی و مدرکی که حکایت از دخالت شاه کند ارائه نشده است، او نه تنها در زمان نخست وزیری دکتر مصدق سر به شورش برداشته بود، بلکه در سال ۱۳۲۵ نیز در ماجرای نهضت جنوب به رهبری ناصر خان قشقایی با قوای دولتی به مقابله پرداخته بود. در بیوگرافی او آمده است که در سن ۱۴ سالگی برای ادامه تحصیل عازم لندن می شود و ۵ سال در انگلستان در رشته برق و الکترونیک به تحصیل می پردازد و پس از برگشت به ایران، عهده دار مشاغل دولتی (فرمانداری کاشان و شهرکرد) می شود. قیام دوم ابوالقاسم خان در نیمه ی دوم سال ۱۳۳۱ را که در اوایل سال ۱۳۳۲ با دستگیری او پایان یافت، می توان به تحریک انگلستان تعبیر کرد؛ نه شاه، چرا که او همواره هدف خود را از شورش هایش احیای مجد و عظمت بختیاری و دفاع از حقوق مردم بختیاری اعلام می کرد و از رضا شاه که این حقوق را از آنان گرفته بود و چند تن از سران شورش و توطئه گربختیاری را به قتل رسانده بود، به بدی یاد می کرد.

اشتباه شاه در خروج از کشور

گفته بودیم که شاه برطبق قانون اساسی، مأذون به برکناری وانتصاب نخست وزیر بود و این امر در زمان پادشاهی احمد شاه نیز پیشینه داشته است و آن اینکه در فاصله تعطیل مجلس سوم تا گشایش مجلس چهارم، ۱۴ بار فرمان رییس الوزرایی به نام ۱۲ تن به ترتیب: فرمانفرما - محمدولی خان سپهسالار تنکابنی - وثوق الدوله (سه بار) - علاء السلطنه (دوبار) - عین الدوله - مستوفی الممالک - صمصام السلطنه - مشیرالدوله - سپهدارشتی - سیدضیاءالدین طباطبایی و قوام السلطنه، از سوی احمد شاه صادر شده بود و دکتر مصدق بارها از او به عنوان شاه جوان بخت و میهن دوست و مُرّاعی قانون یاد کرده است. و با در جلسه ۲۶ مه‌رمه ۱۳۳۳ در مجلس شورای ملی گفته بود: «شاه باید از مرحوم احمد شاه سر مشق بگیرد». دکتر الموتی. ایران در عصر پهلوی، ج یک .

حال از قانون اساسی که بگذریم، با چنان پیشینه ایکه از سوی احمدشاه اجرا شد و صدای اعتراضی از سوی مجلسیان و نویسندگان حتا دکتر مصدق برنخاسته بود، شاه چگونه نمی توانسته با همه ی تصریح اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی، حکم برکناری دکتر مصدق را صادر کند، آنهم به ویژه در زمانیکه مجلسی در کار نبود؟ از سویی دیگر شاه با عنوان شخص اول مملکت و با توجه به حدود اختیارات قانونی اش در برکناری نخست وزیر، چه نیازی به کودتا داشت، تصمیم نادرست شاه به گماردن یک مأمور نظامی جهت ابلاغ حکم برکناری دکتر مصدق، به ویژه خروجش از کشور موجب گردید که مصدق و پیرامونیانش و کمونیستها و برخی از روشنفکران مخالف شاه و خواهان سرنگونی او، وانمود کنند که کارشاه یک کودتا بوده و چون در کارش موفق نشده فرار را برقرار ترجیح داده است، لذا باید بساطش برچیده شود و از این رو بود که دست به کارهایی زدند که به آنها اشاره شد .

بی جهت نبود که دکتر مصدق در این باره در کتاب خاطراتش

نوشت: «...هرچه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف فرمایی بی سابقه و بی خبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه به فرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته می خواست از موقع به نفع خود استفاده کند...» که نگارنده خود شاهد چنان تلقی از سوی بسیاری از مردم بود، حتا از طیف هواداران رژیم پادشاهی که با ابراز تأسف؛ خروج ناگهانی شاه را به فرار تعبیر می کردند.

شاه درباره ی علت خروجش از کشور پس از صدور حکم برکناری دکتر مصدق در کتاب «مأموریت برای وطنم» چنین می نویسد: «... من و ملکه قبل از آگاهی از این موفقیت امنظور پیروزی هواداران شاه؛ از تهران خارج شده بودیم، زیرا طبق نقشه ای که قبلا طرح شده قرار بر این شده بود که اگر مصدق به فرمان عزل خود اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر موقتاً از ایران خارج شویم. علت موافقت من با این نقشه به دو جهت بود: یکی آنکه در اثر عزیمت من به خارج قصد اصلی مصدق و یارانش بر ملا و آشکار میشد و افکار عمومی را به مخالفت با آنها برمی انگیزخت و این خود به منزلهٔ رفراندومی بود که برخلاف رفراندوم مصدق، اموات در آن شرکت نمی کردند و دیگر اینکه خطر جنگ داخلی و کشتار مردم بی دفاع کمتر میشد و این کمال آرزوی من بود ... به خوبی یاد دارم که دوشب متوالی خواب به چشم من راه نیافته بود. سحرگاهان [یعنی با مداد روز ۲۵ مرداد] از رادیوی طرفدار مصدق شنیدم که نقشهٔ من برای برانداختن وی عملی نشده و چند دقیقه بعد پیغام رادیویی سرهنگ نصیری مبنی بر توقیف و زندانی شدن وی به من رسید... و با هواپیمای دوموتوره اختصاصی خود که شخصاً رانندگی آن را به عهده داشتم به سوی بغداد حرکت کردم...» ۲۰۸ و ۲۰۷

گفته ی شاه و دلایلی را که برای خروجش از ایران می آورد قابل توجه نیست، جای کمترین تردید نیست که شاه از جان خود بیم داشته و مصدق را بیش از حد دارای نفوذ و قدرت آنهم در ماه های اخیر زمامداری اش تصور می کرده است، به ویژه که شنیده بود دکتر مصدق به یاران نزدیکش گفته بوده است که «شاه جرأت برکناری مرا ندارد» و یا «اگر بخواهد کودتا کند با لگد او را به بیرون خواهد انداخت» و یا «قدرت در دست حکومت است» و مطالبی از این قبیل.

همانگونه که پیش از این اشاره شده است، شاه طبق قانون اساسی حق عزل و نصب نخست وزیر را داشت، آنچنانکه احمد شاه نیز انجام داده بود، لذا چه ضرورت داشت که شاه ناگزیر شود خاک میهن را ترک کند؟ شاه یک فرد معمولی نبود تا بدون انجام تشریفات لازم، بی خبر از کشور خارج شود، آنجا که شاه می نویسد: «در اثر عزیمت من قصد اصلی مصدق و یارانش برملا و آشکار می شد...»، مفهوم مخالف این گفته یعنی اینکه اگر به خارج عزیمت نمی کرد، مصدق دست به کاری نمی زد که با عزیمت شاه زد، شاه با تجربه ی ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ که دکتر مصدق در اوج قدرت و محبوبیت بود و برخی یاران نزدیکش را از دست نداده بود که بعضاً در سال ۱۳۳۲ حتا در صف مخالفانش قرار گرفته بودند و نیز دولت امریکا همچنان از دکتر مصدق پشتیبانی مالی و سیاسی می کرد، دیده شد که بسیاری به پشتیبانی شاه آمده و حتا به نوشته ی دکتر مصدق قصد جان وی را داشتند و اینکه دیده بود «در سلام نوروز همان سال (۱۳۳۲) در دربار، اجتماع روحانیون در آن مراسم بیش از سنوات پیش بوده است» (از کتاب متینی - ۳۴۴) و در ماجرای نهم اسفند، حتا آیت الله کاشانی و حسین مکی و دکتر مظفر بقایی، علاوه بر آیت الله بهبهانی و مریدان او به پشتیبانی از شاه برخاسته بودند، نیازی به ترک خاک میهن نداشت. به ویژه که شاه پشتیبانی بخش اعظم ارتشیان را به خاطر عدم تدبیر دکتر مصدق در امور ارتش (حتابه نوشته ی دکتر فرمانفرمایان) به همراه داشت. «خبر سفر شاه در صبح شنبه نهم اسفند [۱۳۳۱] پخش شد، آیت الله کاشانی جلسه غیر علنی مجلس را تشکیل داد. «نامه ی کاشانی که اعلیحضرت تشریف نبرند خوانده شد... قرار شد هیأت رئیسه نامه را ببرند... آنگاه از قول خبرنگار کیهان (به نقل از دکتر موحد) نوشته است: تا نزدیک ظهر کلیه دکانین تعطیل شد. به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند... عده ای با صدای بلند گریه می کردند. آیت الله را به روی دست از اتاق خارج کردند... عده ای در بازار فریاد می زدند بجنید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت

کجاست؟ مملکت از دست رفت...» دکتر متینی - ۳۳۴

از این رو اگر به پذیریم که تصمیم شاه بنا بر نوشته اش، در خروج از ایران بر اساس نقشه ای بود که از پیش کشیده بوده است، باید گفت که نقشه ای به دور از تدبیر بود، بدون تردید با بودن شاه در ایران (در هر کجای ایران) و ابلاغ حکم برکناری دکتر مصدق، به گونه ای متعارف و مرسوم از طریق دربار مثلاً توسط امینی کفیل وزارت دربار یا رییس دفتر مخصوص و در ساعاتی از روز، مصدق چاره ای بجز تمکین نداشت، خروج ناگهانی شاه از کشور پس از بازداشت نصیری سبب شد تا هواداران اندک مصدق و کمونیستها و از جمله شخص مصدق از این فرصت بهره بگیرند و دست به کارهایی بزنند که در حکم کودتا بود و با زدن نعل وارونه عمل شاه را کودتای نافرجام بنامند و این نام به نادرستی مصطلح و در اوراق تاریخ به خاطر تکرار در گفتارها و نوشتارها؛ در اذهان جا گرفت.

شاه می نویسد: «... در اثر عزیمت من قصد اصلی مصدق و یارانش بر ملا و آشکار میشد و افکار عمومی را به مخالفت با آنها برمی انگیخت...» پرسش این است که اگر خروج شاه صرفاً به خاطر بیم جانش نبود، برای آشکار شدن قصد مصدق و یارانش چه نیازه خروج از کشور بود؟ دکتر مصدق یا حکم را با توجه به حضور شاه در کشور می پذیرفت که تحصیل حاصل بود و یانمی پذیرفت که در چنین صورتی نیز قصد مصدق و یارانش آشکار میشد و آنگاه به نوشته ی شاه افکار عمومی در صورت حضور وی در کشور چه بسا به امید پشت گرمی از جانب او، در مقیاسی بیشتر به مخالفت با دکتر مصدق و یارانش برانگیخته میشد؛ همانگونه که در نهم اسفندماه ۱۳۳۱ دیده شد، نادرست بودن خروج شاه تا آنجاست که خود در کتابش درباره ی رویداد ۹ اسفندماه ۱۳۳۱ می نویسد: «... اینک که به گذشته می نگرم می بینم که تصمیم من در رفتن از وطن بسیار با عجله اتخاذ شده و در حقیقت عمل بسیار خطایی بود.» که این گفته در مورد خروج ایشان از کشور در ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ نیز صادق است، به ویژه که مصدق در این زمان بسیاری از همراهان خود را از دست داده و شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران در این هنگام به وضع نامطلوبی درآمده بود، و دولت امریکا نیز کمکهای سیاسی و مالی خود را در روزهای پایانی صدارتش از او دریغ کرده بود و شاه به این موضوع نیز از پیش

وقوف داشته است.

نقش دولت امریکا در ملی شدن صنایع نفت

مخالفتان شاه در مورد رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همواره به نقش دولت امریکا و انگلیس و وودهاوس و کیم روزولت و شوارتسکف و چندتن دیگر اشاره می کنند، که اگرچه همانگونه که اشاره شده است دولتهای نامبرده در ماه های پایانی وزارت دکتر مصدق خواهان سقوط او بوده اند، اما نقش مؤثر اکثریت مردم ناراضی از اوضاع بحرانی مالی و اجتماعی به ویژه نگرانی از چیرگی کمونیستها بر کشور و اشتباهات دکتر مصدق بود که موجب سقوط وی شد.

مخالفتان شاه به نقش جری دوهر کاردار سفارت امریکا در تهران و ماکس تورنبرگ رییس مستشاران ماوراء بحار و مأمور شرکتهای مهم نفتی امریکا که در عین حال به استخدام دولت ایران در امور نفت در سازمان برنامه مشغول کار گردیده و حتا زمانی مشاور رزم آرانخست وزیر وقت ایران در امور نفت شده بود و همو بود که ایرانیان را به استیفای حقوق خود از شرکت نفت ایران و انگلیس ترغیب می کرد، و گریدی سفیر کبیر دولت امریکا در ایران از زمان نخست وزیری رزم آرا تا ملی شدن نفت که در تماس با برخی از اعضای جبهه ملی، برای تشویق شان به ملی کردن نفت نقش داشته اند و بالاخره کمکهای مالی دولت امریکا باروی کار آمدن دکتر مصدق و پشتیبانی آن دولت تا زمان برسر کار آمدن جمهوری خواهان در امریکا، کمترین اشاره ای نمی کنند.

سفیر امریکا «هنری گریدی» که با تعلیمات خاص از امریکا آمده و بانمایندگان جبهه ی ملی ارتباط دوستانه داشت، به تحریکات برضد «رزم آرا» می پرداخت و همین گریدی یکی از نخستین کسانی بود که فکر ملی شدن نفت را در ایران تعقیب می کرد، او خود که همزمان با آغاز مامداری رزم آرا به تهران آمده بود، گفته بود: «وقتی من به ایران رفتم، هنوز اندیشه ی ملی شدن نفت مطرح نبود». این فکر را «گریدی» و «تورنبرگ» امریکایی رییس هیأت مستشاران ماوراء بحار در سازمان برنامه و «دوهر» دبیر شرقی سفارت امریکا (از کارکنان برجسته ی

سازمان سیا) که زبان فارسی را خوب می دانست، مطرح ساختند و هدف آنها بازشدن راه بهره برداری کارتل‌های نفتی امریکا از نفت جنوب ایران بود. تورنبرگ با بیشترسیاست پیشگان ایران ارتباط داشت ... دکتر مصدق نیز در مصاحبه با خبرنگاران امریکایی در ۲۷ اسفندماه ۱۳۳۱ به نقش امریکا در ملی شدن نفت اعتراف کرد و گفت: «...ما زملت امریکا و مساعدتهای معنوی امریکا که در پیشرفت ایرانیان به سوی این هدف مقدس و در این مبارزه ملی بسیار ذیقیمت و گرانبها بوده است، بسیار متشکریم». صفایی - اشتباه بزرگ ملی شدن نفت - ۱۱۲

باری روبین، کارشناس مشهورمسایل خاورمیانه و عضو تحقیقات استراتژیک وامور بین المللی دانشگاه معروف «جورج تاون» امریکا می نویسد: «در اوایل دهه ۱۹۵۰ امریکا در بسیاری از کشورهای جهان سوم در جستجوی رهبران غیرکمونیستی بود که هم نوعی جذبه و موقعیت ملی و هم توانایی اصلاحات و تغییرات اساسی داشته باشند، در ایران نظر امریکاییها ابتدا به طرف ژنرال رزم آرا و سپس به سوی دکتر مصدق معطوف شد، سیاست سنتی امریکا ایجاب می کرد که باسیاست امپریالیستی انگلیس در ایران مقابله کند، ولی امریکا ترجیح داد که به جای رویا رویی مستقیم با انگلیس، به حمایت از نیروهای ملی در این کشور برخیزد... وزارت خارجه امریکا به منظور ایفای نقش فعال تری در سیاست ایران، سه گام مهم برداشت. گام نخستین انتصاب «هنری گریدی» سفیر مجرب امریکا در یونان به سمت سفیر کبیر امریکا در ایران بود... همزمان با انتصاب وی به سمت سفیر امریکا در ایران؛ هیأتی از بانک صادرات و واردات امریکا نیز برای امکان پرداخت وام به ایران عازم این کشور شد.

دومین گام سیاست امریکا در ایران افزایش فشار به دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران برای اتخاذ سیاست انعطاف پذیر تری در برابر ایران بود. سومین گام جدی امریکا در ایران در این دوره؛ استفاده از کمکهای اقتصادی و مالی برای تغییر حکومت بد نام منصور [علی منصور نخست وزیر وقت ایران] بود، منصور نه قادر به انجام اصلاحات در کشور بود و نه می توانست گامی برای حل مسأله نفت و تصویب موافقتنامه ی جدید با انگلیسی ها بردارد، وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که نمی تواند کمکهای

اقتصادی و مالی جدیدی در اختیار منصور بگذارد و اعلام این سیاست سقوط منصور را تسریع کرد. ژنرال رزم آرا که قهرمان عملیات نظامی برای باز پس گرفتن آذربایجان بشمار می رفت، قوی ترین کاندیدای نخست وزیری بود، شاه در ژوئن سال ۱۹۵۰ فرمان نخست وزیری او را صادر کرد و رزم آرا با وعده اصلاحات و مبارزه با فساد قدرت را به دست گرفت، در آن موقع اینطور شایع شد که رزم آرا با حمایت امریکا به نخست وزیری منصوب شد و شاید خود رزم آرا و اطرافیان او برای تقویت موقعیت خود چنین شایعه ای را پخش کردند، ولی اسناد و مدارک موجود در باره ی تاریخ روابط ایران و امریکا حاکی از چنین مطلبی نیست، هر چند امریکایی ها از انتصاب او به مقام نخست وزیری استقبال کردند و در آغاز نسبت به امکان موفقیت او در انجام اصلاحات و حل مشکلات ایران خوشبین بودند، این خوشبینی دیری نپایید، زیرا رزم آرا پس از رسیدن به مقام نخست وزیری درصدد نزدیکی به شوروی ها برآمد و برای جلب رضایت آنها (و شاید هم انگلیسی ها)، محدودیت هایی درباره ی مسافرت دیپلماتها و مأمورین امریکایی در ایران وضع کرد و از ادامه مذاکره برای دریافت وام و کمک از امریکا خودداری نمود، یک گزارش رسمی سفارت امریکا در تهران در این تاریخ تأکید می کند که روابط امریکا با ایران به پایین ترین سطح خود پس از جنگ [جنگ جهانی دوم] رسیده است... یکی از دلایل عمده سردی روابط ایران و امریکا در این دوره خودداری امریکا از پرداخت وام و کمک مورد تقاضای ایران بود. ایران یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری از امریکا مطالبه می کرد... امریکا فقط با پرداخت یک وام ۲۵ میلیون دلاری موافقت کرده بود و ایرانی ها با عصبانیت از ادامه مذاکره برای دریافت وام خودداری کردند. اعتبار و حیثیت امریکا در ایران سیر نزولی پیمود و در گفتگوهای محافل ایرانی وقتی می خواستند به وعده دروغ اشاره کنند، اصطلاح وعده امریکایی را به جای آن بکار می بردند... رزم آرا در آغاز زمامداری نقشه ای زیادی در سر داشت... او یکبار به دیپلماتهای امریکایی گفته بود که تنها راه برای اصلاحات اجتماعی و اجرای برنامه های توسعه در ایران، بستن مجلس وزندانی کردن نمایندگان آن و اداره امور کشور با قدرت و اختیارات دیکتاتوری است. البته این حرف برای امریکاییان خوش

آیند نبود وانعکاس آن در واشنگتن بیشتر موجب بد گمانی امریکا در باره ی افکار وهدفهای واقعی او می شد، باعدم حمایت امریکا وعدم اعتماد شاه، رزم آرا شانس زیادی برای موفقیت نداشت ولی ضربه نهایی را مسأله نفت وعدم موفقیت رزم آرا درحل این مسأله به حکومت او وارد ساخت، در همان روزی که رزم آرا به نخست وزیری منصوب شد، مجلس کمیسیونی را برای رسیدگی به قرارداد الحاقی نفت انتخاب کرد ودکتر مصدق که به مخالفت با انگلیسیها شهرت داشت، به ریاست این کمیسیون انتخاب گردید. جوّی که در مجلس به وجود آمده بود، نشان می داد که قرارداد الحاقی تصویب نخواهد شد، به همین جهت رزم آرا آن را پس گرفت ومذاکرات تازه ای را با انگلیسیها آغاز کرد. انتشارخبر امضای قرارداد جدید نفت بین امریکا و عربستان سعودی براساس تقسیم بالمناصفه منافع(پنجاه : پنجاه) انگلیسی ها را وادارکرد که سرانجام به امضای قرارداد جدیدی براین اساس رضایت دهند، ولی رزم آرا پیش از اینکه بتواند قرارداد جدید را به مجلس ببرد، روز هفتم مارس سال ۱۹۵۱ به قتل رسید، قاتل یکی از اعضای جمعیت فداییان اسلام به نام خلیل طهماسبی بود.

نهضت مخالفت با امضای هرگونه قرارداد جدید با انگلیسی ها وملی شدن نفت که قبل از قتل رزم آرا آغاز شده بود، بامرگ او اوج گرفت ومجلس در یک جلسه پرهیجان اصل ملی شدن نفت را تصویب کرد.»
جنگ قدرتها درایران : برگ ۵۷

ناگفته نماند که فرارسران زندانی حزب توده از زندان قصرنیز سوء ظن زیادی را نسبت به رزم آرا در جهت متمایل شدنش به شوروی فراهم آورده بود.

کیانوری در کتابش که درزمان رژیم اسلامی نگارش شده است می نویسد:

«ماجرای فرارما به این شکل بود، دوستان ما درسازمان افسری با تلاش موفق شدند که دوافسر شهربانی : ستوان حسین قبادی وستوان رفعت محمدزاده را به عنوان افسران نگهبان داخلی وخارجی به زندان قصر منتقل کنند...این دونفردرشیفت مختلف بودند تا بالاخره موقعیت را به گونه ای فراهم کردند، که در یک شیفت قراربگیرند. دوستان ما

درسازمان افسری بر روی کاغذ ستاد ارتش یک حکم ساختگی به امضاء رزم آرا درست کردند و با یک کامیون نظامی به زندان مراجعه کردند و درخواست تحویل مارا برای انتقال کردند. چون تحویل گرفتن ما سابقه داشت برای افسران و درجه داران مسئله غیر عادی و مشکوکی نبود، افسر نگهبان خارجی، قبادی، تلفن را برمی دارد و یک شماره جعلی می گیرد و وانمود می کند که در حال صحبت و کسب اجازه برای تحویل ماست، افرادی که برای انتقال ما آمده بودند شامل یک افسر و تعدادی سرباز میشدند ... به هر حال ما سوار کامیون شدیم و از زندان خارج شدیم دو افسر نگهبان هم با ما آمدند». (خاطرات : برگ ۱۹۴) - و بالاخره از طریق سفارت روسیه شوروی وارد خاک آن کشور می شوند تا اینکه در زمان نخست وزیری دکتر مصدق و بوجوه ملی شدن صنایع نفت، زمان را از برای رسیدن به اهدافش مناسب می بیند و محرمانه به ایران مراجعت و به رهبری کمونیستهای توده ادامه می دهد.

چون پرداختن به ماجرای فرار سران حزب توده و اینکه چگونه بوده است، نیروی انتظامی و ژاندارمری زمان نخست وزیری رزم آرا نتوانسته بودند، فراریان را رد یابی و از خروج شان از کشور جلوگیری کنند، ماجرای است بیرون از موضوع این گفتار.

کمک های مالی و نظامی امریکا

دکتر مصدق در دوره ی ۲۸ ماهه ی زمامداری اش کمکهای مالی و نظامی قابل توجهی از دولت امریکا دریافت کرد که اگر این کمکها را دریافت نمی کرد چه بسا که سقوطش زودتر صورت می گرفت.

دکتر علی میرفطروس درباره ی دریافت کمکهای مالی و نظامی دکتر مصدق از دولت امریکا در نوشتاری زیر عنوان « سازمان افسران حزب توده و رویدادهای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ » می نویسد: «...از این رودولت امریکا با دادن کمکهای مالی و عمرانی و بهداشتی از طریق اصل چهار، ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران جلوگیری کند، در این راستا، دولت امریکا

در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] علاوه بر کمکهای مالی و بهداشتی، تعداد ۴۲ تانک شرمین به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزشهای نظامی، به امریکا دعوت کرد... [او از این راه پای مستشاران نظامی امریکا به ریاست «ژنرال مک کلور» را نیز به ایران باز کرد]. همچنین در مصاحبه ای با عنوان «از افسانه تا واقعیت» می گوید: «... با آغاز حکومت مصدق کمکهای مالی امریکا به ایران بی سابقه افزایش یافت، آنچنانکه اگر کمکهای مالی امریکا نمی بود؛ دولت مصدق چه بسا زود تر سقوط می کرد، نیاز مالی دولت دکتر مصدق به کمکها آنقدر بود که حتی یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصدق در ملاقات با هندرسن سفیر امریکا خواستار یک وام ده میلیون دلاری از امریکاشده بود...». تارنمای دکتر میر فطروُوس.

شاه در کتاب مأموریت برای وطنم می نویسد: «در سال مالی ۱۳۲۸-۱۳۲۹ دولت امریکا فقط مبلغ ۵۰۰ هزار دلار طبق برنامه ی فنی اصل چهار به ایران کمک کرد و در سال مالی ۱۳۲۹-۱۳۳۰ این کمک به ۱,۶۰۰,۰۰۰ دلار افزایش یافت، ولی پس از روی کار آمدن مصدق این کمک مالی به ۲۳,۴۰۰,۰۰۰ دلار بالغ گردید که قسمت عمده آن برای رفع کمبود ارز کشور که در اثر قرضیه نفت به وجود آمده بود، اختصاص داده شده بود، در خرداد ۱۳۳۲ آیزنهاور به مصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قرضیه نفت حل نشود، ایالات متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد، ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی به میزان سال قبل ادامه یابد... و به میزان ۲۲,۱۰۰,۰۰۰ دلار تعیین گردید، این موضوع نشان می داد که امریکایی ها با وجود آنکه چندان رغبتی به تأمین خساراتی که اشتباهات مصدق به ایران وارد نموده بود نداشتند، معینا بيم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور، ایران را در آغوش کمونیزم بیاندازد». برگ. ۱۹۶ و ۱۹۷

«دکتر مصدق در زمان ریاست جمهوری دموکراتها در امریکا، علاوه بر بیشتر باز کردن پای امریکا به ایران از طریق دریافت کمکهای مالی از آن دولت، قرارداد کمکهای نظامی آن دولت را تأیید و ادامه کار بیش از ۱۲۰ مستشار نظامی امریکا در ارتش ایران و چند مستشار نظامی در ژاندارمری را بر اساس قانون اختیارات تصویب کرد که موجب

تظاهرات وسیع و خشونت بار از سوی حزب توده در میدان فوزیه گردید، و شعارهای بسیار برضد دولت و ارتش ایران و دولت انگلستان به ویژه دولت امریکا داده میشد و شعار «امریکایی به خانه ات برگرد» ترجیع بند همه ی شعارها بود که واکنشی بود در برابر حضور مستشاران امریکایی در ارتش و ژاندارمری». ابراهیم صفایی - ۲۱۸

مصطفی فاتح، معاون ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس در کتاب تاریخ ۵۰ سال نفت ایران می نویسد: «... در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ دکتر مصدق نامه ای به سفارت امریکا نوشته و پس از استقبال از کمک امریکا، اظهار داشت: تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع عمومی ایران اجازه دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی می نماید و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می تواند می کند و از هر طرفی که مورد حمله قرار گیرد، با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد، فوری پس از ارسال این نامه، کمک اصل چهار به مبلغ ۲۳ میلیون دلار و کسری به جریان افتاد و وزارت خارجه امریکا اعلام داشت که کمک نظامی امریکا به ایران ادامه خواهد داشت». برگ ۶۰۳

گفتنی است که ارزش این مبالغ در آن روزها با توجه به نرخ برابری ارز و جمعیت ۲۰ میلیونی و سقف دستمزدها و مقرری ها و بهای اجناس در آن روزها؛ مبالغ قابل توجهی بود.

دکتر مصدق با همه ی نامه نگاریهایش به دو رییس جمهوری امریکا برای دریافت کمک و دریافت کمکهای مالی، نظامی و سیاسی از آن دولت، در کتاب خاطراتش در پاسخ به شاه در پیرامون دریافت کمکهای خارجی، چنین می نویسد: «ملت متشخص آن است [که] دست گدایی مقابل بیگانگان دراز نکند و هربیگانه ای هم محض رضای خدا کمک به کسی و یا به ملتی نمی کند مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت به هر طریق که می تواند سوء استفاده و یا حُسن استفاده نماید...!» ۳۹۲

دکتر مصدق با چنین نوشتاری یا خود حافظه اش رابه هنگام نگارش این مطالب از دست داده و یا حافظه تاریخ و وجود اسناد و مدارک رادست کم گرفته بود! اگر چه در درستی آنچه را که نوشته است تردیدی نیست، اما چرا خود در زمان زمامداری، از دولت امریکا درخواست کمک میکرد

وحتا به نوشته ی فاتح در کتاب تاریخ ۵۰ سال نفت ایران، طی نامه ای به سفارت امریکا، از دریافت کمکهای مالی آن دولت، استقبال کرده بود .
 «دکتر مصدق در سفری که در ۲۹ مهرماه ۱۳۳۱ با همراهانش به واشنگتن داشت، همراه انتظام برای شرکت در ضیافت نهار [ناهار] و دیدار ترومن؛ رییس جمهور امریکا به کاخ سفید رفت، برخورد ترومن با مصدق صمیمانه و گرم بود... پس از خوردن نهار [ناهار] در گفتگویی درباره ی مسأله نفت و بحران اقتصادی ایران، دکتر مصدق با خوش باوری به ترومن گفت: ما سیصد تا چهارصد میلیون تومان کسر بودجه داریم، شما چگونه انتظار دارید ملتی با این کسر بودجه بتواند امنیت و نظامات را در کشور خود حفظ کند، بواسطه کسر بودجه، بیکاری و فقر و بدبختی در تمام کشور حکمفرما شده و این بیکاری و بدبختی و عدم رضایت سبب می شود که صلح بین المللی را خود به خود در کشور ما دچار خطر کند...» صفایی - ۲۰۲۰ و ۲۰۲

به زبان گویاتر اینکه دکتر مصدق همانگونه که روزنامه ی «منچستر گاردین» نظر داده بود و پیش از این به آن اشاره شده است، به گونه ی تلویحی خواسته بود به رئیس جمهور امریکا بگوید که اگر به دولت او کمک مالی نشود، نه تنها ایران به دامن کمونیسم خواهد افتاد، بلکه منافع غرب به ویژه امریکا در خاورمیانه به خطر جدی روبرو خواهد شد که بر آیند آن به خطر افتادن صلح بین المللی نیز خواهد بود.
 چگونه بود که دکتر مصدق با این باور که ملت متشخص آن است دست گدایی مقابل بیگانگان دراز نکند و... با جزع فزع از ترومن درخواست کمک می کرد، آیا در آن لحظه به چنین ایمان و اعتقادی باورمند نبود و آنگاه سالها بعد در زمان معزولی به این نکته پی برده بود؟ از اینها که بگذریم آیا از یک زمامدار هوشیار و باتدبیر درست بود در حالیکه دم از ایستادگی در برابر دولت امپریالیست می زد دست تکدی نزد امپریالیستی دیگر که جز به منافع خود به چیزی دیگر نمی اندیشد، دراز کند و در حالیکه آن دولت در پی کسب منافعش از نفت در ایران بود، نگرانی بیشتر او را از بابت آنچه ان شرایطی که دکتر مصدق در پیوند با ایران و صلح جهانی ابراز کرده بود، فراهم سازد، تا همانگونه که خود باور داشت، پای آن دولت را برای حفظ منافعش، به مداخله

درایران باز کند؟

ازسویی دیگر دکتر مصدق به ترومن می گوید: «...شما چگونه انتظارداریدملتی بااین کسر بودجه بتواند امنیت و نظامات رادرکشور خودحفظ کند؟» آیا به راستی این سخنان از مصدق خطاب به رییس جمهوری کشوری بیگانه بود؟! چه انتظاری می بایست یک دولت بیگانه از زمامدار یک کشور مستقل، نسبت به امور داخلی اش داشته باشد، مگررئیس جمهوری امریکا درمقامی مافوق نخست وزیر ایران در کشور مابود که از او انتظار داشته باشد که چنین کند یا چنانکه می بایست می کرد ویا چراچنان کاری کردیا نکرد ونخست وزیر ایران موظف به پاسخگویی به رییس جمهوری امریکا باشد، این چه حرفی بود که از شخص شهره به آزادیخواهی ووطن دوستی سرزده بود؟! آنهم با چنان باورداشتی که از یک ملت ویازعیم مُتشخص داشت!؟

باری روبین در پیوند کمک مالی امریکا به دولت دکتر مصدق می نویسد: «یکی از بزرگترین اشتباهات مصدق در این مذاکرات و تماس های بعدی که با امریکایی ها داشت تأکید او روی خطر کمونیزم وبزرگ کردن خطر حزب توده در ایران بود. در جریان مذاکرات هریمن در تهران؛ حزب توده تظاهراتی علیه او در خیابانهای پایتخت براه انداخته بود و مصدق با استفاده از این نمایش قدرت اعلام خطر می کرد که اگر امریکایی ها و انگلیسی ها در حل مسئله نفت به او کمک نکنند، ایران با خطر یک کودتای کمونیستی مواجه خواهد شد. اطرافیان مصدق هم در تماس با خبرنگاران مطبوعات خارجی همین فکر را تلقین می کردند ومطبوعات خارجی پر از تفسیرها ومقالاتی در این زمینه بود که اگر مصدق نتواند با غرب کنار بیاید برای حل مشکلات خود به روسها روی خواهد آورد».

جنگ قدرتها درایران : برگ ۶۹

کمکهای مالی دولت امریکا پس از تصویب قانون ملی شدن نفت به دولت دکتر مصدق، همه وهمه مؤید این مدعا است که دولت امریکا در ملی شدن صنعت نفت نقش مؤثری داشته است که شرح مشروح آن به نوشتاری جداگانه نیاز خواهد بود، منتهاچون اعتراف به اعمال دولت امریکا ومأموران شرکت های نفتی امریکا که منافع خودرا در ملی شدن نفت ایران جستجو می کردند، مُنافی با غرور ملی تلقی میشده ومی شود، از ابراز

آن در گفتارها و نوشتارهای مان خودداری می کنیم و از آن به سادگی می گذریم و جای تردید نیست که اگر دولت امریکا خواهان ملی شدن نفت نمی بود، حد اقل این بود که نه مصدق قهرمان ملی شدن نفت میشد و نه نفت لااقل در آن ایام؛ ملی، به ویژه آنکه دکتر مصدق تا چندی پیش با ملی شدن نفت سخت مخالف بود. در تأیید کمکهای دولت امریکا جهت ملی شدن صنایع نفت، کافی است به نامه ی مورخ ۲۰ خردادماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق خطاب به هری ترومن، رییس جمهوری امریکا اشاره کنیم که نوشته بود: «افتخار دارم از وصول پیام تلگرافی که به وسیله جناب سفیر کبیر آن حضرت ارسال شده بود، خالصانه تشکر نمایم، ملت و دولت ایران همواره کشور متحده امریکا را دوست صمیمی و خیر خواه می دانند و به این دوستی مستظهرند...» ضمنابنی انصافی است اگر در ماجرای ملی شدن نفت؛ نقش حزب توده ایران را که از سالها پیش در مبارزه برای خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس فعال بود (البته به نفع دولت شوروی) در تشدید شوروهیجان مردم نادیده بگیریم.

دکتر کیانوری همچنان در راه اغوای دکتر مصدق

تذکار این نکته ضروری است که اگرچه در ماههای نخستین روی کار آمدن دکتر مصدق حزب توده از دکتر مصدق پشتیبانی نمی کرد، مثلاً زمانیکه هریمین نماینده ی امریکا برای حل و فصل مشکل نفت به ایران آمده بود، حزب توده طی اعلامیه هایی می نوشت که جبهه ی ملی، عوام فریبانه کباده ی مبارزه با شرکت نفت رامی کشد و دکتر مصدق، مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیست های امریکایی ندارد... دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت گشی، فاشیسم، دروغگویی و اطاعت از سیاست استعماری امریکا گام نهاده است. که هدف حزب توده از چنین تهمت های ناروا این بود که او را از سازش احتمالی با هریمین بازدارند. نا گفته نماند که رویدادهای بعدی نشان داد که دکتر مصدق چندان بی میل به برگزاری این میتینگ از سوی کمونیستها نبود که به موارد آن اشاره خواهیم کرد.

دکتر کیانوری در این باره در کتاب خاطراتش ضمن شرح تظاهرات

۲۳ تیر ۱۳۳۰ می نویسد « حزب توده به توفیق بزرگی دست یافت و آن جلوگیری از سازش جبهه ی ملی با هریمن بود.» برگ ۲۲۲
 اما آن حزب زمانی که دید به خاطر اوضاع نگران کننده ی اقتصادی دارند به هدف شان که همانا سقوط رژیم ایران بود، نزدیک می شوند، با پشتیبانی از دکتر مصدق، او را به ادامه ی راهی را که در پیش گرفته بود غیر مستقیم تحریک و تشویق می کردند. به ویژه با تماسهای تلفنی دکتر کیانوری از طریق همسرش مریم فیروز با دکتر مصدق، ضمن دادن اخبار راست و دروغ، او را از پشتیبانی حزب توده دلگرم می کرده است. دکتر کیانوری در این باره در کتاب خاطراتش می نویسد:

«...دکتر مصدق پسر خانم نجم السلطنه ... بود این خانم عمه ی مریم افیروز می شد. یعنی دکتر مصدق پسر عمه ی مریم بود و مریم با او و خانم دکتر مصدق آشنایی نزدیک داشت. مابرای اطلاع خبرهای مهم از این راه استفاده می کردیم. مریم شماره تلفن اندرون - یعنی تلفن خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره ی بیرونی بود - می گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می کرد و به ایشان می گفت که شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند می شد و به اندرون می آمد و من جریان را به ایشان می گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد ما از همین راه استفاده می کردیم... و در جای دیگر کتابش آورده است:.. به هر حال من اطلاعات را به مصدق می رسانیدم. راه تماس با مصدق به همان نحو بود که قبلاً گفته ام. بلافاصله پس از رسیدن خبر، مریم تلفن اندرون خانه ی دکتر مصدق را می گرفت و دکتر مصدق هم، که اعتماد کامل به ما پیدا کرده بود، همیشه تشکر می کرد...» ۲۶۴

از این رو بی جهت نبود که هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران در گزارش ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۱ انگرانی خویش را از نفوذ روز افزون حزب توده در دستگاه دولت دکتر مصدق چنین ابراز کرده بود: « حزب توده اگر نه آشکارا، اما آنچنان نفوذی بر دولت (مصدق) اعمال می کند که ما را تحت تأثیر قرار داده است... و ماتیسون کاردار سفارت امریکا در ۱۲ اوت ۱۹۵۳ = ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ طی تلگراف ۱۲۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸ گزارش داد که: در قبال چنین روابطی بود که دکتر مصدق بطور پنهانی اجازه داد تا حداقل چهل گذرنامه برای اعضای حزب توده جهت شرکت در کنگره ی

جوانان در شهر بخارست صادر گردد... سالگرد ۳۰ تیر و حضور گستره و توانمند حزب توده و شعارهای رادیکال این حزب علیه سلطنت و امپریالیسم آمریکا و ایادی آن، شاید موجب دلگرمی مصدق در ادامه ی بازی با کارت حزب توده در مذاکره با آمریکا و نیز شاید موجب پشتگرمی وی برای اقدامات نسنجیده و غیر قابل برگشت (از جمله، انحلال مجلس) گردیده بود. «در هر حال، سالگرد ۳۰ تیر و تظاهرات حزب توده، عظمت، توانمندی و قدرت تشکیلاتی این حزب و ضعف و بی‌نوایی جبهه ملی را آشکار ساخت، بطوریکه خلیل ملکی در ناپاوری و ناتوانی؛ از این تظاهرات عظیم به دکتر سنجابی گفت: آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده ای‌ها امروز آبروی ما را برده اند. این آقای دکتر مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند». نقل از کتاب امیدها و ناامیدی‌ها، نوشته ی دکتر کریم سنجابی. در همان روزها روزنامه ی «منچسترگاردین» نوشت: «مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتباً خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می‌شود بگوید: یا پول بدهید یا کمونیست خواهیم شد...». خاطرات دکتر کیانوری - ۲۴۶

دکتر مصدق در پیوند با ملی شدن صنایع نفت

« در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۲۳ برای نخستین بار یکی از نمایندگان مجلس چهاردهم به نام «غلامحسین رحیمیان» نماینده مجلس از قوچان از طیف چپ، طرح ملی شدن صنعت نفت را به مجلس ارائه داد تا به تصویب نمایندگان برسد، اما مورد توجه قرار نگرفت و به تصویب نرسید. رحیمیان پس از تقدیم طرح ملی شدن نفت، بدون درنگ نزد دکتر مصدق رفت و از او خواست به خاطر اعتبار و موقعیتش؛ اول کسی باشد که این طرح را امضاء می‌کند.

دکتر مصدق از امضاء طرح خودداری کرد و گفت: «مانمی‌توانیم قراردادها را یکطرفه فسخ نماییم» ضمناً در برابر اعتراضات برخی از روزنامه نگاران، در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی گفت: در پاسخ آنها که اعتراض می‌کنند که چرا طرح الغاء قرارداد نفت جنوب را [طرح پیشنهادی رحیمیان] امضاء نکرده‌ام، عرض می‌نمایم نظر به

اینکه هر قراردادی دوطرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می شود، لذا تا طرفین رضایت به الغاء ندهند، ملغی نمی شود و مجلس نمی تواند قانونی را که از روی ارزش و اعتبار عهود بین المللی تصویب می کند بدون مطالعه و به دست آوردن راه قانونی الغاء نماید، وی با چنان اظهاراتی نشان داد قراردادی را که در سال ۱۹۳۳ با شرکت نفت ایران و انگلیس بسته شده بود،

یک امتیاز قانونی و غیر قابل فسخ و الغاء است. اگر چه او و دیگر مخالفان رضاشاه؛ نسبت به تمدید قرارداد مزبور انتقادی کردند.

چند سال بعد نماینده ای به نام «عباس اسکندری» در جلسه ۳۰ مرداد ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی عنوان ملی کردن نفت را پیش کشید ولی گفته ی او بردل کسی نشست.

بار دیگر رحیمیان در جلسه ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ پیشنهاد ۱۲ آذرماه ۱۳۲۳ را دایر بر ملی شدن نفت مطرح کرد، اما پیشنهاد او همچنان جدی گرفته نشد و انعکاس وطنینی پیدا نکرد». کتاب دکتر متینی - ص ۲۰۳ برگرفته از کتاب گفته ها و ناگفته ها اثر دکتر موحّد .

دلیل بی توجهی و جدی گرفته نشدن پیشنهادات عباس اسکندری و رحیمیان تفسیری جز این ندارد که تا این زمان یعنی تا خردادماه ۱۳۲۸ ملی کردن نفت به دور از ذهن نه تنها مردم عادی بلکه حتا شخصیت های سیاسی میهن ما نیز بوده است. به تعبیری دیگر این که هنوز زمینه ای برای به شور و هیجان در آوردن مردم فراهم نشده بود که در سال بعد این زمینه به وجود آمد.

پیشینه ی سیاسی و مدارجی را که دکتر مصدق تاحد دریافت دانشنامه ی دکترای حقوق طی کرده بود، گواه اند که نامبرده با توجه و عنایت به قانون بین المللی قراردادها و عهود، باملی شدن صنعت نفت موافق نبود، اما چه شد که او با چنین دیدگاه و باوری پس از گذشت اندی سال، همراه چهارتن دیگر (حایری زاده - اللهیار صالح - دکتر علی شایگان و حسین مکی) طرح ملی شدن نفت را به مجلس ارائه داد، آیا در قانون عهود و قراردادهای بین الملل تغییراتی صورت گرفته و یا از ارزش و اعتبار افتاده بود، یا اینکه آنچه را که ایشان پیش از این

در برابر اعتراض برخی در خودداری از امضاء طرح رحیمیان در مجلس بیان کرده بود، سراسر نادرست و از روی ناآگاهی بود؟! بدون تردید در ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۹، سال ملی شدن نفت، نه قانون قراردادهای وعهود بین الملل تغییر یافته بود و نه دکتر مصدق به اشتباه و یا از روی ناآگاهی آنگونه دیدگاه خود را در مخالفت با ملی شدن نفت در مجلس بیان کرده بود، تنها نکته و عاملی راکه می‌توان درباره‌ی تغییر گفتار و رفتار نامبرده مؤثر و دخیل دانست این است که وی در برابر موجهی که از تهییج افکار قشروسوسی از جامعه از هر طیف سیاسی و غیر سیاسی و ارعابی که آن زمان بر فضای اجتماعی سرزمین ما سایه افکنده بود، هوشیارانه سود جست و برای مزید وجاهت و اعتبارش، ملی شدن نفت را بر رعایت قانونی که خود از آن سخن گفته بود، ترجیح داده و به زبانی ساده سوار بر موجی شد که برپا شده بود. از اینها که بگذریم خود در کتاب خاطراتش اذعان میکند که پیشنهاد ملی شدن نفت را برای نخستین بار از دکتر حسین فاطمی دریافت کرده بوده است، که اگر این گفته‌ی ایشان را به پذیریم خود تأییدی است که ایشان تا سال ۱۳۲۹ آنچه که به مخیله اش نمی‌گذشت و در صدد ارائه آن نبود، ملی شدن صنایع نفت بود، بگذریم از اینکه صورت جلسه ۱۲ آذر ماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی که پیش از این به آن اشاره شده است، گفته‌ی دکتر مصدق را از اینکه «طرح ملی شدن نفت» را نخستین بار از دکتر فاطمی شنیده است، رد می‌کند، شاید با گذشت چند سال، پیشنهاد رحیمیان، یکی از نمایندگان دوره‌ی چهاردهم مجلس از یادشان رفته بوده است.

ابراهیم صفایی، می‌نویسد: «دکتر مصدق علاوه بر اینکه در جلسات ۱۱ و ۱۸ آذر ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی، قرارداد ۱۹۳۳ را غیر قابل فسخ دانسته بود، یکبار هم در روزهای پایانی دوره‌ی پانزدهم، در نامه‌ای که به مجلس نوشت و به وسیله مکی در پشت تریبون خوانده شد، بایک پیشنهاد اصلاحی درباره‌ی نرخ برابری لیره و طلا، تصویب قرارداد الحاقی راتجویز و در واقع قرارداد ۱۹۳۳ را تنفیذ کرده بود و جای دیگر در کمیسیون نفت گفت: آقای نخست وزیر [ارزم آرا] نظر خود را درباره‌ی دوره دوم قرارداد نفت [قرارداد الحاقی] بگویند و الا برای ده - دوازده

سال بقیه همانطور که عمل شده اشکال ندارد. باز هم عمل شود.»، یعنی اینکه قرارداد ۱۹۳۳ همچنان به قوت خود باقی باشد... جالب است که دکتر مصدق در نامه ی خود نه ملی کردن نفت را خواسته بود و نه ردّ قرارداد الحاقی را، بلکه خواسته بود در ماده واحد راجع به لیره، طلا و برابری آن با اسکناس توضیحی صریح بیافزایند». اشتباه بزرگ ملی شدن نفت: برگ ۱۰۰ و ۱۰۱

همچنین در جلسه ۱۹ آذر ۱۳۳۰ مجلس (۹ ماه پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت) در زمان نخست وزیری اش گفت: «اگر شرکت سابق در دوره ی پانزدهم پنجاه درصدی را که الان حاضراست به ایران بدهد قبول کرده بود، من یقین دارم که چنین اختلافی میان ملت ایران و شرکت نبود.

افزون بر اینها در کتاب «اسنادخانه ی سدان» نوشته ی اسماعیل رایین آمده است که: «دکتر مصدق قبل از به قدرت رسیدن «رزم آرا» به مصطفی فاتح گفته بود که لایحه الحاقی اگس - گلشایبان ابا مقداری جرح و تعدیل می تواند به تصویب برسد. وی حتی موقعی که «رزم آرا» به نخست وزیری رسید، بطور خصوصی به «دکتر علوی» گفته بود که بی نهایت مشتاق تصویب لایحه الحاقی است و حتی در این راه با «فرمانفرمایان» نیز تماس گرفته است». اسنادخانه ی سدان: نگارش اسماعیل رایین، برگ ۲۵۴

لایحه الحاقی، لایحه ای بود که در زمان نخست وزیری «محمد ساعد» بین «عباسقلی گلشایبان» وزیر دارایی وقت و «گس» نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس، به منظور استیفای حقوق حقه ایران از نفت جنوب؛ مُشتملاً بر ۱۱ ماده بسته شده بود و برای تصویب به مجلس دوره پانزدهم تقدیم و به قرارداد «گس - گلشایبان» مشهور شده بود، اما این قرارداد به خاطر پایان یافتن دوره پانزدهم مجلی مجال بررسی و تصویب نیافت، اما در دوره بعدی مجلس و در زمان نخست وزیری «رزم آرا» به خاطر مخالفت مجلس با تصویب آن، از سوی وزیر دارایی وقت مسترد گردید.

گفته های دکتر مصدق در مجلس به روشنی می رساند که تا آذرماه ۱۳۲۹ طرحی و یا هدفی برای ملی شدن نفت نداشت، اما سیر رویدادهای

به گونه ای رقم خورد که دکتر مصدق همانگونه که پیش این اشاره شد، توانست هوشیارانه از موجی که برای استیفای حقوق ایران از شرکت نفت ایران وانگلیس در کشور به وجود آمده بود، بهره بگیرد و پای پیش نهد و طرحی را که به گفته ی خودش از دکتر حسین فاطمی دریافت کرده بود؛ در ۸ آذرماه ۱۳۲۹ به همراه چهارتن دیگر از نمایندگان به مجلس ارائه دهد که در آن زمان به تصویب نرسید و مسکوت ماند، اما طولی نکشید که در پی تشدید التهابات و هیجانات به وجود آمده در قشر وسیعی از جامعه و غوغا سالاری و ارباب در پی چند تهدید و ترور، به ویژه پس از قتل رزم آرا نخست وزیر وقت (در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹) از سوی خلیل طهماسبی (عبدالله موحد رستگار) و ترور دکتر عبدالحمید زنگنه استاد دانشگاه و وزیر کابینه ی رزم آرا در ۲۱ اسفند همان سال به دست یک دانشجوی متعصب مذهبی به نام «نصرت الله قمی» که در بازجویی گفته بود: «زنگنه با ملی شدن نفت مخالف و خائن بود» و هردو نفر وابسته به فداییان اسلام بودند، طرح مزبور پس از دومای و اندی بحث و گفتگو در کمیسیون نفت مجلس، در ۲۴ اسفندماه در مجلس شورای ملی و در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ در مجلس سنا به تصویب و به دستینه ی شاه رسید و ملی شدن صنعت نفت وجهه قانونی یافت و برای اینکه این قانون از قوه به فعل درآید، از آنجا که به هر حال کوشش دکتر مصدق و یارانش در به تصویب رساندن قانون مزبور جای انکار نداشت، از سوی یکی از نمایندگان بانفوذ مجلس (جمال امامی) به دکتر مصدق پیشنهاد میشود که مقام نخست وزیری را عهده دار شود که با اکثریت آرا به این مقام برگزیده می شود، اما شرط او برای احراز این مقام موکول به تصویب طرح «قانون اجرای قانون ملی شدن نفت» در مجلسین بود که این طرح در ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی و در روز بعد در ۱۰ اردیبهشت به تصویب مجلس سنا می رسد و به قانون خلع ید معروف می گردد و دکتر مصدق از روز دوازدهم همان ماه در مقام نخست وزیری مشغول کار میشود.

صفایی می نویسد: «بسیار جالب است که طرح ملی شدن نفت هنگامی به تصویب نهایی می رسد که «جرج مک گی» معاون امور خاورمیانه ی وزارت امور خارجه آمریکا که خود از طراحان این فکر بود

وبعداً هم ازدوستان صمیمی دکتر مصدق شد، پس از پایان کنفرانس مأموران سیاسی امریکا درخاورمیانه ازاستانبول به تهران آمده وچندین روز درسفارت امریکا به سر می برد وگویا منتظر تصویب طرح بود ودرهمان روز تصویب طرح ملی شدن نفت «شپرد» سفیرانگلیس درتهران با اودرسفارت امریکا، چندساعت گفتگو داشت. انگلیسیان سفر «مک گی» را دراین هنگام برای اعلام پشتیبانی امریکا ازایران درمسأله ملی شدن نفت می دانستند». اشتباه بزرگ ملی شدن نفت :

برگ ۱۴۱

اگرچه همانگونه که پیش ازاین نیز اشاره شد، کوشش دکتر مصدق ویارانش دربه تصویب رسانیدن طرح ملی شدن نفت و سپس خلع ید ازشرکت سابق نفت ایران وانگلیس به هر ترتیب که بود، جای انکار ندارد که اگر صرفاً از جنبه عرق ملی بنگریم می توان گفت از اینکه ملتی از جهان سومی به هر ترتیب توانسته بود دربرابریک دولت استعماری نیرومند وزورگووچپاولگردران زمان که آفتاب هیچگاه درسرزمینش غروب نمی کرد، ایستادگی کند، جای تحسین دارد، حتی اگر دانسته وندانسته از منابع خارجی بهره گرفته باشند، به ویژه اگر نگاهی به کارشکنی ها ودسیسه ها ومخالفت های عوامل وابسته وپُر نفوذ آن دولت درمیان برخی ازرجال ایرانی گرفته تا روزنامه نگاران ونویسندگانی که از طریق دفتر انتشارات وتبلیغات شرکت نفت ایران وانگلیس بهره مند می شدند بیاندازیم، به اهمیت وبزرگی این کار پی خواهیم برد، نگاهی به اسناد به دست آمده از خانه ی «سدان» مدیر شرکت نفت ایران وانگلیس در تهران، که در کتابی زیر نام «اسناد خانه ی «سدان» نوشته ی اسماعیل رایین، گرد آوری شده است، نفوذ و دخالت های عمیق شرکت نامبرده را برای پوشاندن خلافاکاری ها وحساب سازی ها از طریق عوامل ایرانی خود را نشان می دهد. بنابراین در این سلسله نوشتار صحبت بر سر ملی شدن نفت با همه ی زیانهای مادی آن که به آن خواهیم پرداخت نیست، صحبت بر سر این است که ویژگی یک سیاستمدار آگاه به امور این است که باهوشیاری از شرایط ومقتضیات کشورش در خیزشی که به راه می افتد، بابهره گیری از مشاوران آگاه ودلسوز درراه تأمین حقوق حقه مردمش سود

بجوید و در نتیجه بتواند با زیان هر چه کمتر به مقصود و هدف برسد و به نابسامانی‌ها پایان دهد، متأسفانه دکتر مصدق به خاطر بهره نگرستن از دانش کارشناسان و متخصصان و مشاوران آگاه در امور نفت و پرداختن به تهییج عوام به جای تنش زدایی و درگیری‌های همه جانبه در سیاست داخلی و خارجی و کوتاهی‌ها و غفلت‌ها را به این و آن نسبت دادن و دو گانه گویی‌ها و انحلال مجلس و فرصت دادن به حزب توده و بد و بیراه گفتن به این و آن حتا به یاران و همراهانش در ملی شدن صنایع نفت و دشمن تراشی و صرف وقت بسیار برای این امور و ردّ پیشنهاد بانک جهانی به ویژه دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا برای بکار انداختن صنایع نفت و چرخ کشور، از اهداف اصلی غافل ماند.

دکتر پرویز مینا، کارشناس نفت و حقوق می نویسد: «متأسفانه به چند دلیل مصدق این پیشنهاد [دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس] را نپذیرفت و به عقیده من بزرگترین خطایی که دولت مصدق کرده‌مین بود. چون اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می شد، رسیدن به هدف نهایی ملی شدن صنعت نفت بیست سال زودتر در ایران عملی می شد. وی می افزاید: در تصمیم گیری‌های مصدق در مذاکرات نفتی سه تن فوق العاده مؤثر بودند: بازرگان، مهندس حسینی و دکتر شایگان که کوچکترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند. مصدق به کسانی که در رشته‌های فنی کار می کردند مانند مهندس نفیسی، دکتر فلاح و اتحادیه که تحصیل کرده‌های بیرمگام بودند آن اطمینانی را که به اطرافیان خود داشت، نداشت...» دکتر متینی - ۳۴۲

گفتنی است که دکتر مصدق در هفتاد و پنجمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی؛ ضمن انتقاد از قرار داد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) که در زمان رضا شاه با شرکت نفت ایران و انگلیس بسته شده بود، از جمله می گوید: «متأسفانه طرز حکومت آن وقت و بی اطلاعی از چگونگی امر نفت و بی اعتنائی به کسانی که وارد کار بوده و می توانسته اند نظری بدهند، نتیجه اش قرار داد ۱۹۳۳ بود.» فاتح - ۵۰ سال نفت ایران: ۳۰۶

درباره ی گفته ی دکتر مصدق، مقتضی است به این نکته اشاره شود که در سال ۱۳۱۲ ایران فاقد کارشناس ایرانی خبره در امور نفت (اکتشاف، بهره برداری، اقتصاد نفتی از جمله بازاریابی) بود، که

در زمان ملی شدن نفت که آنهم به کوشش رضاشاه در قرارداد ۱۳۱۲ شرکت نفت ایران و انگلیس، از جمله ناگزیر به برپایی دانشکده ی نفت در آبادان واعزام دانشجویان فارغالتصیل ممتاز به انگستان جهت طی مدارج عالی تر در امور نفت شده بود، در زمان ملی شدن صنایع نفت فراوان بودند که متأسفانه دکتر مصدق به مصداق «واعظ غیر مُتَعظ» از دانش آنان بهره نگرفت که به موارد آن اشاره خواهیم کرد.

دکتر فرّواد روحانی مشاور حقوقی دکتر مصدق در امور نفت در این باره چنین می نویسد: «...این پیشنهاد با مقررات قانون ملی شدن منطبق و بدون تردید بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید... و البته بزرگترین مزیت این ترتیب این بود که ایران تسلط خود را بر اداره صنعت نفت؛ قطعاً تأمین می کرد. علت تأسّف از ردّ این پیشنهاد گذشته از ادامه وضع نابسامان سیاسی و اقتصادی کشور این است که اولاً بالمعالم باعث سقوط وی گردید و ثانياً امکان قرار گرفتن اداره صنعت نفت در دست دولت ایران از میان رفت... و در جای دیگر کتابش مُتکی به اطلاع شخصی نوشته است: صبح روز ۱۹ اسفند [۱۳۳۱] به منزل ایشان [دکتر مصدق] رفتیم، هنگام ورود ما به اتاق ایشان، یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت: دیدید که اینها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی خواست بیش از این در این باب بحث شود. سهام السلطان [بیات] و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه ی همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را [دومین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس] رضایت بخش می دانستند، همان روز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. امروز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در یک مصاحبه اظهار کرد که اگر ایدن [وزیر خارجه انگلستان] گفته است دولتهای انگلیس و امریکا در پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد ما هم در ردّ آن پافشاری خواهیم کرد». دکتر متینی - ۳۷۵ - ۳۸۰

باری روبین می نویسد: «اگر مصدق و یاران او می توانستند حکومت با ثباتی در ایران بوجود آورند و بجای لجاجت و سرسختی، واقع بینی و انعطاف بیشتری در حل اختلافات خود با انگلیسی ها به خرج می دادند، حکومت آیزنهاور هم دلیلی برای مخالفت با وی نداشت. مصدق نه می توانست شرکت نفت انگلیس و ایران را به زانو درآورد و چرخهای صنعت نفت ایران را بدون حل اختلاف با انگلیسیها براه بیندازد و نه حاضر بود به یک راه حل منطقی و قابل قبول تن دردهد و با خوابیدن صنعت نفت ایران و بحران اقتصادی، کشور در آستانه ی ورشکستگی قرار گرفته بود و از ادامه این وضع فقط کمونیستها بهره مند می شدند. در واقع کابوس یک کودتای کمونیستی در ایران بیش از هر عامل دیگری در تغییر سیاست امریکا و تدارکسرنگونی مصدق مؤثر واقع شد». جنگ قدرتها در ایران: برگ ۶۳

آشنایی با دوچهره از مشاوران نزدیک دکتر مصدق

حسین مکی در کتابش می گوید: «...بیشتر بدبختی هارا دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند... شایگان در زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامه طوفان می نوشت. باسفارت شوروی هم ارتباط داشت... به همین دلیل در محاکمه سران حزب توده، وکالت آنها را قبول کرد، مدتی هم معاون دکتر کشاورز [وزیر توده ای در کابینه ی قوام] و وزیر فرهنگ شد...». به نقل از دکتر متینی: برگ ۳۶۴

برای اینکه دکتر شایگان، این شخصیت سیاسی و مشاور نزدیک دکتر مصدق را بهتر بشناسیم عین مطالب نامه ای را که او در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۳۴ از زندان به شاه نوشته است ذکر می کنیم: «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه - چاکر بارچاء واثق به عطوفت و مراحم ملوکانه بدین وسیله از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه استدعای عفو می نماید و امیدوار است همان طور که بندگان اعلیحضرت همایون مراحم عالییه خود را از هیچکس دریغ نمی فرمایند چاکر را هم مشمول مراحم شاهانه قرار دهند. بقاء و عمر و عزت و توفیق ذات همایون شاهنشاه را در ترقی کشور و اعتلای نام ایران از خداوند جلیل منان مسألت

دارم ۱۳۳۴/۱۲/۲۳ چاکر دکترا شایگان! دکترا متینی - ۳۸۲ و ۳۸۳ به نقل از روزنامه کیهان، مورخ ۳۴/۱۲/۲۸

آری این شخصیت مبارز در ملی کردن نفت و از مشاوران نزدیک دکترا مصدق، با این چنین ضعف نفس می خواست در برابر گفته ی ایدن وزیر امور خارجه وقت انگلستان پافشاری کند! و هر آنچه را که در عصر روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از ناسزا و تهمت ناروا بود نثار شاه کرده بود، حال به این نتیجه رسیده بود که شاه دارای عظوفت و مراحم است و چاکرانه از او طلب عفو می کرد و بقاء عمر و عزتتش را خواهان شده بود.

شاه با دریافت نامه ی شایگان او را که به ده سال حبس محکوم شده بود بخشید و از زندان آزاد شد. ایکاش زمانیکه این نامه را با چنان عباراتی می نوشت، با یادی از پیشوایش که هنوز در بند بود، عرق شرم بر پیشانی اش می نشست!

حسین فاطمی نیز که از مشاوران نزدیک به دکترا مصدق بود و حسین مکی از جمله او را نیز در ایجاد گرفتاریها و در دسر های دکترا مصدق سهیم دانسته است، در آن ایام که در مقام معاونت نخست وزیر و سخنگوی دولت دکترا مصدق بود، ابوالقاسم پاینده صاحب امتیاز و مدیر مجله صبا، مطالبی از نادرستی ها و چگونگی اخراج او از مدرسه مهر آیین اصفهان، آن زمان که سال دوم دبیرستان را در سال ۱۳۱۲ می گذرانید و سایر ماجراهایی که مرتکب شده بود، در مجله مزبور منتشر می کند که فاطمی هیچگاه در مقام پاسخگویی و رد اتهامات از خود بر نیامد.

آب بود یا سراب؟

بنا به آنچه که تا کنون اشاره شده است، اگرچه به گونه ای مختصر، در می یابیم که دکترا مصدق به نتیجه ای دلخواهی که خود در روزهای نخست زمامداری اش وعده داده بود به خاطر مشاوران ناآگاه و حفظ و جاهت خود و یا بیم از انتقاداتی که خود به نخست وزیران پیش از خود به ویژه به رضاشاه در مورد قرارداد ۱۹۳۳ وارد می ساخت، نرسید و همین امر سبب گردید که ایران دچار زیان مالی سنگینی بشود. بطوریکه در

جلسه ای که به تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۳۱ با شماری از نمایندگان مجلس دوره هفدهم که در پی انتخابات اخیر برگزیده شده بودند داشته است. ابراهیم صفایی در این باره می نویسد: «ما [دکتر مصدق] تصویری کردیم اگر ما به عواید نفت احتیاج داریم، دولت انگلیس هم مثل ما احتیاج دارد، چون که علاوه بر مصرف سوخت، [داخلی] از انگلستان به کشورهای دیگر صادراتی شد و آن کشور از فروش نفت ایران تحصیل ارزی نمود، ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را با کمک آمریکا برطرف کرد و نتیجه این شد که بتواند ماراتحت فشار قرار دهد و هر کس خواست از ما نفت بخرد، مانع شد و دستگاه نفت ما را متوقف نمود، بطوریکه هر کسی هم با ما قراردادی بسته بود، آن را اجرا نکرد». اشتباه بزرگ ملی شدن نفت - ۲۱۹

اما با همه ی اعترافی که دکتر مصدق از پیش بینی نادرست خود و مشکلات فروش نفت می گوید، همچنان با لجاجت از حل مُعضل نفت، با پذیرش پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس که به تأیید کارشناسان نفت (که پیش از این اشاره شد)، از بهترین پیشنهادات به ویژه از جهت تأیید حقوق ایران در ملی شدن نفت و دیگر مزایا بود، طفره رفت و سالها بعد در پاسخ به شاه نوشت: اگر حکم برکناری من صادر نشده بود، در استیفای حق ایران به جای (۵۰-۵۰)، ۱۰۰ در ۱۰۰ موفق می شدیم.

در همین رابطه؛ نگاهی به متن سخنرانی دکتر مصدق در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۲۹ که توسط حسین مکی و در جریان رأی گیری جهت ملی شدن صنایع نفت در مجلس خوانده شد می اندازیم، تا به پوچی وعده های ایشان که نشان از عمق ناآگاهی وبی خبری وی و مشاورانش در امور نفت دارد پی برده شود، او می گوید: «اما حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچگونه ضرر اقتصادی و ارزی هم در اثر ملی کردن صنعت نفت نخواهد شد، زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان بجای ۳۰ میلیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده میلیون تن استخراج کنند و برای هرتن که شرکت یک لیره خرج می کند دولیره مصرف نمایند باز هم بر اساس فروش هرتن پنج لیره (که قیمت فرضی خلیج فارس خواهد بود) دولت ایران ۳۰ میلیون لیره عایدی خواهد داشت...». دکتر شایگان از مشاوران نزدیک به دکتر مصدق، به پیروی از پیشوایش، در

تاریخ ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۹ طی سخنانی در مجلس گفت: «بعون الله محیط بین المللی هم امروز مساعد است برای اینکه این قدم مردانه را ملت ایران بردارد، این کار را بکنید اگر نشد گردن من را بزنید، اگر نتوانست ملت ایران این را اداره بکند؛ گردن من را بزنید...». و محمود نریمان یکی دیگر از مشاوران دکتر مصدق در همان جلسه گفت: «در اینجا لازم می دانم این مطلب را به عرض آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی برسانم که راجع به امکان بهره برداری از معادن نفت جنوب از طرف دولت ایران نباید تردیدی به خود راه بدهند، چه با برچیده شدن دستگاه کمپانی نفت جنوب طرز اداره امور کارها در این کشور تغییر فوری و محسوسی خواهد نمود و جریان کارها به مجرای طبیعی و مطلوب خود خواهد افتاد.» و در جلسه سوم دیماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی دکتر بقایی از جمله گفته بود: «... آقایان این را مطمئن باشید که ما بدون احتیاج به تصفیه خانه و به هیچ چیز می توانیم در دنیا نفت فروشی کنیم و به شما قول می دهم که اسکله های بنادر ما مثل دکان های نانوايي، همان جور کشتی ها برای بردن نفت خواهند آمد...». (۵۰ سال نفت ایران: ۵۱۷ و ۵۱۸)

این چنین گفته هایی به روشنی نشان می دهد که دکتر مصدق و مشاوران او، بدون کمترین آگاهی در امور نفت و وابستگی های کارتل های نفتی آمریکا با شرکت نفت ایران و انگلیس و شل با همه ی رقابتهایی که برای دست اندازی کمپانی های نفتی آمریکا بر نفت ایران که پس از پایان جنگ جهانی به دنبال آن بودند داشتند، بنا به وعده های پوشالی عوامل کمپانی های نفتی آمریکا در ایران، از جمله گریدی سفیر کبیر آمریکا و ماکس تورنبرگ و چند تن دیگر دلخوش کرده و داد سخنها می دادند! با همه ی این حال دکتر مصدق پس از گذشت ۱۸ سال از تاریخ قرار داد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) در کتابش از بی اطلاعی دولت وقت از چگونگی امر نفت داد سخن می دهد!

در راه و جاهت ملی

دکتر مصدق پیش از ماجرای ملی شدن صنایع نفت، در چند مورد نیز نشان

داده بود که به خوبی توانسته است شرایط زمان را دریابد و هوشیارانه از آن برای وجاهت خود بهره بگیرد، بگونه‌ی مثال، آن ایام که آزادی خواهانی برای برقراری رژیم مشروطه در ایران جان‌شان را بر کف دست می‌نهادند، باینکه ایشان در آن ایام، جوانی به سن ۲۵ الی ۲۹ سال بود، اگرچه در کتاب خاطراتش سعی می‌کند با اعلام عضویت اش در «مجمع انسانیّت» نشان دهد که در جنبش مشروطه خواهی فعال بوده است، مع ذلک هیچگونه فعالیت ملموسی از وی در هیچیک از جراید آن ایام و یادگر کتاب خاطرات کسانی که در آن روزها می‌زیسته و شاهد آن رویداد بوده‌اند و یا در آثار پژوهشگران تاریخ دیده نمی‌شود، ولی به محض پیروزی مشروطه خواهان، ایشان داوطلب نمایندگی از صنف اعیان از اصفهان می‌شود، چرا که بنابه نوشته اش در کتاب خاطراتش، همسر ایشان دارای دوپارچه آبادی در حومه اصفهان بود، اما چون سنش به حد نصاب ۳۰ سال نرسیده بود (در آن زمان ۲۹ سال داشت) اعتبار نامه اش به تصویب نمی‌رسد و آن هنگام که مجلس شورای ملی به دستور محمدعلیشاه قاجار به توپ بسته شد وعده‌ای از مشروطه خواهان در باغشاه به بند کشیده و بعضاً از جمله میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین وعده‌ای دیگر کشته می‌شدند و محمدعلیشاه حتا از کشتن مشروطه خواه فقیر و بی بضاعت و گمنامی به نام «عبدالخالق سدهی» که شغلش تخته‌ی گیوه ساختن بود (وامثال او) نمی‌گذشت و بسیاری دیگر در اختفا بسر می‌بردند، در آن بحبوحه از مصدق که متجاوز از سی سال داشت و شخص گمنامی هم نبود، با همه‌ی وابستگی و نزدیکی به دربار قاجار هیچگونه جانبداری یا شفاعت یا همدلی نسبت به دربند کشیده شدگان از سوی او دیده نمی‌شود، سهل است که با محمدعلیشاه برای رساندن اخبار و پیامهای رمزفرمانفرما (دائی ایشان) حاکم آذربایجان در تماس نزدیک بوده است، و در جریان بگیر و ببند محمدعلیشاهی، آنگونه که خود در کتاب خاطراتش این چنین نوشته است: «تا اینکه مجلسی بنام «شورای دولتی» تشکیل شد و بدون کوچکترین اقدامی از طرف من، دستخطی از شاه [محمدعلیشاه] رسید که به عضویت آن تعیین شده بودم...». نشان می‌دهد از هر جهت مورد وثوق محمدعلیشاه بوده است، چرا که در جنبش مشروطه

خواهی فعالیتی از او دیده نشده بود و در بحبوحهٔ به توپ بسته شدن مجلس و ماجرای باغشاه نیز ترجیح می دهد به بهانه تحصیل به خارج از کشور برود و برای این کار به باغشاه نزد محمدعلیشاه سفاک می رود و از او اجازهٔ خروج می گیرد. اما زمانیکه پس از خلع محمدعلیشاه رژیم مشروطه تداوم می یابد، ایشان از هر مشروطه خواه مبارز، مشروطه خواه ترمی شود.

دکتر ملک زاده در کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» می نویسد: «...از جمله کسانی که از جوانی عشق و علاقه به فلسفه ی جدید از خود نشان میدادند و با آزادی خواهان تاحدودی سروکار داشتند و به اصطلاح عرفا بوی عشقی از آنها به مشام می رسید، وثوق الدوله و تاحدی برادرش قوام السلطنه و محتشم السلطنه بودند...» (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد، نخست - برگ ۲۵۶)، اما از دکتر مصدق حتا با چنین عباراتی نیم بند هم نام نمی برد، و همانگونه که پیش از این اشاره شده در سایر آثاری که از دیگران درباره ی مشروطه باقی مانده است نیز نام و نشانی از ایشان که بیانگر فعال بودن وی در خیزش مشروطه خواهی بوده باشد، دیده نمی شود.

محمدعلیشاه نسبت به کسانی که برخلاف منویاتش فکر می کردند حتا نسبت به نزدیکترین درباریان بسیار حساس و گاه بی گذشت بود. دکتر ملک زاده در جای دیگر کتابش در این باره از قول میرزا صالح خان وزیر اکرم می نویسد: «...یکی از روزها امیربهداد بامن خلوت کرد و به من گفت: فلانی اگر شاه مجبور بشود این قانون را امضاء کند (قانون اساسی را) دیگر همه چیز از دست خواهد رفت، نه شاهی باقی می ماند و نه دربار و دولتی، من گفتم که صلاح است شاه باملت خود راه سازش را پیش بگیرد و بجای این کشمکشها و مخالفتها فکری برای روزسیاه مملکت بکند. امیربهداد باغضب به من نگاه کرد و بدون آنکه دیگر حرفی بزند برخاست و رفت. از آن روز دیگر محمدعلیشاه به من اجازهٔ شرفیابی نداد و هر گاهی هم که در میان جماعت به حضور می رسیدم رویش را از من برمی گردانید و پشتش را به من می کرد.» (تاریخ مشروطیت ایران: فصل دهم، برگ ۴۳۱)

نقش کمپانیهای نفتی امریکا

دکتر منوچهر فرمانفرمایان در کتاب «از تهران تا کاراکاس» می نویسد: «... در اینجایچون موضوع نفت مطرح است می بایست گوشزد کنم که در این مصوبه دکتر مصدق هیچ نوع مداخله ای نداشت. به نظر من فشار دایمی امریکایی ها کم کم برای آنها مؤثر می افتاد. آنها می خواستند در مناطق دیگر ایران امتیازی به دست آورند و یا ترتیبی داده شود که سهمی از نفت جنوب عاید آنها گردد. امریکایی هادر گذشته توانسته بودند از انگلیسی ها که پس از جنگ جهانی اول وارث امپراتوری عثمانی شده بود، مقداری از نفت عراق و تمام نفت عربستان و پنجاه درصد نفت کویت [را] بگیرند و اکنون به ایران چشم دوخته بودند. به یاد دارم روزی در ایام جنگ به اتفاق دکتر حسین پیرنیا و هوور و کرتیس امریکایی که قبلاً به آنها اشاره کرده ام - در باغ چال شمیران که متعلق به پسر عمویم شاهزاده ناصرالدوله فیروز بود، کنار استخر برای صرف چای نشسته بودیم بحث ما به امتیازات نفت کشید، هوور گفت: چند سال دیگر انگلیسی ها مجبور خواهند شد که نفت جنوب ایران را با کسانی دیگر تقسیم کنند. این پیش بینی او با توجه به نفوذ و قدرت انگلیسی هادر ایران آن زمان به حدی برای ما دور از ذهن بود که من بی اختیار گفتم: شما اشتباه می کنید... آن روز محققاً هوور به خامی من لبخند می زد، چون طولی نکشید که نه فقط نفت ملی شد، بلکه خود انگلیسی ها برای به دست آوردن سهمی از آن مجبور شدند امریکایی هارا واسطه کنند و همان «هوور» قرارداد کنسرسیونم را تنظیم و به امضای دو طرف رساند...». جلد ۲ ص ۴۳۱

مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران می نویسد: «...لکن تسامح شرکت نفت موجب گشت که دولت امریکا برای چندی به انتقاد از آن شرکت [شرکت نفت ایران وانگلیس] به پردازد و انعکاس آن در جراید امریکا هم مشهود گشت. این خرده گیری و انتقاد از اوایل کابینه ی منصور [حسنعلی] شروع شد و در تمام مدت زمامداری سپهبد رزم آراهم ادامه داشت. اظهارات مکرر «گریدی» سفیر امریکا در این باب که

شرکت نفت راه خطایی می رود و مصلحت در این است که تقاضاهای ملیون را انجام دهد؛ گواهی بر این مدعا است.

در آن ایام بعضی از جرایدانگلیس بگوشه و کنایه مطالبی منتشر کردند و می گفتند چند نفری پیدا شده اند که در کار نفت اخلاص می کنند و قصد این را دارند که روابط بین دولت ایران و شرکت نفت را تیره سازند و کار را بجایی رسانند که امتیاز شرکت مزبور ملغی شده و به امریکاییان واگذار گردد. در بعضی از جراید امریکاهم نوشته میشد که اگر شرکت نفت حق عادلانه ای به ایران نپردازد و ایران تصمیم به اخراج شرکت مزبور بگیرد شرکتهای امریکایی حاضر خواهند بود که نفت ایران را به دست گرفته و نصف منافع را به دولت ایران بپردازند. [که ابراز مطالبی از این دست سبب اغوای دکتر مصدق و یارانش در امکان فروش بی دردسر نفت به خریداران خارجی شده بود] در ابتدای کار یعنی تا موقع ملی شدن نفت، مندرجات جرایدانگلیس و امریکا درباره ی نفت ایران صورت گله و شکایت از یکدیگر را داشت و غالب مطالب به شکل گوشه و کنایه بیان میشد، ولی بعدها اختلافات مزبور آشکار تر گردید... یکی از آنها که در مقام رسمی در دولت امریکا بود و از انتقاد شرکت نفت بریتانیا و رفتار آن نسبت به ایران خودداری نمی کرد «مستر مک گی» [معاون وزارت امور خارجه] بود. شخص دیگری که در کار نفت ایران عامل مؤثری بود و انگلیسی ها به کارهای او معترض بودند [ماکس] تورنبرگ بود. این شخص سابقاً نایب رییس شرکت نفت کالیفرنیا - تکساس بود و در موقع جنگ اخیر [جنگ جهانی دوم] مستشار وزارت خارجه امریکا بود... و پس از جنگ از طرف شرکتهای نفت امریکا مأموریت پیدا کرد که در تمام کشورهای نفت خیز خاورمیانه به مطالعه پرداخته و گزارشی برای آنها تهیه کند. در سال ۱۳۲۷ تورنبرگ به عنوان رییس شرکت مشاورین ماوراء بحار در تهران برای کارهای مربوط به سازمان برنامه ی ایران با ماهی شش هزار دلار حقوق به ایران آمد و از آن وقت تاملی شدن نفت ایران با سیاستمداران و سیاست مآبان تهران روابط نزدیکی داشت... یکی دیگر از کسانی که انگلیسی ها مدعی بودند در کار نفت دخالت های ناروا کرده است همان گریدی سفیر کبیر امریکا در ایران بود که در تمام مدت زمامداری سپهبد رزم آرا و قسمتی از مدت زمامداری دکتر مصدق

در ایران بود و اوهم که نقش مهمی در کارنفت ایفا کرد پس از ملی شدن نفت از ایران احضار گردید و مقالات متعددی در جراید امریکا نوشته و از سیاست دولت انگلیس و رویه ی شرکت نفت انتقادهای شدیدی نمود.». برگ. ۵۰۴-۵۰۵

تذکار این نکته را ضرور می دانیم اینکه غرض از بیان چنین مطالبی همانگونه که پیش از این اشاره کرده ایم، این نیست که بطور کلی ارزش سیاسی و حیثیتی خلع یداز بیگانه را به خاطر بهره گیری از منابع خارجی به زیر سؤال برده باشیم، بلکه غرض این است که اگر دخالت بیگانه و یا بهره گیری از آن در انجام کاری در جهت منافع مُلک و ملت به طور کلی نادرست و نوعی سرسپردگی و یا عاملیت به حساب می آید، باید این کار در همه ی موارد و نسبت به همه ی دست اندرکاران رعایت شود، به بیان روشن تر اینکه دخالت جدی و کمک امریکا برای ملی شدن نفت و کمکهای مالی به دولت دکتر مصدق تا آنجا که سپاس ایشان را نسبت به عنایت هری ترومن موجب شده بود، بسیار پسندیده و انسان دوستانه و موجه تلقی شود ولی پس از سقوط دکتر مصدق کمکهای آن دولت به ایران به خاطر بحران مالی ناشی از قطع درآمد نفت که تا از سرگیری دوباره ی صدور آن؛ به زمانی چند نیاز داشت، ناگزیر به بستن قراردادی با کنسرسیوم که علاوه بر بحران مالی، فضای سیاسی آن روزها و موقعیت ایران از هر جهت و بابت نیز ایجاب می کرد، از دیدگاه وی و هوادارانش و یا دیگر مخالفان؛ زشت و ناصواب تلقی و دولت امریکا امپریالیستی با چنگالهای خونین خوانده شود، تردیدی نیست که بیگانه، منافع خود را جستجو می کند و به گفته ی دکتر مصدق محضاً کمک به دولتی یا ملتی نمی کند. اما آنچه که ما را وادار به ابراز چنین مطالبی می کند گفته هایی است در مایه ی ضرب المثل مشهور یک بام و دوهوا.

شکی نیست که دکتر مصدق در مقام یک زمامدار، حال به هر علت و بهانه، مرتکب اشتباهاتی در اداره امور کشور و فیصله دادن به مُعضل نفت شده بود و اینکه ایشان از جمله رجال پاکدامن میهن ما در امور مالی و میهن دوست بوده است جای تردید نیست، اما این

امتیاز موجب نخواهد بود که در کار کند و کاو این رویداد تاریخی، درباره رفتارواشتباهاتش به خاطر پرهیز از عصبیت های برخی از شیفتگانش به انتقاد از وی نپردازیم که از جمله آنها علاوه بر اشاره به تناقض گفتارها و رفتار های او که از نقاط ضعف یک رَجُل سیاسی صاحب نامی چون ایشان بشمار می رود، می توان به فیصله ندادن به قضیه نفت و امید بستن به تداوم پشتیبانی دولت امریکا و میدان دادن به حزب کمونیست توده بدون توجه به حساسیت منطقه ورنجاندن بسیاری از یاران و یاوران خود که در راه تحقق ملی شدن نفت از هیچ کوششی نسبت به او فروگذار نبوده اند و همچنین به ندادن به پیشنهادات و توصیه های کارشناسان نفتی و ازدست دادن منافع ۵۹ شرکت تابعه و ۴۹ میلیون لیره طلب ایران از آن شرکت که به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت و بالاخره انحلال مجلس اشاره کرد که ارتکاب این اشتباهات بنابه ضرب المثل مشهور «دیگته ی نوشته شده غلط هم دارد»، چندان جای شگفتی نیست، اما آنچه که جای بسیار شگفتی است این است که نه تنها دکتر مصدق بلکه هوادارانش نیز هیچگاه به قبول ارتکاب آنهمه اشتباهات در حل مُعضل نفت و نقاط ضعف رفتار و گفتار وی تن نداده و نمی دهند و چیزی نمانده است که برخی از هوادارانش از ایشان قدسی بسازند که مکان در عرش دارد!

نفوذ حزب کمونیست توده در ارتش، شهربانی و ژاندارمری

انسانهای ناآگاه و بی تجربه یا حتی کم تجربه، تا زمانیکه پدیده ای حادث نشده باشد، مشکل بتوانند امکان حدوث آن را باور کنند. مثلاً به باور بسیاری از مردم میهن ما نمی رسد اگر گفته شود آنچه که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی داد، صورت نمی گرفت و شاه برکنار میشد و دکتر مصدق همچنان بر سر کار می بود، با قدرت و نفوذی که حزب توده ی ایران در بین طبقه کارگر و بخش خرده پای جامعه به ویژه در ارتش بدست آورده بود، با توجه به بحران اقتصادی ایران و خودداری دولت امریکا در ادامه کمک مالی به دولت دکتر مصدق و تشنگی و پراکندگی یاران دیروزی او از پیرامونش و وجود نارضایی های گسترده در سایر

افشار جامعه در ماه های اخیر زمامداری اش، به شهادت نامه هایی که او به رؤسای جمهوری امریکا نوشته و یا در یک دیدار با ترومن به او گفته بود، و نیاز مبرم دکتر مصدق به پشتیبانی حزب توده که نگارنده از نزدیک شاهد فعالیت های آن حزیب بوده است و بودند و فرصت طلبی همسایه ی شمالی ما شوروی از به پشت پرده ی آهین کشاندن ایران، تردیدی نبود که در چنان جوّ مساعدی که برای حزب مزبور و دولت شوروی به وجود آمده بود، کمونیستها پیروز می شدند، یکی از دلایل روشن این مدّعا خودداری دولت شوروی از تحویل ۱۱ تن طلا طلب دولت ایران بابت باز پرداخت مطالبات ارزی وریالی ایران که به صورت اسکناس در اختیار شوروی در گذار جنگ جهانی دوم برای تأمین هزینه های ارتش اشغالی به آن دولت پرداخته بود، بوده است، تا دولت مصدق ورژیم ایران به خاطر تنگناهای اقتصادی سقوط کنند و زمام امور کشور ما به دست حزب کمونیست توده بیفتد، اما پس از سقوط دکتر مصدق چون تیرش به سنگ خورده بود، برای نشان دادن حُسن رابطه؛ طلای مزبور را به دولت زاهدی تحویل می دهد.

مثال روشن این مدّعا را در کودتاهایی که توسط حتا افسرانی در شماری قلیل و در رتبه هایی نه چندان در سطوح بالادر برخی از کشورها انجام شد، می توان دید. در افغانستان، حبشه، لیبی، مصر، لیبیریا و چند کشور دیگر، هریک به نوعی، جالب تر اینکه در لیبیریا یک گروه بان با تعدادی قلیل از سربازان توانسته بود با انجام کودتا زمام امور آن کشور را در دست بگیرد، و یا در حبشه یک افسرجوان کمونیست، با سرنگون ساختن شاه آن کشور در مقام ریاست جمهوری مستقر شود، و یا در افغانستان پس از اینکه ژنرال داوود خان توانسته بود با کمک شوروی پادشاه آن کشور را از مقام سلطنت برکنار کند و خود به ریاست جمهوری برسد، چندان به درازا نکشید که با کودتایی که چند افسر جزء انجام دادند، نه تنها او را سرنگون ساختند، بلکه از قتل او و کشتار خانواده اش دریغ نکردند. که اعتراف کتبی سروان شهربانی مدنی در دادگاه که پیش از این به آن اشاره شده است، چنین طرحی راهم از برای دکتر مصدق داشتند، اما چون با رویداد ۲۸ مرداد این چنین اتفاقی روی نداده است، تصوّر اینکه در چنان

شرایطی که در ماه های پایانی زمامداری دکتر مصدق در ایران به وجود آمده بود، با همه ی کشف هسته ی نیرومندان افسران کمونیست در ارتش و سلاح های جمع آوری شده ی آن حزب، برای اغلب ما ایرانیان وقوع چنین رویدادی همچنان باور کردنی نیست. جالب اینکه در ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ آن کس که دکتر مصدق را از دست مردم خشمگین حاضر در دربار نجات داد، به نوشته ی دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش (برگ ۲۵۶)، یک افسر کمونیست به نام سرگرد «عبدالصمد خیرخواه» بود که در لباس خیرخواهی و هواداری از دکتر مصدق، او را به سلامت همراه راننده ی شاه، از دردیگردربار خارج کرده بود، که می توانست با یک گلوله به زندگی دکتر مصدق پایان دهد، اما چون حزب مزبور با شرایطی که به وجود آمده بود، او را برای مبارزه با شاه مؤثر و مفید می دیده است دستور آن کار را به افسر نامبرده نداده بود، دکتر مصدق نیز در کتاب خاطراتش به این رویداد با بیان اینکه: «در این اثنا شخصی که او را هیچ ندیده بودم» اشاره می کند، جای تردید نیست در صورت روی ندادن آنچه که در ۲۸ مرداد گذشت، و تداوم زمامداری دکتر مصدق، چنان کاری در آینده و در زمان مقتضی اما نه چندان دور، به وقوع می پیوست، همانگونه که در چند کشور دیگر روی داد.

برای آگاهی بیشتر از نفوذ و رسوخ افسران حزب توده به نوشته ی دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش مراجعه می کنیم، او می نویسد: «... ما به ستوان علی اشرف شجاعیان که مأموریت سرکوب گارد محافظ مصدق را داشت، دستور داده بودیم که به وظیفه انقلابی خودش عمل کند (به همه ی افسران این دستور داده بودیم) زمانیکه نصیری ... به خانه او [دکتر مصدق] مراجعه می کند و با واحد بیرونی محافظ مصدق درگیر می شود. این مطلب را سروان ایرج داورپناه و سروان موسی فشارکی افسران محافظ منزل مصدق، پس از انقلاب [اسلامی] تأیید کرده اند. آنها در روزنامه ی اطلاعات چنین نوشتند: واحد تحت فرماندهی ستوان شجاعیان، که ظاهراً همدست کودتاچیان و در حقیقت

عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بود، مأمور ازبین بردن مابود آنچه شهادتی بهتر و روشن تر از این، ولی ستوان شجاعیان به دستور حزبش به جای کشتن ما نصیری و افرادی را دستگیر کرد.» برگ. ۲۶۶

یک لحظه فکر کنید که اگر در ۲۸ مرداد دولت دکتر مصدق سقوط نمی کرد، افسرانی چون عبدالصمد خیرخواه و ستوان علی اشرف شجاعیان چه جایگاهی در دستگاه دکتر مصدق می داشتند؟ فکر می کنم پاسخ روشن باشد، آیهنوز تردیدی وجود دارد که اگر گفته شود آن دو افسر کمونیست و احیاناً چند تن دیگر با چنان تقریبی که نزد دکتر مصدق به دست آورده بودند، و اینکه دکتر کیانوری توانسته بود با تمهیداتی جای پای از برای خود نزد دکتر مصدق پیدا کند، در زمان مقتضی و مناسب، بنا به وظیفه انقلابی خود همان کاری را می کردند که افسران جوان کمونیست و از پیرامونیان ژنرال داوودخان انجام داده بودند؟ برای یک هموطن آگاه پیش بینی چنین رویدادی نیازی به برخورداری از علم جفر و غیب نیست، حال با توجه به نقش مؤثر این دو افسر (خیرخواه و شجاعیان) خود داوری کنید که با ۴۷۳ افسر و دانشجوی توده ای در درجات مختلف که کیانوری در کتابش به آن اشاره کرده است، در صورت عدم کامیابی مخالفان دکتر مصدق در سقوط او در ۲۸ مرداد، چه مشکلاتی می توانسته است بر سر راه کمونیست ها در سرنگونی دکتر مصدق، در چنان شرایط بحرانی وجود داشته باشد؟ مطالبی که در کتاب خاطرات دکتر کیانوری درباره ی سازمان نظامی آن حزب از جمع آوری سلاح و ساختن نارنجک و بطری های آتش زا و مین به دست افسران متخصص بیان شده است، نشان می دهد که سرنگونی دکتر مصدق با توجه به بی خیالی اش از اهداف آن حزب به خاطر اعتماد او به دکتر کیانوری، کاملاً از برای کمونیستها دردسترس بوده است، به ویژه اینکه حزب مزبور برای روز قیام نه تنها افسران مزاحم در تهران را با دست دکتر مصدق از سر راه خود برداشته بود، بلکه اشراف کامل به محل اسلحه خانه ها و زواغه ها داشت .

اینکه دکتر مصدق در کتاب خاطراتش می نویسد: «... حزب توده در بعضی نقاط شمالی و مرکزی عده پیروانی داشت که بواسطه تشکیلات منظم جلوه

گرفته بود و در سایر نقاط اگر داشت قابل توجه نبود...» (ص ۲۰۳) منطبق با واقعیت نیست، بلکه یا فرار از واقعیت است و یا ناآگاهی ایشان از آنچه که در حال شکل گرفتن بود. نگاهی به آماری از افسران کمونیست بازداشت شده به شرحی که دکتر کیانوری در کتابش آورده است می‌اندازیم:

تعداد	رسته	تعداد	رسته
۳۱	ژاندارمری	۳۲	هوایی
۴۷	شهربانی	۲۵	توپخانه
۲۷	پزشک	۲۶	سوار
۳۶	دانشجوی پزشکی	۸۰	پیاده
۵۲	دانشجوی افسری و هوایی	۱۷	مخابرات
۱۶	درجه دار	۴۱	مهندسی و فنی
۳۷	فراری‌ها.	۶	افسر ستاد

جمع: ۴۷۳ تن. (کتاب خاطرات: برگ ۲۸۷)، که در کتابی که سرهنگ زیبایی، عضو سازمان امنیت زیر عنوان «کمونیسم در ایران» نوشته است، شمار نظامیان توده ای را بالغ بر ۶۰۰ تن ذکر کرده است. کوشش آشکارو پنهان حزب توده در سالهای بین ۱۳۲۰ تا سقوط دکتر مصدق، در برگزاری میتینگها و اعتصابهای گسترده و درگیری های گاه مُنجر به قتل و زخمی شدن بسیاری از تظاهر کنندگان وابسته و یا هواداران آن حزب و مخالفان آنها و نیروی انتظامی به ویژه در سرتاسر استانهای شمالی و آبادان و مسجد سلیمان و سایر نقاط نفت خیز به ویژه در پایتخت که جملگی در رسانه های آن ایام منعکس و به روشنی بیانگر فعال بودن حزب مزبور می باشد، گفته ی دکتر مصدق را درباره ی ناچیز بودن نفوذ و قدرت حزب توده ایران تأیید نمی کند، که بدون تردید بنا به مصلحت و نوعی گریز از گفتن حقایق به منظور تبرئه خود، دست به نگارش چنین مطلبی در کتابش زده است، چراکه حتا در دیداری که در سفر به امریکا با رئیس جمهوری آن کشور داشته است، وطنی دوفقره نامه نگاری به آیزنهاور جانشین ترومن ،

خودخطر افتادن ایران به دامن کمونیسم را تا حدّ به خطر افتادن صلح جهانی باور داشته که پیش از این، به آن اشاره شده است. دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش درباره ی سازمان افسری حزب توده ایران می نویسد: «...سازمان افسری مهم ترین پوشش و سپر محافظ حزب در برابر ضربات دشمن بود، و ما از طریق افسران توده ای در مراکز مهم نظامی، دادرسی ارتش و غیره می توانستیم از بسیاری مسایل مطلع شویم و...» برگ. ۳۳۵

فکر نکنید منظور کیانوری از اینکه می گوید «در برابر ضربات دشمن» منظور وی دشمن خارجی بوده است، خیر - منظور آنانی بود که میهن شان ایران را دوست داشتند و نمی خواستند ایران به پشت پرده ی آهنین برود ولی دکتر کیانوری با وقاحت آنان را دشمن می نامید و دکتر مصدق با چنین فرد خاین و مزدور شوروی، به گمان اینکه محضاً لله! به کمکش آمده است، با چشم پوشی از پیشینه ی خیانت بارش، رابطه با او را مغتنم شمرده بود! اعتراف او در کتابش و در برابر دوربین تلویزیونی همراه با ۲۰ تن دگر به خیانت و عامل بودن دولت خارجی مؤید گفته ی ماست. گفتنی است که اگر آنگونه که هوادارانش نوشته و یا ابراز می کنند، اگر دکتر مصدق در ماه های پایانی صدارتش از پشتیبانی طیف قابل ملاحظه ای از هم میهنانش بر خوردار بود، به احتمال زیاد خود را نیازمند به کمک حزب کمونیست توده نمی دید.

در تارنمای دکتر علی میرفطروس زیر عنوان: جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدق آمده است: «سازمان نظامی حزب توده، قبل از ۲۸ مرداد، نقشه و کרוکی دقیق پادگانها های باغ شاه، عشرت آباد، دانشکده ی افسری و کاخ سعدآباد را با ذکر دقیق محل اسلحه خانه ها، موتورخانه ها، انبار سوخت و... تهیه کرده بود. بابک امیر خسروی از سران حزب توده در گزارش دقیق خود نوشته است: وقتی سازمان افسران حزب توده کشف شد، حتی توده ای ها را نیز به حیرت انداخت. در این گزارش از نفوذ اعضای سازمان افسران حزب توده در عالی ترین سطوح نظامی و انتظامی کشور، از کثرت تعداد افسران حزب توده ... به عنوان اردوی عظیم حزب توده و سپاه عظیم و رزم دیده ی توده ای ها یاد کرده است، این سپاه عظیم

ورزم دیده، منتظر بود تا در فرصتی مناسب، برای تغییر رژیم سلطنتی وارد عمل شود و گویا با چنین سودایی، ماه‌ها پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب توده در تدارک تهیّه‌ی سلاح و مسلح کردن نیروهای خود و انجام عملیات خرابکاری برای تضعیف ارتش ایران بود، بطوریکه تشکیلات نارنجک‌سازی سازمان افسران حزب توده به مسئولیت و نظارت نورالدین کیانوری و با معاونت و شرکت سروان محقق زاده، مهدی ابوالفتحی، سرگرد لطفعلی مظفری، سرگرد هوایی پرویز اکتشافی، سروان مهندس مختار بانی سعید، ستوان یکم هوایی منوچهر مختاری و... فعال گردیده بود...».

باری روبین می نویسد: «حزب توده با استفاده از فرصت و جوّ سوء ظن و بد بینی که نسبت به امریکا به وجود آمده بود، بر تبلیغات ضدّ امریکایی خود افزود و تظاهرات بزرگی براه انداخت که در یکی از آنها بنا به گزارش «کنت لاو» خبرنگار نیویورک تایمز قریب یکصد هزار نفر شرکت داشتند. لحن توده ایها نسبت به مصدق هم تغییر یافته بود و با تملق از مصدق سعی می کردند با او مؤتلف شده دولت را در برابر شاه قرار دهند». جنگ قدرتها در ایران: برگ ۷۹

آنگاه از همه ی آنچه که در کنار گوش دکتر مصدق می گذشت و ایشان از قدرت و نفوذ حزب توده در ماه‌های اخیر زمامداریش به خاطر از دست دادن طیف گسترده ای از هوادارانش، بهره می گرفت، در کتاب خاطراتش می نویسد: «...ولی می خواهم این را عرض کنم که عده ای وطن پرست را که با سیاست استعمار مخالف بودند، به عضویت حزب توده متهم کردند و از بین بردند. و یا در پاسخ به شاه درباره ی حملات ناگهانی توده ای ها، نوشت: در این کاخ بیش از حدّ لزوم محافظین مسلح بود و حزب توده حتی یک تفنگ هم نداشت... پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی اسلحه و تانک حاکی از کمال تهوّر و شهامت بود...». خاطرات - ۳۷۹

دکتر مصدق در حالی به تهوّر و شهامت شاه به طعنه و ریشخند اشاره می کند که خود با همه ی به اصطلاح وجیه المله بودن و با داشتن انبوهی از هواداران جان برکف و ریاست قوّه مجریه، در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ به بهانه ی نداشتن امنیت جانی، در مجلس شورای ملی متحصّن می شود

ودلیل آن را این چنین به رییس مجلس اظهار می دارد: «...بودن درخانه و رفت و آمد در شوارع برای من ممکن است ایجاد خطر کند. بنابراین اجازه دهید تاروژی که تکلیف نفت روشن نشده است در همین مجلس بمانم. در این موقع آقای نخست وزیر تریبون را ترک گفتند و حالشان بهم خورد و به زمین افتادند...». متینی : برگ ۲۴۸

جمال امامی یکی از نمایندگان مجلس در برابر رفتار دکتر مصدق به اعتراض گفت: « شما رئیس کشور و نخست وزیر و رئیس قوه اجرایی هستید و مسئول امنیت کشور و تمام مردم می باشید، این مسخره است که رئیس دولت بگوید من امنیت ندارم.». صفایی - ۱۵۵

ضمناً همانگونه که پیش از این اشاره شده است، منزل ایشان که مقرّ نخست وزیری نیز بود، تا زمان سقوطش، با چندین تانک و نیروی نظامی محافظت میشد .

دکتر مصدق در جای دیگر کتابش نوشته است: « باز هم عرض می کنم که حزب توده اسلحه نداشت و این تهمت هارا هم به عده ای زدند... بطور خلاصه حزب توده و یک عده وطن پرست هر کدام از یک نظر وجهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.». خاطرات : برگ ۳۴۴

ایکاش دکتر مصدق زنده می ماند تا اعترافات سران حزب توده را چه با انتشار کتاب و چه در مصاحبه های تلویزیونی شان، می خواند و یا می شنید تا به مراتب وطن پرستی و بیزار ی آنان از دیکتاتوری و بی سلاح بودن آن حزب آگاه می شد. به راستی انهمه نا آگاهی سیاسی از رجلی که چند دهه ی عمرش را در سیاست و دولتمداری گذرانده بود، شگفت آور است! تا جاییکه با همه ی اعترافات سروان خسرو روزبه (در سال ۱۳۳۶) به ترور محمد مسعود که با همراهی حسام لنکرانی و ستوان عباسی در خیابان اکباتان تهران در ساعاتی از شب جمعه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶، صورت گرفته بود، پس از گذشت شش سال از رویداد ترور و اعتراف خسرو روزبه به قتل مسعود و با همه ی درج اعترافات خسرو روزبه در نشریات در آن روزها؛ در کتاب خاطراتش می نویسد: « محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز را که از وطن پرستان معروف و مخالف استعمار بود، شب در خیابان به قتل رسانیدند و از بین بردند! »

که اشاره اش به شاه و دربار بود! خاطرات: زیر نویس برگ ۳۴۴ سالها بعد چند تنی از رهبران حزب توده که در خارج از ایران بسر می بردند، و همچنین دکتر کیانوری نیز در کتابش به ترور محمد مسعود به دست خسرو روزبه مسئول شاخه ی نظامی حزب توده ودوتن از همراهانش اشاره کرده اند. حزب توده نه تنها در ترور محمد مسعود، بلکه در ترور وجنایات بسیاری دیگر و قیام افسران خراسان، ایجاد انفجار در ناو ببر، انفجار در هواپیما در فرودگاه قلعه مرغی و ایجاد آشوب و بلوا دست داشته است.

دکتر کیانوری در این باره چنین می نویسد: «محمد مسعود یک روزنامه نگار جنجالی بود، و حملات زیادی به شاه و اشرف و دربار می کرد. یک روز ما خبر شدیم که شب قبل او را ترور کرده اند، واقعا ما همه تصوّر می کردیم که شاه و اشرف مسعود را کشته اند. ولی بعدها، پس از دستگیری خسرو روزبه، فاش شد که این قتل کار گروه روزبه و شخص ابوالحسن عباسی بوده است. خود روزبه در محاکماتش این مطلب را با تفصیل شرح داد. جریان آن این بود که روزبه، جدا از آن «سازمان افسران آزادیخواه» یک گروه ترور - مرکب از خودش، ابوالحسن عباسی، حسام لنکرانی، بانوصفیّه (صفا) حاتمی (خواهر سرهنگ هدایت الله حاتمی) و چند نفر دیگر تشکیل می دهد... این گروه تصمیم می گیرد افرادی را ترور کند و تقصیر را به گردن دربار بیندازد و ابتدا محمد مسعود را انتخاب می کنند». کتاب خاطرات: برگ ۱۴۹ و ۱۵۰

گفتنی است اینکه قتل محمد مسعود که در سال ۱۳۲۶ صورت گرفته بود، زمانی بود که بیش از شش سال از پادشاهی محمد رضا شاه نمی گذشت و او در این سال جوانی بود که به جز رعایت ظاهری هیچ نخست وزیری اعتنای چندانی به او نداشت و او نیز کاره ای در سیاست کشور نبود، اما چون هدف حزب کمونیست توده وابسته به کرملین نشینان حذف رژیم مشروطه پادشاهی و در دست گرفتن دولت بود، باید به هر ترتیبی که بود یاشاه حذف می شد و یابرای سست کردن بنیان پادشاهی در ایران، بر علیه او به تبلیغات ناروا و شایعات بی اساس و گسترده و اتهامات واهی دست می زدند، ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و در فروردین ۱۳۴۴ و زمینه چینی برای ربودن ولیعهد نیز به همان هدف

بود که این روند تا روز سقوط شاه ادامه داشت و بسیاری از هم میهنان ما نیز در دام تبلیغات فریبکارانه و اغواگریانه ی کمونیست‌ها افتادند و نهایتاً بند سرنوشت شان را از کمونیست‌ها گرفته تا جبهه ملی ها و مجاهدین خلقی ها و نهضت ملی ها به ردای آخوندها گره زدند و مردمی ناآگاه را نیز به دنبال خود کشاندند، تردیدی نیست که شاه پس از رویداد مردادماه ۱۳۳۲ تا روز سقوطش مرتکب اشتباهاتی شده بود که شرح آن بیرون از تم این گفتار است و به نوشتاری جداگانه نیاز دارد، اما در برابر آن اشتباهات؛ خدمات بسیار ارزنده ای که به مردم کرد و آبرویی که از برای ایران و ایرانی خرید و اینکه یک انسان میهن دوست بود، کارنامه ای در خور تحسین دارد و سزایش نامهربانی ها و اتهامات دور از اخلاق و انصاف نبود و نیست.

دکتر مصدق یقیناً فکر نمی کرد که روزی نامه هایش به عنوان رؤسای جمهوری امریکا که طی آنها ترس و نگرانی اش را از کمونیست‌های ایرانی بیان می کرد و از این جهت صلح جهانی را در خطر می دید، منتشر خواهد شد، و گرنه در پاسخ به شاه که اونیز نگران گسترش روز افزون فعالیت های حزب توده بود، آنگونه نمی نوشت، که نوشت. گفتنی است که دکتر مصدق هیچگاه عین متن کامل نامه ها و مطالبی را که به دو رییس جمهوری امریکا (ترومن و آیزنهاور) ابراز داشته بود و پیش از این به آنها اشاره کردیم، نه در مجلس بیان کرد و نه در هیأت دولت مطرح ساخت و نه در کتاب خاطراتش آورده است.

تفسیری از دکتر مصدق!

دکتر مصدق همچنین می نویسد: «...پیشرفت کمونیسم در دنیا معلول دو علت است: یکی فرق فاحشی است که بین زندگی عده ای قلیل با عده ای کثیر وجود دارد و دیگری یأس و وطن پرستان از توحید مساعی دول استعمار با اشخاص دزد و نادارست در نفع خودشان... و پیشرفت این عقیده در بیشتر ممالکی محسوس است که دول استعمار برای انجام مقاصد خود با اشخاص دزد و نادارست و خائن مملکت توحید مساعی کرده اند.» خاطرات و تألمات. ص ۳۵۶

شگفت است که دکتر مصدق با آنهمه کمکهای سیاسی و مالی که دولت امریکا به دولت ایشان روا داشته است، در کتاب خاطراتش به توحید مساعی دول استعمار با اشخاص دزد و نادرست اشاره می کند! ابراز نظری چنین جامع و کلی چیزی جز نشان از عصبیت ایشان ندارد. جالب است که اشاره ایشان به عده ای قلیل که به زعم وی زمینه ساز کمونیزم در هر جامعه می باشند، خود وبسیاری از وابستگان قاجاری وی از اشراف و مالکان بزرگ و در شمار همان عده ای قلیل اند.

برخلاف گفته ی دکتر مصدق، پیشرفت کمونیزم، همواره برپایه ی اختلاف طبقاتی نبود و نیست، که در همه ی کشورها این اختلاف آشکارا وجود داشته و دارد (از جمله در ایران)، اما اغلب آنها به نگهبانان بهشت موعود لبیک نگفتند. از سویی دیگر روسیه خود یک کشور استعماری بود، لذا چگونه بود که آن کشور به دامن کمونیزم افتاد؟

در کشورهایی چون لیتونی، استونی، لیتوانی، لهستان، رومانی، مجارستان، چکسلواکی و یوگوسلاوی، زور دولت فاتح یعنی دولت شوروی در پایان جنگ جهانی دوم در کار بود نه اینکه اختلاف طبقاتی مسبب روی کار آمدن کمونیستها در آن کشورها شده بود، و یا آیا می توان گفت که در افغانستان تمایل و خواست مردم متعصب مذهبی آن سرزمین برای برقراری رژیم کمونیستی در کار بوده است؟ چرا راه دور می رویم، اگر کمک مؤثرویلهلم دوم امپراتور آلمان و مارشال لودندرف در گذار جنگ جهانی نخست نبود، لنین هرگز نمی توانست به آسانی صاحب اقتدار در سرزمین روسیه شود و رژیم کمونیستی را در آن کشور برقرار سازد، وانگهی وجود فساد در کرملین نشینان عهد شوروی را می توانید در خاطرات «کرچنکو» نماینده وقت شوروی در سازمان ملل بخوانید، گذشته از این با کمکی که قیصر آلمان به لنین کرد، اونه تنها برای رسیدن به هدفی که در سر داشت به خواست آن دولت متجاوز و استعمارگراز متفقین بُرید بلکه به موجب معاهده «برست لیتوفسک» بخش نسبتاً زیادی از خاک روسیه رانیز به دولت آلمان واگذار کرد و از بسیاری منافع خود در آبراه دار دائل و بسفور و خاورمیانه به موجب قراری که با دولت انگلستان؛ هم عهد پیشین خود بسته بود، صرف نظر کرد. ضعیف ترین طبقه در هر جامعه؛ روستا بیان می باشند، که نزدیک

به بیست میلیون تن از آنان به دستور استالین دبیرکل ورهبر وقت شوروی از هستی ناچیز خود بلکه حتا از جان ساقط شدند، آیا این رفتار نسبت به روستاییان بی گناه به خاطر پشتیبانی کمونیزم از طبقات پایین ورنجبران جامعه بود؟ و حال که رژیم کمونیستی از شوروی و بسیاری از کشورهای دیگر برافزاده است، آن علت ها که دکتر مصدق آنها را عامل به وجود آورنده ی کمونیزم می دانسته در آن سرزمین ها از بین رفته است؟ آیا می توان براین باور بود که دکتر مصدق با آنهمه پایه ی تحصیلات و گذراندن عمری در کارسیاست، از تجزیه و تحلیل مسایل سیاسی تا این حد غافل بوده است!

بخت با دکتر مصدق همراه بود که آنچه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی داد، سبب گردید تا کمونیستها پیروز نشوند و کشور ما به پشت پرده ی آهنین نرود، وگرنه جای تردید نیست که با همه ی مراوده ی تلفنی دکتر کیانوری با دکتر مصدق و با همه ی وابستگی نسبی خانم مریم فیروزبا ایشان، به گونه ای که شرح آن گذشت، اگر نه قصد جان او، بلکه بطور حتم دست او را از تمامی املاک و مستغلاتش کوتاه می کردند و اجازه حتا نوشتن خاطراتش را به او نمی دادند، کمونیستها نشان دادند که برپایه ی مشی ومانیفست شان، هیچکس جز دولت، حق مالکیت ندارد و نسبت به رجال سابق اگر قصد جان شان نکردند، بدون تردید نعمت رفاه و آسایش خیال را از آنان دریغ کرده اند، آنان که براین باور نیستند، اگر رویدادهای کشورهای دیگری را که رژیم کمونیستی در آن سرزمینها برقرار شده است، بخوانند به درستی آنچه را که اشاره کرده ایم پی خواهند برد.

آیا دکتر مصدق دموکرات بود، با کدام معیار؟

باچنان شرایط سختی که از برای جامعه ما چه در زمینه داخلی و چه در زمینه ی سیاسی، با ملی شدن صنایع نفت به وجود آمده بود و پس از یأس در پی امیدواری دادنههای های روزهای نخستین ملی شدن به مردم از استقبال خریداران نفت، آیا به جای تصویب قوانین غیر دموکراتیک مطبوعات و امنیت و گرفتن اختیارات قانون گذاری از

مجلس با تهدید و انحلال مجلس بابرگزاری رفراندوم و بستن بسیاری از رسانه های مخالف و خودداری از منع طرفدارانش به اعمال خشونت تا حدّ جرح و ضرب و تخریب اماکن و دفاتر مخالفان و بسیاری از این دست رفتار و اعمال خشونت بار که به چند نمونه از آن ها اشاره شده است، شایسته نبود با تدبیری که از یک رَجُل سیاسی و مؤمن به دموکراسی و کار کشته و آگاه انتظار می رود، ضمن شنیدن سخنان و توصیه های کارشناسان نفتی، و جاهتتش را فدای مصالح مملکت و مردمش می کرد و پیشنهاد دوم امریکا و انگلیس را می پذیرفت که به تأیید کارشناسان و دست اندرکاران نفت به ویژه در امور بازاریابی و سیاسی و حقوقی هیچگونه مَباینتی با قانون ملی شدن صنعت نفت نداشت و می توانست کشور را از بُن بست سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که به آن دچار شده بود بیرون بکشد؟

بدون تردید دکتر مصدق به خاطر انتقاداتی که به دولت مردان پیش از زمامداری خود داشت و سخنان دلنشینی که از رعایت قانون و آزادی می گفت و توانسته بود در دل بسیاری از هم میهنان ما جا بگیرد، یکی از مقتدرترین و وجیه المله ترین نخست وزیران ایران پس از زمان برقراری مشروطه بود.

چگونه می توان بر این باور بود که دکتر مصدق با برقرار کردن حکومت نظامی و گرفتن شمشیر داموکلس نفت بر سر مخالفان و دخالت در انتخابات دوره هفدهم (به اعتراف خودش که اشاره کردیم) و بی توجهی نسبت به اقلیت های مذهبی در مشارکت دادن آنان در پستهای کلیدی و نا دیده گرفتن حقوق نیمی از جمعیت ایران؛ یعنی بانوان در برابری با حقوق مردان و یا عدم پشتیبانی از حقوق آنان با ارائه طرحی در زمان چهار دوره نمایندگی مجلس و یا ارائه لایحه ای به مجلس در زمان نخست وزیری و یا لاقلاً نگارش مقاله ای که نشان دهد یکی از اصول دموکراتیک بودن در اندیشه ایشان بوده است؟ انتقاد از این و آن و سخنان دلنشین گفتن و دم از آزادی و قانون زدن، جز اینکه مصداقی از «یقولون لایعملون» باشد، تعبیر و تفسیر دیگری ندارد، مهمتر از همه آنکه وقتی می گوید یک فرد مذهبی است و از شرع انور پیروی می کند و قانون اساسی را در پیروی از شرع انور

نا دیده می گیرد، چگونه می توان بر دموکرات بودن ایشان پای فشرد؟ کدام باورمند راستین دموکراسی را سراغ داریم که برای گرفتن اختیارات قانون گذاری که خود خلاف قانونی بودن آن را نیز اذعان داشته است، متوسل به تهدید نمایندگان مجلس شود و مخالفت با خواسته ی خود را مخالفت باملی شدن و یا حل قضیه نفت قلمداد کند، بستن دهان مخالف چه مفهومی جز اعمال خشونت و ضد دموکراتیک می تواند داشته باشد؟

به بن بست رسیدن حلّ مُعضل نفت را که بدون بهره گیری از مُشاوران آگاه به امور نفت از هر جنبه آن، به ویژه از جنبه بازاریابی و سیاسی اش، حتا نادیده گرفتن توصیه ها به شرحی که به آنها اشاره شده است و تحقق نیافتن وعده فروش آن حدّ اقل به سی میلیون تُن در سال، به گردن این و آن انداختن و یاران و همراهان چندی پیش را یکباره عامل بیگانه خواندن، مجلس را بر خلاف گفته اش به نمایندگان فراکسیونهای مجلس، با برگزاری غیر قانونی رفراندوم منحل کردن. بهره گیری از قانون اختیارات و وضع قوانینی ضدّ دموکراتیک از جمله قانون مطبوعات و امنیت ملی، کجا نشان از دموکرات بودن دکتر مصدق دارد؟

تردید نیست که مدیریت سیاسی دکتر مصدق خشونت بار بود، گفتار و رفتار مصدق به موجب صورت جلسه های مجلس (پنجم و ششم و چهاردهم و شانزدهم) و در دوره ی زمامداری، جملگی گواه بر رفتار خشونت بار ایشان است، او حتا در مخالفت هایش با رزم آرا نخست وزیر وقت از جمله روزی در جلسه علنی مجلس خطاب به او گفت:

« به وحدانیت حق خون می کنیم، خون می کنیم، می زنیم و کشته می شویم (باعصبات) اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی ترم، می کشم، همین جا شمارا می کشم.»!

دکتر مصدق در مقام نمایندگی مجلس و یا در جایگاه یک هم میهن حق انتقاد و حتا استیضاح از نخست وزیر را داشته است. اما آیا این چنین رفتار و گفتاری می تواند الگویی زمینه ساز برای برقراری سیستم دموکراتیک در جامعه ما و یا بیانگر نیت باطنی ایشان در آزادی خواهی و دموکراسی و یا سرمشق مناسبی برای دیگران جهت پرهیز از خشونت باشد؟

پرهیز از خشونت (چه زبانی و چه فیزیکی) یکی از عوامل مؤثر زمینه ساز بستر دموکراسی در جامعه است، اما دکتر مصدق چه در زمان وکالت مجلس و چه در زمانداری اش در برخورد با مخالفانش و یا جهت به گُرسی نشانیدن باورها و خواسته هایش، عملی را که نشانی از تحمل و مدارای او داشته باشد از خود نشان نمیداد،

هیچ باورمند راستین و راستخی، ایمانش را به بهانه هایی هرچه که باشد از دست نمی دهد، خواندیم و دیدیم که بسیار کسان از مقام و منصب و حتا از جان خود گذشتند ولی بر سر ایمان خویش استوار ایستادند، تا چه رسد از وجاهت خود.

شرایط و موقعیت زمان را به رُخ کشیدن، چیزی جز فرار از اعتراف به ناکامی از وعده های شیرین روزهای نخستین ملی شدن نفت از سوی دکتر مصدق و یاران و همکاران نا آگاه او از امور سیاسی و حقوقی و نفتی نیست.

اگر دکتر مصدق از بستن دهان های مخالف و لجاجت های خود دست می کشید،

اگر به جای مُشاوران و همکاران مُقَرَّب الخاقانی و مزاجگو و یانا آگاه به امور نفت و سیاست جهانی، گوش به توصیه ها و پیشنهاداتِ خبره گان این امور میداد،

اگر به جای آنچه که از زمانداران پیش از خود خرده می گرفت، خود به هنگام زمانداری مرتکب همان اعمال نمی شد.

اگر به جای برگزاری رفراندوم و انحلال غیرقانونی مجلس؛ با حضور در مجلس برای پاسخگویی به استیضاح، نشان می داد که در عمل (نه حرف) به قانون اساسی و ضوابط آن پای بند است،

اگر به جای چاپ پنهانی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس، لایحه اش را به مجلس می بُرد و به جای کتمان کاری، مشکلات مالی دولت را که اتفاقاً با انتشار قرضه ملی همه ی هم میهنان ما از مشکلاتی که از بابت عدم امکان فروش نفت به وجود آمده بود، از پیش آگاهی داشتند، با مردم در میان می نهاد،

اگر به پشت گرمی رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به جای سماجت و تهدید برای گرفتن اختیار قانون گذاری و قصد ابقای مقام نخست وزیری به بهانه ی

«تا قضیهٔ نفت حل نشود سنگر نخست وزیری را ترک نخواهم کرد» در برابر استیضاح، درخواست رأی اعتمادی کرد، و احیانا اگر با عدم رأی اعتماد مواجه می شد از مقام نخست وزیری کناره می گرفت، چه میشد، مگر نه اینکه سال گذشته در تیرماه ۱۳۳۱ از مقام نخست وزیری داوطلبانه استعفا داده بود، مگر در آن زمان قضیهٔ نفت حل شده بود و دغدغهٔ خاطری از برای ایشان از بابت مشکل نفت نمانده بود؟

تردید نیست که دکتر مصدق در صورت رعایت مواردی که به آنها به گونه ای گذرا و کوتاه اشاره شده است، با آنهاهم پشتیبانی که تا مردادماه ۱۳۳۱ از سوی اکثر مردم ایران و دولت امریکا از وی میشده است، سقوط او بدانگونه اتفاق نمی افتاد که افتاد.

دیدگاه چند صاحب نظر در باره ی ملی شدن صنایع نفت

ابراهیم صفایی می نویسد: «...دکتر مصدق روی مشکلات ملی شدن نفت عمیقاً نیندیشیده بود و مشاوران و کارشناسان او نیز از مشکلات بعدی آگاه نبودند و با اعتماد و اطمینان به کمک امریکا و با برانگیختن احساسات توده ی مردم و ایجاد یک محیط تبلیغاتی شتابزده، این برنامه ی مهم را به اجرا در آورده بودند. از مشکلات غفلت داشتند و می پنداشتند امریکا حتماً به یاری ایران خواهد آمد، در حالی که یاری امریکا تاهمان جا بود که نفت ملی شود و زمینه ی سهم شدن امریکا در منابع نفتی جنوب ایران فراهم گردد... دکتر مصدق سرسختانه به هر پیشنهادی که مشکل نفت را با رعایت اصل ملی شدن حل کند، پاسخ رد می داد و شاید هم می پنداشت که اگر مشکل نفت حل شود، اوهم به سرنوشت قوام السلطنه پس از حل مشکل آذربایجان، خواهد افتاد و باید مسند نخست وزیری را ترک کند. ولی او نمی خواست این پایه ی قدرت را از دست بدهد و می خواست اهرم کوبنده ی نفت را همچنان در اختیار داشته باشد و برنامه های اصلاحی و تغییرات اساسی را که خود در نظر داشت، در کشور اجرا کند. از این روطرح «فاتح» را که در ۲۵ خرداد به او تسلیم کرده و راه حل های عملی پیشنهاد نموده بود، به طوری که کنترل تمام کارهای صنعت نفت به دست ایران می افتاد و کارپالایشگاه آبادان که ادارهٔ آن مهم تر و حساس

تراز تمام تأسیسات بود، به وسیله یک شرکت فرعی به نمایندگی شرکت ملی نفت ایران با هیأت مدیره ای که بیشتر اعضاء و نیز رییس آن ایرانی و منصوب از سوی شرکت ملی نفت بودند، اداره می شد، پس از مطالعه اجمالی بدون تأمل کنار گذاشت و پیشنهاد دقیق و سنجیده ی « حاج محمدنمازی » را که به خواهش مصدق به وسیله « علاء » برای او فرستاده و یک هشدار بود نیز نادیده گرفت. طرح نمازی که بامشورت کارشناسان فنی نفت تهیه شده و تمام مشکلات را مطرح و تمام راه حلها را پیش بینی کرده بود به مصدق تسلیم شده بود. « اشتباه ملی شدن نفت ۱۷۵-۱۷۴ فاتح می نویسد: « در تاریخ ۲۵ خرداد [۱۳۳۰] دکتر مصدق نویسنده را احضار کرده اظهار داشت که: بسیار علاقمند است قانون ملی شدن صنعت نفت به مسالمت و با موافقت شرکت نفت به موقع اجرا گذارده شود و چون شما سوابق ممتدی در شرکت نفت داشته و بار و سالی آن آشنایی دارید تقاضا دارم نهایت سعی و کوشش را بنمایید که حضرات با نظرات دولت توافق نموده و بطرز شایسته ای قانون اجرا گردد.

نظر به سابقه و آشنایی دیرینه که بین دکتر مصدق و نویسنده موجود بود بحث مفصلی در این ملاقات پیش آمد که از دو ساعت تجاوز کرد و خلاصه آن را در زیر نقل می کنم: پس از تمجید و تحسین از جدیت ایشان در راه استیفای حق ایران و تذکر اینکه اگر واقع بینی در نظر گرفته شود توفیق کامل حاصل خواهد شد و تعهد به اینکه آنچه که مقدور و درخور توانایی من هست اقدام خواهم کرد که مدیران شرکت به عمق نهضت و شدت احساسات مردم پی برده و نظرات دولت را بپذیرند، از ایشان سؤال کردم که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد و اختلاف نظر زیاد بود، چه اندیشیده اند و به چه قسم می خواهند که نفت را بفروش رسانند؟ ایشان در جواب گفتند که احتیاج دنیا به نفت ایران بحدی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندک نگرانی از این بابت در بین نیست. من تاحدی که ممکن بود مشکلات فروش نفت و قدرت عظیم کارتل و احتیاج به وسایل حمل و نقل دریایی و ضرورت داشتن دستگاه توزیع نفت را برای ایشان شرح دادم و گفتم که در صورت فقدان وسایل مزبور باید دست کم بندوبستی بایکی از شرکتهای بزرگ نفت داشت

تابتوان نفت ایران را به فروش رساند. ضمناً توجه ایشان را به مسایل زیر معطوف داشتیم؛ اعتقاد به اینکه درجه احتیاج و نیازمندی های انگلیسی ها به نفت ایران به اندازه ای است که بدون کشمکش و مبارزه حاضر خواهند شد که مانند مشتریان عادی و بدون هیچگونه دخالتی نفت ما را خریدند و صادر نمایند چندان به نظر صحیح نمی آید زیرا قضیه نفت تنها یک معامله ساده ی بازرگانی نیست و نفت خاورمیانه به اندازه ای مرتبط با مسایل استراتژی و حیات اقتصادی دول ذیعلاقه می باشد که انگلستان برای اینکه انگشتی در این حلوا داشته باشد حتی از مبارزه ی علنی با ایران خودداری نخواهد کرد. در سابق تمام پنج انگشت آن در این نفت بوده و منافع هنگفتی برده و به صاحب اصلی آنهم سهم عادلانه ای نداده است ولی اکنون حاضر شده است چندانگشت خود را خارج نماید و ملی شدن راهم تصدیق کند و کلیه دارایی شرکت نفت راهم تحت شرایطی به دولت ایران واگذار کند ولی می خواهد بقیه انگشتهای خود را در این ظرف حلوا نگاهدارد و بدون هیچ تردیدی آنچه در قوه دارد برای تأمین مقصود خود بکار خواهد بُرد. اگر شرکت نفت از محصول نفت ایران محروم گردد، از حیث تحصیل نفت خام در مضیقه نخواهد بود زیرا با مختصر جدیتی می تواند محصول نفت کویت و عراق را افزایش داده و در مدت کمی کسر عمل بازرگانی خود را جبران نماید. معادن جدید نفت هم اکنون در بصره کشف شده است که با جدیت زیاد کوشش می کنند خطوط لوله ای بین بصره و «فاو» در خلیج فارس کشیده و نفت معادن مزبور را به بازار بیاورند. در ناحیه «قطر» واقع در ساحل عربستان بمیزان استخراج افزوده اند و خط لوله ی بزرگی که جدیداً از معادن نفت موصل به سوریه در ساحل مدیترانه می سازند نزدیک به اتمام است که آنهم موجب افزایش عمده محصول معادن مزبور خواهد بود و شرکت نفت ... در اندک مدتی احتیاجات نفت خام خود را تأمین خواهد کرد... لکن انگلستان جنگ اقتصادی را شروع خواهد کرد و چون استطاعت آن از مزایای تراست عواقب خوبی برای ما نخواهد داشت، یقین بدانید... صادرات نفت ما قطع خواهد شد و انگلستان به هروسیله ای که بتواند از فروش نفت ما جلوگیری خواهد کرد. اگر کسانی باشند که تصور کنند امریکای سرمایه دار - امریکایی که منافع عظیمی در نفت خاورمیانه دارد

-- امریکایی که شرکتهای نفت آن نفوذ بسیاری در دستگاه حکومت خود دارند، انگلستان را رها کرده و جانب ما را خواهند گرفت سخت در اشتباه هستند. به نظر بنده باید واقع بین بود و تمام اطراف کار را باید ملاحظه کرد. ضمناً در این ملاقات مندرجات نامه ای را که چندی پیش به ایشان نوشته و راه حلی را که منطبق با قانون اجرای ملی شدن نفت بود پیشنهاد کرده بودم شرح دادم...». (پنج‌ماه سال نفت ایران - ۵۲۹ - ۵۳۰)، که این هُشدار و شنگرانه و طرح تقدیمی فاتح نادیده گرفته شد... دکتر محمدعلی موحّد، با وجود احترام و علاقه فوق العاده به دکتر مصدق، می نویسد: «به نظر می رسد که موضع منفی مصدق در برابر پیشنهاد تجدیدنظر شده ی بریتانیا و امریکا اشتباه بود... دکتر مصدق می توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا و امریکا را به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیاتی که پیامد ردّ آن بود، مصون نگاهدارد... (تارنمای دکتر میرفطروس)

دکتر منوچهر فرمانفرمایان می نویسد: «عباس میرزا اسکندری از شاهزاده های قاجار و از نمایندگان مجلس در چند دوره وکیل دعاوی بیش از خود مصدق درباره ی نفت مبارزه کرده بود، در حقیقت مصدق هرگز درباره ی نفت جنوب اظهار نظر نکرده بود، وقتی من به او گفتم بیا برویم به منزل مصدق که با او گفتگو کنیم، گفت: من پا به منزل مصدق نمی گزارم، او در کار نفت وارد نیست و فقط نفت را از لحاظ سیاست مشاهده می کند، در صورتیکه نفت از برای ماحیاتی است و از دست زدن قسمتی از تأسیسات و یا قسمتی از دعاوی و یا عواید آن برای ایران جبران ناپذیر خواهد بود، من ساعتها با عباس میرزا اسکندری درباره ی دعاوی و حقوق دولت ایران در قرارداد ۱۹۳۳ و دعاوی ایران از شرکت های تابعه (که در قرارداد ۱۹۳۳ حق ایران از آن شرکتها ملحوظ شده بود) گفتگو کرده بودم و می دانستم که عباس میرزا اسکندری قرارداد ۱۹۳۳ و پیچ و خم های آن را به خوبی می داند و حفظ است و اطلاع داشتم که سابقاً مصدق را دیده و با او مذاکراتی کرده و حتا در بعضی از مواد قرارداد که بی نهایت باریک و برای عامّه مکتوم است وارد می باشد، متأسفانه دیدم که در این مورد کاری از دستم بر نمی

آید، دردیدارهای بعدی که باعباس میرزا اسکندری داشتیم، یک مرتبه به من گفت که حرف تو را گوش دادم و به دیدن مصدق رفتم، از این گفته بسیار خوشحال شدم، ولی فوری اضافه کرد جای خوشحالی نیست، عوام فریبی با سیاست مداری دوتا است، کارنفت با عوام فریبی حل نمی شود، هرچه سعی کردم بگویم خواستن حقوق مردم عوام فریبی نیست قبول نکرد و مُصْرَبود که مصدق عوام فریب است.». از تهران تا کاراکاس : جلد اول - برگ ۲۴۹

دکتر جلال عبده ، نماینده ایران در شورای امنیت سازمان ملل در دفاع از حقوق ایران در ملی شدن صنایع نفت و نماینده رسمی سازمان ملل و دیپلمات پیشین ایران. می نویسد:» در ملاقاتی که چند ماه پیش از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ با آقای دکتر مصدق دست داد، از اظهار نظر خود در این زمینه خودداری نکردم و متذکر شدم: چند نکته را نباید نادیده گرفت، اولاً هر دولتی منافع خود را در موقع اتخاذ تصمیم در نظر می گیرد. ثانیاً، انگلستان و آمریکا با هم اتحاد نظامی دارند و برای این اتحاد نظامی در مقایسه با سایر مسایل اولویت قایلند، ثالثاً، همکاری بین هفت خواهران نفتی را نباید نادیده گرفت، آنان در عین حال که به منافع خود نظر دارند، از شرکت نفت ایران و انگلیس که یکی از هفت خواهران است (bp) حمایت می نمایند، رابعاً در مناظره ای که با نماینده شرکت نفت انگلیس در تلویزیون ان، بی، سی آمریکا تحت نظارت بانو روزولت در سال ۱۳۳۱ داشتیم و شخص تورنبرگ رییس اسبق شرکت ماوراء بحار نیز در آن مناظره مشارکت داشت، با گفتگویی که با وی به عمل آمد، به نظرمی رسید هر چند وی در تأیید فکر ملی کردن با چند تن از اعضای جبهه ملی مذاکراتی داشته، اما در این مقام نبوده که بتواند منافع دولت آمریکا را که به نظر آن دولت دارای الویت بود از مد نظر دور دارد، وی بیشتر در مقام استفاده شرکت های نفتی کوچک غیر کارتل امریکایی در رابطه با اقدامات خود در ایران بود، شاید یکی از علل این خوشبینی زیاد از حدّ روش مساعد هانری گریدی سفیر سابق آمریکا در ایران، بلافاصله پس از ملی کردن نفت بوده است، در صورتیکه وی به همین جهت یعنی پشتیبانی از موضع ایران از کار سفارت

برکنارشد». چهل سال در صحنه : جلد یکم . برگهای ۳۰۸ و ۳۰۹ مخالفان رضاشاه همچنین دکتر مصدق، کاراوار دلغو قرارداد داری و تمدید آن را تا سال ۱۹۹۱ بنا بر قرارداد ۱۹۳۳ با همه ی مزایایی که این قرارداد نسبت به قرارداد داری داشته است (که به آن اشاره خواهیم کرد)، نه نوعی اشتباه و ندانم کاری؛ بلکه حتا خیانت محض قلمداد کرده ومی کنند! که البته در این داوری ایراد شان نسبت به تمدید مدت قرارداد داری به مدت سی سال از ۱۹۶۱ می باشد، اما از آنجا که نه تنها این قرارداد تا سال ۱۹۹۱ نپایید بلکه حتا با ملی شدن نفت در سال ۱۹۵۰ تا انقضای موعد قرارداد داری یعنی تا سال ۱۹۶۱ هم نپایید، بنابراین نتیجه می گیریم که چون باملی شدن نفت تمدید مدت قرارداد داری از قوه به فعل در نیامد، ضروریانی نیز از رهگذر تمدید قرارداد؛ از قوه به فعل در نیامد و زیانی عاید خزانه و مردم نشد. حال به بینیم با ملی شدن نفت، دولت ایران دچار چه زیانهای مالی غیر قابل جبران گردیده است. برای آگاهی از این امر به نوشته ی دکتر منوچهر فرمانفرمایان رجوع می کنیم، او می نویسد: «... در قرارداد ۱۹۳۳) (۱۳۱۲- خ) در خط اول قرارداد مزبور تعریف شده است: دولت، یعنی دولت شاهنشاهی ایران و در خط دوم تعریف شده است: کمپانی، یعنی شرکت محدود نفت ایران وانگلیس محدود و شرکتهای تابعه آن... هیچ حقوقدانی و هیچ حسابداری و هیچ سیاستمداری و هیچ صاحب عقلی نمی تواند مُنکر آن شود که شرکتهای تابعه همان عامل کارهایی بودند که هزاران میلیون لیره قیمت داشتند و دولت ایران از آنها سهم به سزایی داشت. چه شد که دولت ایران در زمان مصدق حتی یک روز، یک حرف یا یک جمله درباره ی آنها سخن نگفت؟ چه شد که دولت ایران آنها را از دست داد؟ چه شد که بعد از سی سال گفتگو (از سال ۱۹۲۰ تا ملی شدن)؛ جز وزارت دارایی یک نفر یک کلمه درباره ی آنها حرفی نزد و چیزی شنیده نشد؟ چه شد که کسی از آنها امروز هم حرفی نمی زند؟... هنگام ملی شدن نفت، مصدق و طرفدارانش و تمام مملکت چشمشان رابستند و سرگرم افتخارات تو سری زدن به انگلیسی ها و ملاحظات سیاسی و عوام فریبی شدند و این ثروت خداداده را از دست دادند، باز هم برای روشن شدن موضوع در اینجا بطور دقیق و مُنجز می گویم که

چندبار این موضوع را پیش از ملی شدن به خوددکتر مصدق گوشزد کردم ولی هرگز گوش شنوانداشت و موضوع رادراک نکرد... وکلای طرفدار آن وقت دکتر مصدق، مُشتی موهومات تحویل مردم دادند که باکمال تأسّف مورد قبول واقع شد. مثلاً خود مصدق به کمیسیون نفت نامه ای نوشت که یک جمله آن رادرا اینجا می آوریم «ملت ایران مطمئن است که تنها فروش این مقدار نفت (سی میلیون تن در سال) با توجه به نیازمندی های دنیا برای ما مقدور است و نمی تواند در همان سال اول ملی شدن صنعت نفت، بیش از اینها را به دنیا بفروشد و میزان عواید خود را بالا ببرد.» از تهران تا کاراکاس : جلد اول، برگه های ۲۷۲ و ۲۷۳

حسین مکی نیز در ۱۴ اسفند ۱۳۲۹ اظهار داشت: «سی میلیون تن استخراج از لحاظ قوّه تولید نفت در دنیا یک رقم کوچکی نیست. ماهر روزی که خواستیم نفت مان را اداره کنیم تمام کشورها به نفت ما احتیاج دارند و می خرند و حتا حاضرند متخصصین مجانی هم در اختیار ما بگذارند» این مطالب همه گفته می شد تا ملی شدن نفت ابتدا در کمیسیون و سپس در مجلس تصویب شود، البته همینطور هم شد، اما دیری نپایید که واقعیّت، همه ی تصورات خام فروش نفت در بازار دنیا را باطل کرد و حتی هنگامی که کارد به استخوان مصدق رسید و به دنیا اعلام کرد که نفت ایران را با پنجاه درصد تخفیف خواهد فروخت، باز هم مشتری پیدانشد، باملی شدن نفت چون مشاوران و دوروبری های مصدق ناآگاه از نفت و پیچیدگیهای آن بودند، ایران منافی را که طبق قرارداد ۱۹۳۳ یعنی همان قراردادیکه در زمان رضاشاه بسته شد و به خیانت متهم گردید!، از شرکتهای تابعه نفت ایران وانگلیس داشت و ارزش آنها به بیش از هزاران میلیون لیره بود، بر اثر ناآگاهی و گوش ندادن به متخصصان نفتی و آگاه به قرارداد ۱۹۳۳ از دست داد که اگر نفت ملی نشده بود، تمامی تأسیسات نفتی و شرکتهای تابعه نصیب ایران میشد... روزی در منزلش (منزل دکتر مصدق) همین موضوع شرکتهای تابعه را جلوی مهندس حسینی مطرح کردم و گفتم از این هزاران میلیون غفلت نکنید... در همان جا پرسید که این شرکتهای باملی شدن نفت چه ارتباطی دارند؟ من به او گفتم که شما فقط می توانید ملی شدن را در کشور خودتان عملی کنید و منحصرأ در مملکت خودتان

صاحب مال هستید نه در خارج. اگر نفت را ملی کنید، شرکتهای تابعه که خارج از ایران هستند، در همان دقیقه اول از دست ما فرار می کنند... اما حسیبی و بعدها خودمصدق براین باور بودند که مشتری دم در ایستاده است و نه به شرکت سابق و نه به شرکتهای تابعه اعتنایی نداشتند... به خوانندگان عزیز متذکر می شویم که انگلیسیان دیرزمانی، یعنی از سال های ۱۹۲۰ به بعد بی نهایت علاقمند بودند که شرکتهای تابعه را از ما جدا کنند، این امر در حکومت مصدق عملی شد، چون فقط باملی شدن نفت میسر بود که این شرکتها به طور قطع و یقین از ما جدا شوند... پس نه پول شد و نه افتخار...

نامبرده در باره ی شرکتهای تابعه که شمار آن را حدود نود شرکت اعلام می کند؛ می نویسد: شرکتهای تابعه شرکتهایی بودند که از طریق شرکت نفت ایران وانگلیس در خارج از ایران به وجود آمده بودند و ایران از بابت قرار داد ۱۹۳۳ بیست در صد سهم داشت، از جمله این شرکتهای تابعه را می توان از نفت عراق و کویت و قطر و بحرین را نام برد؛ ولی ۸۵ شرکت دیگر به ویژه شرکتهای کشتی رانی که کشتی هایی با بیش از ۲ میلیون تن ظرفیت داشتند و شرکتهای بیمه در زمره ی این شرکتهای تابعه بودند... در زمان قرار داد ۱۹۳۳ بنا به پیشنهاد شرکت نفت ایران وانگلیس، ما می بایست کشتی را به دلیل: سرمایه های متحرک "movable asset از شرکتهای تابعه جدا کنیم، ولی دولت ایران [بخوانید رضا شاه] هرگز چنین پیشنهادی را نپذیرفت تا اینکه قرار داد ۱۹۳۳ امضا شد، این شرکتهای تابعه، کلاً وبدون استثنا در قرار داد ۱۹۳۳ آمده اند و شرکت نفت ایران وانگلیس آنها را جزو دارایی دولت ایران شناخت... منافع این شرکتهای دست کمی از شرکت اصلی مادر نداشت و منافع کل آنها مسلماً کمتر از خود شرکت تولید نبوده است... انگلیسیان دیر زمانی، یعنی از سالهای ۱۹۲۰ به بعد بی نهایت علاقمند بودند که شرکتهای تابعه را از ما جدا کنند، این امر در زمان حکومت مصدق عملی شد... بعدها معلوم شد در مذاکرات نفت با کنسرسیوم، دولت ایران ۵۰۰ میلیون دلار بابت زیان به شرکت نفت سابق پرداخت نموده و مصدق بی مطالعه و علاج جویی با ملی کردن نفت، شرکتهای تابعه را هم از دست داده است. حتی تاریخ نویسان ما که بعد از مصدق در باره ی نفت این همه مرکب روی

کاغذ و کتاب ریختند، نخواستند از لحاظ مالی و سیاسی بسنجند که ملی شدن نفت چه منافعی برای ملت ایران در بر داشته است...». از تهران تا کاراکاس - ج یک - از ۲۶۹ تا ۲۷۷

فرمانفرمایان در جای دیگر کتابش نوشته است: «باید دانست آن طوری که مدافعان ملی کردن صنعت نفت، موضوع را در نظر ماجلوه گر می سازند، اقدام به این امر، یک علاج فوق العاده سودمندی برای کلیه دردهای ملت ایران نخواهد بود و در کشورهای که ملی کردن صنعت نفت را امتحاناً به موقع عمل درآورده اند، نه تنها معایبی که در نظر گرفته بودند تابدان وسیله مرتفع سازند، مرتفع نشده بلکه غالباً موجب تولید اغتشاش و بی نظمی در امور گردیده است... من از ملی شدن نفت و عواقب آن بسیار بیمناک بودم». از تهران تا کاراکاس - ۳۱۵ و ۴۶۷

می بینیم که دکتر مصدق به آنهمه تذکرات آگاهان در امور نفت و قراردادهای آن؛ کمترین توجهی نکرد، که نشان می دهد تعمداً نمی خواسته است گوشش را نسبت به این تذکرات آشنا سازد، آنگاه با اینهمه زیان مالی نجومی که با ملی شدن نفت، یعنی از دست دادن شرکت تابعه و پرداخت ۵۰۰ میلیون دلار بابت زیان، نصیب مردم ایران شده است، آنهم با همه ی آگاهی هایی که از زیان های حاصله از ملی شدن نفت به دکتر مصدق داده شده بود، ایشان در پیوند با قرارداد ۱۹۳۳ (سال ۱۳۱۲ هـ خ) که در زمان رضاشاه وسی سال پیش از تاریخ نگارش خاطرات دکتر مصدق و با امکانات و شرایط آن زمان صورت گرفته و با ملی شدن نفت آن قرارداد از قوه به فعل در نیامده بود تا زبانی از بابت تمدید قرارداد متوجه ایران و مردمش بشود، می نویسد: «...این تمدید روی یک حساب سرانگشتی که یقین دارم هرکسی قبول می کند متجاوز از یک میلیارد و ششصد میلیون لیره انگلیسی به ملت ایران ضرر زده است». (خاطرات: برگ ۳۸۶)، و به سیاه نمایی می پردازد و رضاشاه را به خیانت متهم می کند؛ اما سیاهه ای از اقلام در بر گیرنده ی مبلغ یک میلیارد و ششصد میلیون لیره را ارائه نمی دهد!

نتیجه اینکه آنچه را که دولت انگلیس در زمان بستن قرارداد ۱۹۳۳، نتوانسته بود به رضاشاه تحمیل کند (انتزاع ۵۹ شرکت وابسته به شرکت

نفت ایران وانگلیس را) که در زمان دکتر مصدق انجام شد. و از سوی هوادارانش که اغلب از مخالفان رضا شاه بودند، دکتر مصدق را قهرمان ملی و خادم ملت و رضاشاه را خائن به کشور خوانده و می خوانند!

مصطفی فاتح می نویسد: «...پس از تصویب قانون ملی شدن نفت همه ی مردم انتظار داشتند که امور صنعت نفت به دست کسانی سپرده شود که اطلاعاتی داشته و تجربیاتی اندوخته بودند و در گذشته هم لیاقت و کاردانی خود را عملاً نشان داده بودند ولی بزرگان قوم بر آن شدند که برای دوستان و خویشان و همکاران سیاسی خود کاری تهیه کنند. عده ای بی خبر از نفت را به عنوان هیئت مدیره به خوزستان اعزام داشتند که این صنعت بزرگ را به دست گیرند...». ۵۰ سال نفت ایران - ۹

دکتر متینی بر پایه ی اسناد و مدارکی که در کتابش به آنها اشاره کرده است، نتیجه می گیرد که: «...دکتر مصدق پس از شش هفت ماه مبارزه با انگلستان برای احقاق حقوق ایران، دریافته بوده است که [اگر] به هر نوع توافقی با انگلستان برسد که در حدّ مقدور در خیر و صلاح ایران باشد (با توجه به قدرت انگلستان و شرکتهای نفتی)، «عامّه مردم» اورا متهم خواهند کرد که یارشوه گرفته و یاد برابر فشار تسلیم شده است! این تنها «عامّه مردم» نبودند، خود مصدق نیز که از خواص بود، سالها همین فکر را تبلیغ می کرد چنان که درباره ی فسخ قرارداد داری و امضای قرارداد جدید نفت در زمان رضاشاه [همچنین بر پایی راه آهن سرتاسری] را پیوسته وی و تقی زاده را به خیانت متهم می ساخت، و در مجلس چهاردهم نیز به صراحت اظهار داشت که فسخ قرارداد مذکور و قرارداد جدید نفت به دستور انگلیس ها بوده است، وی رزم آرا را نیز نخست وزیری می دانست که مأمور اجرای خواسته های انگلستان است. و در جای دیگر کتابش نوشت: او بروجاهت ملی اش بیش از هر چیزی پای بند بود «...نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق - برگ. ۲۷۱ و ۲۷۲

نگاهی به دستاورد قرار داد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه - خ)

اشاره کرده بودیم که با ملی شدن نفت در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹، تمدید قرارداد ددی که در زمان رضاشاه در سال ۱۹۳۳ با شرکت نفت ایران وانگلیس برای سی سال از زمان انقضای سررسید قرارداد داری (۱۹۶۱) بسته شده بود، از قوه به فعل درنیامد، لذا زیانی هم از بابت تمدید قرارداد، متوجه خزانه ی کشور نگردید، حال به بینیم اهم دستاورد دولت ایران با بستن قرارداد مزبور چه بود:

- وادار کردن شرکت نفت به پخش و فروش فرآورده های نفتی با احداث جایگاههای ویژه در سراسر کشور و احداث انبارهای نفتی در غالب شهرها، که تا آن زمان وجود نداشت، برای دسترسی مردم به فرآورده ی نفت و بنزین به بهای ارزانتر.

- احداث پالایشگاه نفت در کرمانشاه به موجب ماده نهم قرارداد ۱۹۳۳ تا نفت استخراجی از چاه های نفت شاه با لوله ای به درازای ۲۳۰ کیلومتر به این پالایشگاه منتقل و تصفیه شود. به جهت تأمین نفت و بنزین در بخش شمالی کشور.

- خانه سازی برای کارکنان ایرانی در هر رده و صنف.

- تأسیس دانشکده ی فنی نفت، برای آموزش جوانان داوطلب ایرانی، در رشته های گوناگون مورد نیاز صنعت نفت.

- احداث چند مدرسه ی ابتدایی در آبادان و مسجد سلیمان و مناطق نفت خیز از سوی شرکت نفت و تحویل آنها به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش).

- توسعه ی بیمارستان های آبادان و مسجد سلیمان.

- ایجاد درمانگاه ها در مناطق نفت خیز از جمله در آبادان و خرمشهر و اهواز و مسجد سلیمان و...

- اعزام دانشجویان از سوی شرکت نفت به انگلستان جهت ادامه ی تحصیل در رشته های مورد نیاز.

- ایجاد یک آموزشگاه حرفه ای شبانه روزی برای آموزش نوجوانانیکه دارای پایان نامه ی تحصیلات ابتدایی بوده اند.

- محدود کردن حوزه امتیاز. (که پس از سقوط رضاشاه و اشغال ایران توسط نیروی نظامی انگلیس و شوروی، این تحدیداراضی از سوی دولت انگلیس نادیده گرفته شد).

- لغو حق انحصار لوله کشی به خلیج فارس.

- افزایش حق الامتیاز در هرتن.

- به موجب ماده ی ۱۶ قرارداد ۱۹۳۳ شرکت متعهد شد که با موافقت دولت ایران طرحی برای افزایش کارکنان ایرانی تنظیم و اجرا کند که با همه ی اکراه شرکت از انجام آن، پیشرفتهایی در این باره انجام شد. غرض از گنجاندن این ماده به قرارداد مزبور، به کارگماردن ایرانیان به جای خارجیان بود.

- با عقد قرارداد جدید درآمد دولت ایران هم رو به فزونی نهاد و قراردادی که در زمان قاجارها بین شرکت نفت و خوانین بختیاری بسته شده بود، ۳۷۳۲۰ سهم یک لیره ای به منظور حفاظت از چاه های نفت و سایر تأسیسات شرکت در خوزستان به آنان اختصاص داده شده بود که هر سال سود آن را به نفع خود دریافت می کردند، رضاشاه دستور داد که سهام خوانین را دولت خریداری کند که این کار انجام و سهام مزبور به دولت واگذار شد که منافع آن به خزانه واریز می گردید.

- مهمتر از همه؛ از دست ندادن منافع هنگفت ۵۹ شرکت وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس بود که پیش از این به آن اشاره کرده ایم و با ملی شدن صنایع نفت از دست دادیم.

فاتح می نویسد: «...بی طرفهایی که حُب و بُغض بخصوصی با هیچیک از طرفین نداشتند... تصدیق می کردند که قرارداد ۱۹۳۳ بین قراردادهای دیگری که با سایر کشورهای خاورمیانه در آن زمان منعقد شده و یا قبلاً منعقد گشته و اجرامی شد از همه بهتر بوده است، ولی اضافه می کردند که در قسمت تمدید مدت امتیاز؛ ایران مغبون گشته است.» (۵۰ سال نفت ایران، برگ ۳۰۵). گفتنی است که این گفته از کسی است که از مخالفان رضاشاه بوده است.

سیاه‌نمایی‌های مخالفان شاه و نقش شعبان جعفری

اگر با اندکی دقت به سخنان ویا نوشته‌های برخی از هواداران دکتر مصدق، توجه کنیم، خواهیم دریافت که بیش از نیمی از آنان نه از سر صدق؛ بلکه به مصداق «دشمن دشمن، دوست است» از آن جهت که خود مخالف شاه و اصولاً با رژیم پادشاهی بوده وهستند، به جانب‌داری از دکتر مصدق که از مخالفان پهلوی‌ها بود، پرداخته و می‌پردازند و هرگونه اتهام و بدگویی از شاهان پهلوی را بدون حتماً برشماری یکی از کارهای سازنده‌شان؛ مجازمی دانند که نمونه‌ی روشن آن در رویداد انقلاب ۱۳۵۷ دیده شده است، تا آنجا که بسیاری از روشنفکران و گروه‌های کمونیست و مارکسیست‌های اسلامی، با آنکه کمترین تجانسی از جهت مکتب عقیدتی با خمینی نداشتند، چون مخالف شاه بودند، به زیر‌عبای او خزیدند و با او همراه شدند.

دکتر میرفطروس در تارنمای خود می‌نویسد: «در جامعه‌ای که احساسات و عواطف سیاسی، عقل‌واندیشه‌ی سالم را مضروب می‌کرد، آنگونه روزنامه‌ها و جنجال‌های به اصطلاح سیاسی، می‌توانست برای اکثریت ناآگاه مردم جامعه، جذاب باشد... حقیقت این است که با تأملی در تاریخ معاصر ایران، هر پژوهشگر منصفی از آنهمه تحریف‌حوادث، تخریب‌وزشت نمودن شخصیت‌های برجسته، دچار شگفتی و حیرت می‌شود، شاید شعراستاد شهریار - با تغییر کوچکی - بیانگر همین حیرت و تأسف باشد: «تاریخ (ما برای جهالت فزودن است

- مأمور زشت‌کردن و زیبا نمودن است.» من می‌خواهم در اینجا به وجه سیاسی - ایدئولوژیک مسئله تأکید کنم، همان چیزی که «مولوی» از آن به عنوان «شیشه‌ی کبود» یاد کرده است. در این باره کافی است بدانیم که بیش از ۸۰ سال تاریخ و روایت‌های تاریخی مازیرسلطه‌ی تبلیغات و تفسیرهای حزب توده بود، ویژگی اصلی اینگونه تفسیرها، تحریف‌حوادث یا تخریب شخصیت‌های سیاسی است. براین امر، اگر تفسیرهای «ملی‌ها» و «ملی - مذهبی‌ها» را نیز اضافه کنیم می‌بینیم که هر حزب، سازمان و گروهی، تاریخ خودش را دارد!

به همین جهت، به اندازه ی احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی در ایران، ما تاریخ و روایت های تاریخی داریم...».

همچنین در تارنمای خود زیر عنوان «نکته ها و گفته ها» می نویسد: «... بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و شکست و ناکامی حزب توده در استقرار «ایرانستان» وابسته به شوروی، زرادخانه های حزب توده، در یک کارزار تبلیغاتی عظیم و گسترده، باعث انسداد سیاسی و فکری جامعه ی روشنفکری ایران شد، بطوریکه همه، بجای فکر کردن، «نقل قول» می کردند. در واقع از این زمان، ما با «تعطیل تاریخ» روبرو شده ایم.».

هواداران دکتر مصدق به استثناء چند تن و سایر مخالفان شاه در سیاه نمایی ها و تهمت زدن ها و به کارگیری الفاظ زشت، نقشی کمتر از توده ای ها نداشتند. که این انگ زدنها و سیاه کاریها در ذهن باور بسیاری از مردم جامعه ما کارساز شد. مثلا درباره ی شخصی بنام «شعبان جعفری» که تا عصر روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ در زندان قصر، زندانی بود و پس از پیروزی هواداران شاه از زندان آزاد شده بود، میگویند و یا می نویسند که او در روز ۲۸ مرداد رأس عده ای اوباش و چاقوکش در خیابانها به راه افتاده و بر علیه مصدق و برله شاه شعار می داده و به تخریب و غارت خانه ی دکتر مصدق و تحریک مردم به شورش و بلوا پرداخته است، اینان اعم از کمونیستها و هواداران دکتر مصدق که این چنین دروغی را اشاعه داده و می دهند، نمی گویند و نمی نویسند که او در زمان زمامداری دکتر مصدق، به موجب دستور ریاست شهربانی کل کشور از تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ به استخدام شهربانی در آمده بود، و در روزگشایش زورخانه ای که به دست همین شعبان بی مَخ و لمپن در خیابان شاهپور تأسیس شده بود، بیش از چهل نفر از نمایندگان مجلس و دکتر شایگان و مهندس حسینی و دکتر فاطمی در آن مراسم حضور یافته و از کار شعبان به تعریف و تمجید پرداخته بودند و مراتب در روزنامه ی باختر امروز نیز انتشار یافته بود!

دکتر جلال متینی در کتابش عین حکم صادره شهربانی را که از سوی جمال امامی نماینده ی مجلس شورای ملی در آن زمان در مجلس خوانده شده بود، به این شرح درج می کند: «... گزارش مورخ ۲۰/۸/۱۳۳۰ و وزارت کشور - شهربانی کل کشور، محترماً به عرض عالی می رساند

تیمسار سرتیپ نخعی ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اظهار می نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور مقرر فرمودند از ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری باماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد، رییس اداره حسابداری محرمانه - خدایی. «۲۷۶»

اما از زمانی که شعبان جعفری به جهاتی ازدکتر مصدق بُرید (به خاطر پیوستن به آیت الله کاشانی و جانبرداری از شاه در نهم اسفند ۱۳۳۱) و راهی زندان می شود، از او به عنوان اراذل و اوباش یاد می کنند و «شعبان خان» زور خانه دار می شود «بی مُخ»، اما توضیح نمی دهند که استخدام یک لمپن در شهربانی و در زمان زمامداری دکتر مصدق، از برای چه منظور و هدف بوده است، جز برای سرکوبی مخالفان؟!

در ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نقش اجامرواوباش به سرکردگی شعبان جعفری و افرادی دیگر از جمله طیب حاج رضایی، امیر موبور، حسین رمضان یخی و عده ای از فاحشه ها اشاره می کنند که با پول امریکایی ها بسیج شده بودند و کار دولت دکتر مصدق را ساخته اند! که گفتاری نادرست است.

گفتنی است که شعبان جعفری از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ تا بعد از ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان بود. او می گوید روز ۲۸ مرداد در زندان بودم که سخنان ملکه اعتضادی و میراشرافی و سرلشکر زاهدی را از رادیو شنیدم... شعبان جعفری در پاسخ خانم هماسرشار که در کتاب «کودتا سازان» در فصل بازیگران ۲۸ مرداد درباره حرکت دارودسته ی مصطفی زاغی، رمضان یخی و طیب و اینها صحبت می کند، از وی می پرسد که این نوشته با حرفهای شما مغایرت دارد، چه جوابی برای این نوشته دارید؟ جواب می دهد: مزخرف گفته، همه اش چرتوپرته... همون روزی که نوشته دارودسته ی حسین رمضان یخی از اونجا راه افتادن، حسین تاهمون ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بود و چند تا از اینارو که اسم برده؛ حسین رمضان یخی، احمد عشقی، حاجی مُحَرَّر و امیر موبور و اونایی که بهشون قول داده بودم که اگه من برم بیرون شمارو باخودم می برم؛ اینا زندان بودند که همینا به من گفتن: آقا اگه بری بیرون مارم می بری؟ گفتم صد درصد. « دکتر متینی - ۳۷۱-۳۷۲» به نوشته ی دکتر متینی: «...کسی از حضور طرفداران مصدق برای

مُقابله با این اجامر و اوباش چیزی ننوشته است، درحالی که به یادداریم در روزی ام تیر ۱۳۳۱ بی آنکه مصدق مردم را برای مبارزه فراخوانده باشد - کاشانی ومکی وبقایبی مردم راز سراسرایران بسیج کردند ... که فریاد: «ازجان خودگذشتیم، باخون خودنوشتیم: یامرگ یامصدق» آنان به آسمان می رسید...سؤال این است که آنان در ۲۸ مرداد کجا بودند تا به مُقابله با اجامرو اوباش وفواحش خود فروخته برخیزند [؟] چه با جداشدن کاشانی ومکی وبقایبی و دیگر اعضای جبهه ی ملی از مصدق، سی ام تیر دیگر تجدید شدنی نبود... مگر در ۱۲ مرداد در فراندومی که دکتر مصدق برای انحلال مجلس برگزار کرده بود، فقط صد و پنجاه هزار تن در تهران به انحلال مجلس و تأیید دکتر مصدق رأی داده بودند؛ سؤال اساسی آن است که آنان - وبه قول دکتر مصدق «قاطبه ملت ایران» - در ۲۸ مرداد کجا بودند و چرا به مقابله با اجامرو اوباش وفواحش برخاستند؟ به علاوه آیا تکیه طرفداران دکتر مصدق به نقش مهم اجامرو اوباش وفواحش در ۲۸ مرداد از شأن و اعتبار دولت ملی مصدق نمی گاهد؟» ۳۷۲

نا گفته نماند که زندانی شدن شعبان جعفری به خاطر هواداری از شاه در انصراف از سفرش به خارج در نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ وبه پیروی از خواسته ی آیت الله کاشانی بود که با گروهی به خانه ی دکتر مصدق حمله ور شده بودند، بنابراین نامبرده در رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خاطر زندانی بودن نقشی نداشته است و از بعد از ظهر آن روز، زمانی که زاهدی بر مسند نخست وزیری قرار گرفته بود و دکتر مصدق به خانه ی یکی از همسایگان پناه برده بود، شعبان پس از شش ماه از زندان آزاد و با زاهدی دیدار می کند، از این رو این زمان در حمله به خانه ی دکتر مصدق نقشی نداشته است، آری اینگونه دروغپردازی ها وانگ و تهمت زدنها بود که تاریخ معاصر ما را دچار آشفستگی و روایتی و نقالی کرده است، با چنین وضعی که متأسفانه هنوز در جامعه مارواج دارد، آیا می توان به آینده ی روشن میهن و مردم ما امیدوار بود؟

بررسی خدمات دکتر مصدق.

پرسش این است که به جز کوشش دکتر مصدق در راه ملی شدن نفت، تاریخ ایران چه خدمت ارزنده‌ی از وی سراغ دارد؟ پاسخ به این پرسش بسیار ساده است، هیچ. اما اوبا آنهمه زیان مالی که ایران با ملی شدن نفت، به خاطر از دست دادن منافع شرکتهای تابعه و ۴۹ میلیون لیره طلب ایران از شرکت سابق نفت ایران وانگلیس که در حساب ذخایر آن شرکت نگاهداری میشد و پرداخت ۵۰۰ میلیون دلار بابت غرامت به شرکت سابق نفت ایران وانگلیس، متحمل خزانه کرد وبا کشیانندن پای امریکا با دریافت کمکهای مالی به ایران، در کتاب خاطراتش در پاسخ به شاه می نویسد: «...چه خوب بود می فرمودند به کدام یک از سیاستها تسلیم شدم و در مدت زمامداری من کدام یک از دول به نفع خود وبه ضرر مملکت استفاده کردند؟». ص ۳۷۶

تاریخ را ورق می زنیم و کمی به سالهای عقب برمی گردیم. یادی از قوام السلطنه می کنیم، زمامداری که با تدبیرش نگذاشت بخش بزرگی از کشور ما یعنی آذربایگان از پیکرایران جدا شود؟ که اگر میشد نقشه جغرافیایی میهن ما به شکل گربه ی زیبای کنونی ترسیم نمی شد، پرسش این است که آیا ملی شدن صنایع نفت از اهمیت بیشتری نسبت به یکپارچگی میهن عزیز ما برخوردار است یا ملی شدن صنایع نفت؛ که به هر حال به خاطر شرایط ومقتضیات آینده ای نه چندان دور، منافع تمامی این منابع به صاحب اصلی آن تعلق می گرفت؟ کافی است یک لحظه به جدایی هفده شهر ایرانی در قفقاز وبخشی از شمال خراسان وبخش شرقی بلوچستان بیاندیشیم که به خاطر حکومتگران بی خیال وبی لیاقت وفاسد وقت از پیکرایران جدا شدند و دیگر هیچگاه به دامن مادر میهن بر نگشتند، آیا با این چنین خدمت ارزنده ای که احمد قوام نسبت به ایران و ایرانی کرد، اسمی همراه با سپاس از سوی ما از قوام بُرده شده ویا می شود؟ پاسخ روشن است، چون قوام از شیوه و هنر پوپولیستی عاری بود وسخنانی نمی گفت تا بردلها بنشیند، که به راستی همین کاراودر نجات آذربایجان؛ جای تقدیر دارد که کاری

سُترگ بود، تردیدی نیست که آیندگان او را در نقشی که اودرنجات آذربایجان در برابر زمامداران کرم‌لین ایفا کرد بسیار خواهند ستود و از اونیز به عنوان قهرمان ملی یاد خواهند کرد، متأسفانه سکوت او و دشمنی کمونیست‌های ایران با اودر پیوند با فرقهٔ دموکرات آذربایجان که در امر تبلیغات و پراکندن شایعات ید طولایی داشتند و دارند، مردم ما از خدمت بزرگی که قوام در تداوم یکپارچگی سرزمین میهن ما انجام داد، بی‌خبر ماندند.

دکتر فرمانفرمایان درباره‌ی ازدست رفتن ۴۹ میلیون لیره طلب ایران از شرکت سابق نفت ایران وانگلیس می‌نویسد: «این ۴۹ میلیون متعلق به ایران بود که شرکت سابق در ذخایر نگاه می‌داشت و حاضر نبود فوراً به پردازد، من به مصدق یک پیشنهاد کردم که این ۴۹ میلیون لیره را وصول کند بعد ملی شدن را اعلام کند. اما موافقت نکرد. این ۴۹ میلیون لیره هم جزء دعاوی دولت انگلیس و غرامت مستهلک شد و یک شاهی از آن را هم به دولت ایران ندادند». از تهران تا کاراکاس - ۴۸۱

تردید نیست که دکتر مصدق یکی از رجال میهن دوست و پاکدامن میهن ما بود، با همه‌ی این حال آنچنان قانونمند و دموکرات و عاری از اشتباهات نبود که هواداران او و مخالفان شاه از هر طیف، از او «تابویی» ساخته اند تا کسی را یارای انتقاد از گفتار و رفتار او نباشد، او هم مانند همه‌ی انسانها به ویژه آنان که رفتار و اعمال شان در سرنوشت کشور و مردمش اثر گذار بوده و می‌باشد، به دور از اشتباه نبود، دیکته‌ی نوشته شده غلط هم دارد و تاریخ ایران بجز کوشش او در ملی شدن نفت (آنهم از جنبهٔ سیاسی آن) به شرحی که پیش از این بگونه‌ای مختصر و گذرا به آن اشاره شده است، خدمات دیگری آنچنان که ملموس باشد، از او سراغ ندارد، اوجز مخالفت با هرکاری و با هر کسی، گامی در روند دموکراسی بر نداشت ایشان که به گفته‌ی خودش اعتقاد محکم به شرع انور داشت، چگونه می‌توانست پرچمدار دموکراسی در ایران باشد؟ آیا کسی نوشته‌ای و یا نطقی از ایشان در رسانه‌ی او یا در مجلس سُراغ دارد که از تساوی حقوق زنان با مردان حکایت کند و یا در این باره طرحی یا لایحه‌ای به مجلس داده داده باشد؟ آیا ایشان در کابینه اش بانویی را شرکت داده بود؟ آیا در کابینه اش از اقلیت‌های مذهبی

شرکت داشتند؟ آیا اعمال و گفتار ایشان در برقراری حکومت نظامی و اینکه گفته بود هرکس از دولت او انتقاد کند دشمن ملت و مخالف ملی شدن صنایع نفت است، می تواند سخن یک سیاستمدار خواهان دموکراسی باشد؟

ابراهیم صفایی می نویسد: «...مصدق در بازی سیاسی هم مانند بازی نفت، بر اثر اشتباه و غفلت در پیش بینی صحیح واکنشها و بازتاب های سیاست منفی خود و اعتماد بی مورد به سیاست امریکا و اتکاء به تظاهرات طرفداران بی ثبات و فرصت طلب، شکست خورد و بعدها خود به این نکته اعتراف کرد که فریب مردم را خورده است، و این هنگامی بود که سرلشکر آزموده او را عوام فریب خواند و مصدق با تلخی گفت: «عوام مرا فریب داد.» (برگ. ۲۸۲ و ۲۸۳) - که مفهوم همین گفته خود به گونه ای تلویحی دلیل روشنی است بر ارتکاب اشتباهاتی که از جهت ملی شدن نفت مرتکب شده بوده است.

سخن پایانی

با یک جمع بندی از آنچه که در این سلسله نوشتار آمده است به این نتیجه می رسیم که دکتر مصدق در دادگاه و در کتاب خاطراتش درباره ی سقوطش، بارها از دولتهای امریکا و انگلیس و عوامل آنها یاد کرده است، که با آنهمه اشتباهات و ندانم کاری که از نیمه ی دوم زمامداریش مرتکب شده است، دم زدن از توطئه خارجی که خود دانسته و ندانسته از ابتدای شوروهیجان ملی شدن نفت، با همه ی اعتقاد بر اینکه «هر بیگانه ای محض رضای خدا کمک به کسی و یا به ملتی نمی کند، مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت به هر طریق که می تواند سوء استفاده و یا حسن استفاده نماید»، با دریافت کمکهای سیاسی و مالی، گاه با جزع فزع، پای دولت امریکا و عوامل آن را به دخالت در امور ایران باز کرده بود، از معاذیر فرار از واقعیت و انداختن گناه به گردن این و آن است. طرفه اینکه دکتر مصدق با همه ی کمکهای دریافتی از دولت امریکا واصل چهاردر کتابش می نویسد: «با این حال دولت توانست متجاوز از دو سال بدون کمک خارجی و عواید نفت و پرداخت بودجه ی نفت که

آنهم سربار بودجه ی دولت شده بود، مملکت را اداره کند». خاطرات : برگ ۲۳۶

ایشان همچنین می نویسد: «اگر دولت من سقوط نمی کرد ومن چندی دیگر بر سر کار می ماندم، به جای ۵۰: ۵۰ عواید ساختگی به ۱۰۰- ۱۰۰ عواید حقیقی می رسیدیم». خاطرات : برگ ۳۶۲

دکتر مصدق چگونگی دسترسی به گفته اش و راهی را که برای رسیدن به ۱۰۰٪ منافع ایران از ملی شدن نفت در نظر داشت نشان نمی دهد، پرواز با پرواز خیال بسیار ساده است، اما آیا با پروبال خیال می توان پرواز کرد؟ آیا دکتر مصدق که سالهای درازی در کارسیاسی و دولتمداری بوده است، به راستی اینهمه از واقعیت ها دور مانده بود؟ با کدام پشتوانه ی مالی امکان مقاومت در برابر کارتلهای نفتی که از سالها پیش وبه گونه ای که اشاره شده است، در صدد دست اندازی بر نفت ایران بوده اند، می توانست مردم وکشور را اداره کند؟ آیا چنین می اندیشید که دولت انگلستان چشم از منافع سرشار خود در نفت جنوب ایران خواهد پوشید و تسلیم خواهد شد، آنهم در شرایطی که ترومن جایش را به آیزنهاور داده و در انگلستان چرچیل دوست آیزنهاور در زمان جنگ جهانی دوم بر سر کار آمده بود و شرایط سیاسی به گونه ی چشمگیری دگرگون شده بود؟

آیا دکتر مصدق ویا مشاورانش از قدرت کارتلهای در عدم امکان فروش نفت آگاه نبودند، کارتلهایی که از پشتیبانی دولت امریکا نیز برخوردار بودند؟ کدام دولت جز عبدالناصر رییس جمهوری مصر از دکتر مصدق پشتیبانی می کرد وچه راه امیدی در تداوم مبارزه از برای دکتر مصدق در استیفای حقوق حقّه ایران باز بود؟ واقعیتها با خیال پردازی ها تفاوت ما هوی دارد، گذشته ازاین، نگرانیهایی که به خاطر نفوذ وفعالیت های حزب کمونیست توده وپر وبال دادن به آن حزب از سوی دولت تا حدّ تشکر دکتر مصدق از کیانوری، در محافل امریکایی وانگلیسی، به ویژه در جامعه به وجود آمده بود و دیگر مشکلات اجتماعی ولجاجت در نپذیرفتن هر گونه راه حل به وجود آمده بود، سقوط دولت دکتر مصدق به دست کمونیستها ویا از هر سو ومنبع دیگر، مُحرز و مسلم بود. به

صرف ادعا مشکل حل شدنی نبود، نا پختگی است اگر بر این باور باشیم که کمکهای امریکا به خاطرانسان دوستی بود، یا مگر دولت انگستان از منافع خود در شرایط آن روزها، چشم می پوشید و یا کمپانیهای نفتی پس از سالها چشم دوختن به نفت ایران با مقاومت دکتر مصدق پا پس می کشیدند، اینکه دکیتر مصدق در کتاب خاطراتش بنویسد: اگر حکم برکناری من صادر نمی شد، به جای ۵۰-۵۰

به ۱۰۰٪ حق ایران می رسیدیم داستانسرای است، نه آرزویی انجام شدنی. کدام پژوهشگری با اشراف به شرایط وامکانات سیاسی واجتماعی و اقتصادی آن روزها، مهر تأیید بر ادعای دکتر مصدق می زند؟ مگر آنکه به پذیریم دکتر مصدق این مطالب را برای عوام و به جهت تبرئه خود از اشتباهات نوشته بوده است.

همانگونه که پیش این اشاره شده است، اسنادومدارک جملگی مشعر بر این است که اگر چه دولتین نامبرده پس از ردّ پیشنهاد دوم امریکا وانگلیس، به ویژه نگرانی از فعالیت گسترده ی حزب توده، خواهان سقوط او از طریق عوامل خودبودند، اما تا اوبا برگزاری رفراندوم، مجلس را نیسته بود ودست شاه را قانوناً برای برکناریش باز نگذارده بود، هیچ توفیقی به دست نیاورده بودند، به ویژه که دیدیم برکناری دکتر مصدق با صدور حکم صورت گرفته بود، نه بهره گیری از نیروی نظامی که با عدم تمکین ایشان از اجرای حکم قانونی و آنچه که طی سه روز کذا با خروج شاه از کشور؛ از سوی وی انجام شده بود، مصداقی بود از کودتا بر علیه رژیم، اگرهم به پذیریم که طرح ونقشه ای به هدف انجام کودتا (با توجه به تعریف آن) از سوی امریکا وانگلیس برای سقوط او از طریق نیروی نظامی بوده است، دیده شد که کمترین اقدامی در این زمینه از سوی ارتش وهواداران شاه ویا به گفته ی مخالفان شاه از سوی اراذل واوباش - در ۲۵ مردادماه، روز ابلاغ حکم برکناری دکتر مصدق، صورت نگرفته بود.

آیا گماردن اشخاص ناوارد به امور تخصصی نفت وبهاندادن به امور بازاریابی. آیا بی توجهی به توصیه کارشناسان نفت. آیا نشنیدن تذکر همکاران نزدیک وبعضاً حقوق دان به خودداری از برگزاری رفراندوم.

آیا میدان دادن به حزب کمونیست توده، حزیی که از بهمن ۱۳۲۷ فعالیتش به موجب حکم قانون، غیر قانونی بود، به ویژه تماسهای تلفنی رهبر آن حزب منحل با دکتر مصدق.

آیا آنهمه بگیرو به بند و کشتارها و صدور قوانین صدا خفه کن مطبوعات و برقراری دراز مدت ونفس گیر حکومت نظامی و وضع قانون امنیّت و تهدید مخالفان به حبس و تبعید.

آیا بُحران مالی از عدم امکان فروش نفت و خودداری امریکا از ادامه کمک مالی و سیاسی به دولت دکتر مصدق، از عوامل سقوط دکتر مصدق نبودند و یا آیا دکتر مصدق می توانست از همه ی این مشکلات و بحرانها به حکومت خود ادامه دهد؟

کارل پوپر، وظیفهٔ یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی هایش می داند و می گوید: «در آنجا که سیاستمدار از تحقّق این وظایف باز می ماند، با صداقت و شهادت اخلاقی باید از کار کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری شود».

اگر با نگاهی منصفانه به ملی شدن صنایع نفت و نتایج آن بنگریم، باید گفت که از جنبهٔ پرستیژ و بیداری غرور ملی ایرانیان، کاری بس سترگ و ستودنی و افتخار آمیز است و سهم بیشتر آن را باید به دکتر مصدق داد، اما اگر از نظر ضرر و زیانش بنگریم، باید بگوییم که با ازدست دادن شرکتهای تابعه و مسایل داخلی پسا ملی شدن صنایع نفت، حاصلش صرفنظر از ضرر و زیان هنگفت مالی، بسیار نامطلوب و گزنده است، و آن بروز کدورتها و نفاق ها بین اقشار گوناگون جامعه بود که تا انقلاب اسلامی ادامه یافت و همچنان ادامه دارد، تا جاییکه هر ایرانی میهن دوست چه از موافقان شاه و مصدق و چه از مخالفان آنان را از آینده ی ایران و ایرانی بیمناک کرده است. که در ایجاد چنین فضایی نقش کمونیستها با اتهامات ساختگی و شایعه سازی بیش از دیگر کسان بوده وهست.

دریغ اینکه بسیاری از پژوهندگان بی غرض میهن ما به خاطر آنچه که طیّ دهه ها بر اثر بدگویی ها و تهمت های ناروا به شاه و تعریف و تمجیدهایی که از دموکرات بودن و آزاد اندیشی دکتر مصدق، از سوی گروه هایی مخالف شاه به هر بهانه و دلیل و به هر مناسبتی؛ بر فضای

سیاسی و اجتماعی ما سایه افکنده است، در خود جرأت پرداختن به چنین مباحثی را نمی بینند و سعی در خود سانسوری و بر کنار ماندن از تهمتها دارند و گنج عافیت را به در گیری با ذوب شدگان ترجیح می دهند و از این روست که بخشی از تاریخ معاصر ما به درستی و به دور از غرض و شیفتگی، روشنگری نشده است.

غلامحسین ساعدی، نمایشنامه نویس مشهور میهن ما سالها پیش در مصاحبه ایکه با مٌخبر هفتگی نامه ی کیهان لندن داشت، گفت(به مضمون) در دیداری با جلال آل احمد در تهران صحبت به مرگ «صمد بهرنگی» نویسنده ی قصّه «ماهی سیاه کوچولو» کشید، گفتم: اینکه شایع شده ساواک صمد را کشته و جنازه اش را به رودخانه ی ارس انداخته است، نادرست است، آنگونه که من تحقیق کردم، صمد تصمیم گرفته بود به شوروی برود، چون شنا نمی دانست، غرق شد. جلال با شنیدن این حرف پرسید مگر تو با شاه مخالف نیستی؟ گفتم: چرا تو که خوب می دانی، گفت: مگر نمی خواهی بساط او ورژیم برداشته شود؟ گفتم: خب معلومه، گفت: پس چرا داری شاه را تبرئه می کنی؟ بگذار این شایعات همچنان باشد!

جلال آل احمد، شش ماه بعد از مرگ صمد بهرنگی در نامه ای به منصور اوجی شاعر شیرازی می نویسد: اما در باب صمد؛ در این تردیدی نیست که غرق شده، اما چون همه دلمان می خواست قصّه بسازیم؛ خب ساختیم دیگر. حمزه فراهتی یکی از هموندان ساعدی و آل احمد، در کتابش زیر نام «در آن سالها و سالهای بعد» اظهار می کند که صمد بهرنگی شهید ساختگی شد و مرگ او کار ساواک نبود.

لنین در نامه ای به اولین کمیسر امور خارجه اش «چیچرین» می نویسد: گفتن حقیقت یکی از فضیلت‌های خرده بورژوازی است و دروغ گفتن برای گسترش آرمان انقلابی یک ضرورت اساسی است.

اما دکتر مصدق برای فرار از واقعیت، در کتاب خاطراتش به دفاع از حزب کمونیست توده برآمده بود که متأسفانه بخشی از مطالب آن کتاب با واقعیت ها همخوانی ندارد و سبب اغوای بسیاری از هم میهنان ما شد.

باری روبین می نویسد: «سفیر امریکا» ولی «در گزارشی به

آچسن [وزیر امور خارجه آمریکا] در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۵۰ نوشت: او [شاه] برای یک کشور شرقی؛ خیلی غربی است».

زمانیکه به رهبرانی چون «مهاتما گاندی» می اندیشم، گویی بار سنگینی از تمنّا و حسرت را بردوش خود احساس می کنم که چگونه یک انسان کشیده پوستی براستخوان، با آنهمه رنج و محنتی که طیّ سالها از دولت سلطه گری به نام امپراتوری بریتانیا در راه استقلال و آزادی میهن و مردمش کشید، زبان و قلم را به ناسزاگویی نیالود، و در حالیکه می توانست با چند میلیون هوادارش، با یک اشاره بخش عظیمی از سرزمین هند را به خون و آتش بکشد، وقار و متانتش را فدای جاه طلبی نکرد، سالها سیاه چال های دولت استعمارگراز او یک کینه جوی خونریز نساخت، حتّا در برابر تجزیه طلبی به نام «محمد علی جناح» به جای ناسزا گویی و زدن انگ عاملیت بریتانیا به او و یا تهدید به کشتن او. در پایش اشک می ریزد، اگرچه سرزمین هندوستان روی توطئه و بد سگالی بریتانیا به چندپاره تقسیم شد، اما بخش عظیمی از آن که به همان نام هندوستان باقی ماند، بر پایه ی تعالیم انسانی آن مرد بزرگ و فرهیخته، به نعمت دموکراسی رسید که زبازد است.

هرگاه به راه و روش و منش رهبری به نام «نلسن ماندلا» بر علیه رژیم آپارتاید افریقای جنوبی نگاه می کنم، که با همه ی ظلم و ستمی که طیّ ۲۷ سال زندانی بودن براو تحمیل شده و عمر و جوانی اش تباه گردیده بود، آهی پُر سوز از نهادم بر می خیزد که او چگونه توانسته بود حسّ انتقام را در خود بکشد و از این راه نه تنها بر رژیم آپارتاید پیروز شود، بلکه مردم میهنش را از راه آشتی و گذشت و پرهیز از خشونت به دموکراسی برساند.

و یامارتین لوتر کینگ که نشان داد بانفی خشونت می توان حقوق میلیونها سیاه پوست امریکایی را از نابرابری به برابری برساند و در این راه جان را فدای آرمان انسانی خود ساخت .

سرزمین ما نفرین چه کس یا کسانی را به دوش می کشد که از داشتن چنین رهبرانی محروم مانده است. آباروزی خواهد رسید که

مردم میهن ما از رهبرانی با سینه ای خالی از آتش کینه، چون گاندی
و ماندلا ولوتر کینگ، برخوردار و مُباهی شوند؟

پایان

